

(انتقادی)

ارتجاع و مرتبع

مصطفی عمرزی

بنام آفریده گاربی همتا

ارتجاع و مرجع

(انتقادی)

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹ شمسی

مشخصات کتاب

نام: ارجاع و مرتع
(انتقادی)

نویسنده: مصطفی عمرزی

زبان: دری افغانی

تایپ و دیزاین: م.ع

شمار صفحات: ۱۹۹

نوبت چاپ: اول

ناشر: صاحب اثر

سال: ۱۳۹۹ ش

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حق نشر محفوظ است!

در این کتاب:

- | | |
|-----|--|
| ۱ | - ارتجاع و مرتجم |
| ۷ | - ادبیات شر و فساد، ترس ندارد! |
| ۱۷ | - از سنگ، کلوخ می ماند! |
| ۲۳ | - انتقاد ک |
| ۲۷ | - انحصار گرایان در حصار دشواری |
| ۳۴ | - بازنده گان راه گم کرده |
| ۳۸ | - بازی های گروهک موذی |
| ۴۳ | - پایان کار آخرین نمونه |
| ۴۹ | - تریبون آلوده گی صوتی |
| ۵۴ | - تولدی دیگر |
| ۵۹ | - جمعیت ناچیز |
| ۶۶ | - خودمختاری تنظیمی |
| ۷۲ | - زاغ و زغن در کاخ امیر آهنین پنجه |
| ۷۷ | - سهمیه‌ی کانکریت و سمنت |
| ۹۰ | - طرز تلقی یک تنظیمی |
| ۹۵ | - عبدالله را از طرز خرام «رحیمی» بشناسیم! |
| ۱۰۵ | - عوامل شر و فساد، دولت را مواجه می سازند! |
| ۱۱۱ | - قصه‌ی مفت جبهه‌ی مقاومت |
| ۱۱۷ | - قهرمان محصور |
| ۱۲۱ | - قهرمان ملی کیست؟! |
| ۱۲۷ | - کارشناسان تنظیمی |
| ۱۳۲ | - لاش تنظیمی |
| ۱۳۷ | - مجریان فرهنگ فساد |
| ۱۴۲ | - معنی این صیغه را نیز فهمیدیم! |
| ۱۴۷ | - ناقضان اتحاد و همدلی آزرده اند؟! |
| ۱۵۳ | - نماینده گان فساد تاریخی |

- ۲۷- نماینده گی دفاع از دزدان..... ۱۵۸
- ۲۸- نیرنگ نو نباشد؟..... ۱۶۴
- ۲۹- هذیان گویان و روان پریشان..... ۱۷۱
- ۳۰- هیاهوی بی جا..... ۱۷۸
- ۳۱- یکی بدتر از دیگر..... ۱۸۵
- ۳۲- معرفی مصطفی عمرزی..... ۱۹۵

- ارجاع و مرتاجع

(مقدمه)

ماهیت ارجاعی احزاب سیاسی افغانستان، حتی از نوع چی که می کوشید با الگو های استالینی، بهشت سوسیالیسم بسازد، مجموع افراد درگیر در سیاست های ما را عقب گرا می نمایاند. شاید این، کمی سخت گیرانه باشد، اما ناگزیر باید اعتراف کنیم که حزبی گری در کشور، به ویژه از زمان کودتای ننگین هفت ثور، ماحصل خوب، نداشته است.

تا پایان ریاست جمهوری شهید محمد داود، درون نظام افغانستان با تحولات پی در پی، بالاخره به سیستمی منتهی شد که نوع دیگر مدیریت سیاسی، شمرده می شود. این واقعیت که برداشت از این نوع سیستم نیز بسیار درست نبود، کشور های زیادی را مثال می زند که در جلد نظام های شاهی، بهترین دیموکراسی ها و مدیریت ها را دارند. به پندار من، تلقی قشری بعضی که نظام سلطنت، میراث قومی پشتون ها می باشد، تجربه‌ی دهه‌ی دیموکراسی را نیز اغماض کرد؛ زیرا در اوخر سالیان اقتدار شاه محمد ظاهر(رح) داخل نظام افغانستان به قدری منقلب شده بود که نه فقط محدود به یک خانواده‌ی مختلط نبود که از اکثر اقوام، خویش و نزدیک، همکاری و رفیق داشت، بل با روحیه‌ی ملی، عملأً به یک سیستم کثرت گرا مبدل می شد.

حضرت مردم از ضیاع فرصت های معقول دوره‌ی شاهی و جمهوریت که اگر می ماندند، حداقل شاهد کشوری می بودیم که در آرامش های آسمان نیلی افغان ها، زنده گی، بدتر از آن چه نمی شد که پس از هفت ثور، شروع شد.

حزبی گری های ارتجاعی، به ویژه در قشر جهادیست را می توان اولین نشانه های بزرگ عقب گرایی جامعه‌ی افغانی شمرد. در این میان، احزاب غیر پشتون هایی که به گرایش های اسلامی، تظاهر می کردند، ماهیت ارتجاعی آن ها را مکتوم کرده بود.

اولین آسیب حزبی گری ارتجاعی که عملاً اقتدار شکوهمند پشتون ها را نشانه می رفت، طرح حکومت های اسلامی بود که ماهرانه از سوی جهادیست های غیر پشتون، طرح می شد. در این غرض و مرض که سال ها پس از تجربه‌ی جهادی و حکومتی اسلامیست ها، هنوز هم دولت اخوانی، به مضحکه می ماند، تقسیم قدرت به نام ارتجاع مذهبی، پشتون ها را سر سفره‌ای نشاند که حق شان را چند برابر بیش از تاریخ، اکثریت و ظرفیت شان می خورند. در آن سال های جهالت، اخوانی گری پشتونی نیز به آسیب هایی منجر می شد که توجه به کلته‌ی اخوانی به جای مشروعیت تاریخی، ارجاع و مرتاجع دینی- مذهبی را به دو گونه‌ی تخریش سیاسی افغانستان، مبدل می سازد.

در برآمد حکومت ننگین سقوی دوم و تنازع شدید و گسترده‌ی جنگ های داخلی که دار و ندار مملکت را فدای خواسته های احزاب اقلیت های قومی ساخت، ارجاع حزبی به طیف جدید مرتاجان داخلی منتهی شد که با وجود پوست انداختن اخوات اخوانی، چون دختر ربانی که با فحشا و برنه گی به حامیان جهانی دولت افغانستان، پیام می دهنده راه ما از طالب و القاعده جداست، اما ماهیت ادعای قومی شان در طرح های فرهنگی که ستیزه گر مجوس را حیران می سازند اگر از اسلام ببرد، نفع فرقه‌ی مذهبی حنفی را از دست می دهد (انبوه مسلمان) و اگر اسلامیست شود،

گویا هژمونی قومی او با درازگوش های باستانی (آریانا و خراسان) نافی هویت قومی است، آنان را درمانده می سازند. در کنار آن، نسخه‌ی داعشی خراسان (اسلامی) در برابر نسخه‌ی های سیاه خراسانی (حرکت‌های تاریخی ضد اسلام چون ابو مسلم) عامه‌ی مردم ما را در هرج و مرج ارجاع و مرتاجع در موضوعی قرار می دهد که به جای تامین اولیت‌های رفاه، ناگزیر باید عرق بریزند تا پلشتی‌های چند ناقل، پاک شوند.

در کتاب «ارتجاع و مرتاجع»، موضع ما در برابر بخشی از بدترین نوع حزبی گری بیگانه گان را تبیین کرده ام. مجموعه نوشته‌های این کتاب، در مقاطع مختلف زمانی، نوشته شده اند. بر این اساس، خواننده‌ی افغان را در زوایایی سمت و سو می دهند که به خصوص در سالیان اخیر در افغانستان، چه گونه افرادی در تظاهر به مدنیت، دنبال اغراضی اند که در گذشته‌های تاریخی، واقعاً نداشته اند (فقر سیاسی).

در میان حزبی گری‌های بیگانه گان، شهرت فرقه‌های جمعیت و شورای نظار بسیار است. در واقع این فرقه‌ها که حالا کاملاً به مُخل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی افغان‌ها مبدل شده اند، نماد های عیان ارجاع و مرتاجع نیز می باشند.

از بخت بد، از زمان حضور گستردۀ ناقلين آسيای ميانه در افغانستان که بدبختانه در مناطق خوش آب و هوای کشور در شمال شرق، مستقر شده اند، افرون بر غصب هزاران جريپ زمين افغانی، نضج آن‌ها در مدنیت شهری افغانستان به گونه‌ای بود که اگر از رسميات تاريخ افغانستان (به اصطلاح آریانا و خراسان) ذهنیت‌های صاحبان بومی را القا می کردند، حزبی گری‌های چی و راستی که با تجاوز شوروی و حکومت تنظیمی، عملاً روی

ایده های روسی و فارسیسم ایرانی، استوار شده اند، گرایش آن ها به نفی تمامیت ارضی افغانستان را به قدری شدید و وقیع ساخته است که با تخریب تمام پُل های پشت سر، حالا که جامعه ای جهانی با طالبان اکثراً پشتون، روی میز مذاکره و مشروعیت آنان نشسته اند، هنوز هم انواع مرتضعانی را معرفی می کنند که نهان و آشکار با دهن کجی بر هویت ملی، می خواهند امتیاز سیاسی به دست آورند.

همانند اکثر کار های روشنگریم، در این مجموعه هم ضمن تفصیل هر چه بیشتر روی «تفسیر سیاسی» ناقلين، کوشیده ام وقتی در تنازع مجوسان، واقع می شویم، بدانیم که خمیرمایه ای آنان از چند نوع موادی تشکیل شده که در تمام آن ها برای خود اصالت می تراشند.

این واقعیت که با چند نوع تاریخ، چه قدر می توان روی اصالت های قومی تاکید کرد، اگر در جوانی که تواریخ سیاسی واضح دارند، چون پشتون ها و ترکان که بسیار زیر سیطره ای دیگران، خم نشده اند، به قناعت برسد، در جوانی که در حیات روستایی/ دهقانی از تاریخ سیاسی، عموماً محروم بوده اند، نمی توان حتی به حداقل برسد. منظورم این است که در تقابل با ناقلين افغان ستیز که در فرقه های جمعیت و شورای نظار، بیشتر شناخته می شوند، حزبی گری تنها به معنی گرایش هایی نیست که با آن ها ظهور کرده اند. اگر چنین باشد، حالا باید جمعیت و شورای نظار را بچه ها یا کره های سازمان استخبارات پاکستان نامید؛ زیرا هم ربانی و هم مسعود، هر دو زاده ای طرح های حمید گل ها استند. فکر

کنید، حتی در عرصه‌ی پشتوون سیزی نیز به قدری وابسته‌اند که اصیلیت شان به طرح‌های پشتوون های پاکستانی نیز می‌رسد.

نوع استقلالیت که در آن‌ها می‌گرفتند، می‌خوردند، چور می‌کردند و می‌کشتند در زمینه‌ای که دیگر مُهره شده بودند، ساخت قامتی را که گویا مستقل است، در ذهنیت‌هایی نیز وابسته می‌کند که بعداً در بازی‌های سیاسی، زیاد روی آن‌ها فشار می‌آورند.

در کُل حاکمیت سقوی دوم، اصرار زیاد مسعود-ربانی برای تشکیل حمایت فارسیستی منطقه که روی تاجکستان، روسیه و ایران تاکید می‌کرد، فرقه‌ی این افراد را به اختیار مشی‌ای کشاند که حالا کاملاً به داعیه‌ی ایدیالوژیک، مبدل شده است.

فراموش نشود که حتی اصرار و فشار ما در موضع افغانی هم باعث جذب عناصر ناقل نخواهد شد؛ زیرا نیاز به تبارز قومی، اشد نیاز سیاسی ناقلينی است که می‌دانند دیگر بازار مکاره‌ی جهاد و مقاومت، پول ندارد. همین جاست که متوجه می‌شویم برخورد ما با ارجاع و مرجع فرقه‌هایی چون جمعیت و شورای نظار، مهم‌تر از آن است که تا نشر مضامین این کتاب، اکثرآ در حد توبیخ، شعاری باقی مانده بود.

امیدوارم خواننده‌ی افغان را متوجه کرده باشم که مجموعه‌ی معاند جلو ما وقتی چند منظوره عمل می‌کند و در تمام آن‌ها مخالف است، چه در چانته دارد؟ اگر فرصت یافتد، پس از یافت سوژه‌های بسیار، به روشنگری‌های فرهنگی من سر بزنید! آن جاست که برای تان هیچ شکی باقی نمی‌ماند که فرقه‌های جمعیت و شورای نظار، چه قدر ارجاعی و مرجع اند.

من در سالیان اخیر، به خوبی دریافته‌ام که گونه‌هایی از ارجاع که به نام تاریخ و زبان، توجیه می‌شوند، ممدهایی‌اند که در

جريان سیاسی بعضی اقلیت های قومی، دم می شوند. یعنی با گونه‌ی دیگر گرایش های ارجاعی که باستان گرایی هم خوانده می شوند، سعی می کنند حزبی گری های فرقه های به اصطلاح جهادی را به منظور اخلال در زمینه‌ی افغانستان نگه دارند تا با تضعیف پشتون ها، اعتلای کشور ناممکن شود.

هر دو سقوی اول و دوم، چه پی آمد هایی داشتند؟ آیا ایستاهی در تمام عرصه های مثبت نبودند! ما در دایره‌ی بازی های بزرگ، در گیر بازی های منطقه‌ی نیز استیم. من یقین دارم که تعمیم فساد فرقه‌ی اقلیت ها، ابعاد گسترده‌تر دارد. اگر نتوانیم جلو آن ها را بگیریم، نارضایتی داخلی از عدم رفاه که توسط عناصر مُخل فرقه‌ی فرهنگ سازی می شود، کشور را در پیرامون ما استحاله می کند. به این لحاظ، حتی کشور حقیر و فقیری چون تاجکستان نیز در امور داخلی ما خواهان مداخله است.

همسو با القای ذهنیت های تردید که از سوی ستمیان، تعمیم می یابند، اخلال سیاسی فرقه های جمعیت و شورای نظار در حالی صورت می گیرد که اگر از شانس های بی ثباتی منطقه که دامنگیر پاکستان، ایران و کشور های وابسته به شوروی است، مستفید نمی شدیم، تداوم حالت فعلی که در آن موقعیت کشور ما به لحاظ رفاه در برابر کشور های همسایه، سیر نزولی دارد، حداقل تعدادی از اقلیت های قومی را عملاً به هویت های سیاسی پاکستانی و ایرانی مایل می سازد.

مصطفی عمرزی

۱۳۹۹/۱/۲

کابل - افغانستان

- ادبیات شر و فساد، ترس ندارد! - (به زودی در بحرانی که بسازند، عرق می شوند)

پس از ظهور طالبان، اصطلاح «شر و فساد» برای معرفی جانب مخالف آنان، تعیین می یابد. فرار دولت ربانی از کابل و میراثی که از حاکمیت چهارساله‌ی او در پایتخت و تمام افغانستان باقی ماند، مجموعه‌ای از ویرانی‌های گسترده‌با مردمی بود که از هتک حرمت تا تجاوز بر ناموس، ضیاع مالی، بی چاره گی و آواره گی، اگر ربانی را به یاد بیاورند، بدون حاکمیت او نمی آورند.

«شر و فساد»، خوب ترین نامی بود که طالبان به حاکمیت تنظیم‌ها داده بودند؛ هرچند آنان را در قضاوت‌های تاریخی به خاطر سقوط بدترین حاکمیت تاریخ افغانستان (سقوی دوم) برائت می دهند و کارنامه‌ی ضد تنظیمی شان، یک ودیعه‌ی الهی برای ملت افغان بود، با این وجود، ناکارایی‌های سیاست خارجی امارت اسلامی و درمانده گی‌ها در فهم مسئله‌ی حکومت و دولت، اشتباهات و آن چه در سناریوی سیاسی ما نوشته بودند، مردم را بار دیگر با قواره‌هایی مواجه کردند که با تغییر نسبی، اما با کسان و بقایایی بر آنان نازل می شوند که در نوبت تفسی حاکمیت مدنی کرزی، فقط با تغییر لباس که به قول انگلیس‌ها «انسان با لباس شناخته نمی شود»، دنبال همان برنامه‌ها و سیاست‌هایی بیافتد که اگر روند همپذیری آسیب دید، بیشتر برای زیاده خواهی‌ها، تحمیل سیاست‌های حزبی به جای ملی و انحصار قدرت با تبلیغات بی شرمانه برای حذف افغانستان جهت ساخت قباله‌ای بود که فکر کرده بودند در نوبت حضور امریکایی و در غیاب رقیانی

که در چند سال حاکمیت امارت اسلامی، تمام حماسه های به اصطلاح ضد روسی و قهرمانی شان را نقش برآب کرده بودند و با عقب نشینی های متواتر، پذیرفته بودند کاری جز ورزش مقاومت ندارند، می توانند سوء استفاده کنند.

متاسفانه موضع ضد غربی مخالفان شر و فساد، موقع فراوانی ساخت تا اعضای فرصت طلب، ضمن دستبرد، انحصار و چاول گسترده، بر دولت کرزی فشار بیاورند تا با اجرای نقش ضد طالبانی که آن را با شعار شرم آور «طالبان، گروه قومی اند!»، تعییم می دادند، جای دولت را از آن ظرفیت های بشری، محروم کنند که جزو تبار کرزی بودند. اگر تیم کرزی از فرصت های تعقل سیاسی، استفاده می کرد، هرگز کسی را یارای راه اندازی گفتمان ضد افغانی نبود.

متاسفانه خسک های ضد طالبان، حکمتیار و ملت افغان، با تحمیل سیاست های حزبی خویش، روند مصالحه می ملی را به شدت خدشه می زند. آنان در خلای نبود رقیبانی که ممثل تفنگسالاری و زورسالاری خودشان باشند، تکنو کراتان و اعضای تحصیلکرده و با تریت حکومت را فشار می دهند تا هرازگاهی با ادبیات تهدید «چنان می شود و چنان می کنیم»، به قبول خواسته هایی تن دهنده که گذشته از توان آن چه در حاکمیت کرزی پرداختیم، اکنون با حاکمیت دکتور غنی، بار دیگر ضیاع فرصت ها، منابع و امکانات ما در حالی تداوم می یابد که از کاهش بحران، خبری نیست.

گروهک بحران که اینک در لشکر عبدالله، عطا و «مجاهلین»، موضع گرفته اند، ضمن ارائه مثنوی تهدیدات کودکانه، اصرار می ورزند که آن چه از حق تبار خودشان و ملت افغان، انحصار

کرده اند، خوب ترین توزیع سیاسی ست و دولت ضمن پذیرش خواسته های شرم آور شان(حذف افغانیت) باید در تناول قدرت، به آنان اجازه دهد میراث شوم آنان تا پایان عناصر انگل، نه فقط تداوم یابد که باید برای تختمه ها و زاده گان شان نیز تضمین شود. اکنون که بار دیگر برای خواسته های بی شرمانه، فضای را پُرشنش و بحرانی می سازند، تبیین واقعیت هایی کمک می کنند تا رئیس جمهور ضمن مراجعته به افکار عامه با تمام قدرت، جوانب روشنگر را کمک و فرصت دهد تا با ارائه ی چهره ی واقعیت های افغانستان، به عوامل بحران هشدار دهند در محضری که انواع سیاست های عدو و مغرض را برای ملت افغان، درس داده اند، کسانی ناکام می مانند که نصاب واقعیت افغانستان را نمی خوانند. مردم از ادبیات شر و فساد، هراس ندارند، زیرا می دانند کسانی با دامن زدن به بحران افغانستان، زیان خواهند دید که زاده ی بحران استند.

سرنوشت کشور در پیوسته گی به سرنوشت بسیاری از قدرت های جهان، چنان گره خورده که اگر افغانستان منزوی زمان طالبان، حاکمیت امریکا در بیازدهی سپتامبر را تهدید کرد، افغانستان بحرانی کنونی، تمام منطقه و جهان را به آتش می کشاند.

شرایط در کشوری که بقای حاکمیت و زمامدارانش بیشتر به کمک های خارجی وابسته است و نفوذ نظام با پنجاه درصد حاکمیت دولتی در شهر ها در مقابل پنجاه درصد حاکمیت مخالفان مسلحی که بیش از همه، تیم شر و فساد و عبدالله را دشمن می پنداشند، به ضرر طرف هایی تمام می شوند که بدون کمترین تضمین در ساماندهی مملکت، با گروه «معاجahlen» در گردن ملت آویخته اند و بی توجه اند که در زمان ترک نظام، حتی در

خاستگاه مقاومتی خویش، گروه‌های در کمینی را در انتظار خواهند داشت که برای ذبح شان، روزشماری می‌کنند. متاسفانه با سر و صد ها و تبلیغات بیش از حد طرفداران حکومت موازی، همه غافل شده اند که شرایط افغانستان، هرگز مجوز نمی‌دهند که چنین تجربه‌ی مسخره، عملی شود.

حاکمیت میلانی افغانستان برای احتیاج به جامعه‌ی جهانی، ضعف‌های آشکار دولت جهت حفظ تمامیت ارضی، وجود نیروی بسیار مخالفان مسلح در تمام جغرافیای شهری و روستایی و این که اکثریت قریب به اتفاق موتلفین «مجاهلین»، منتظر بودند پس از رد ائتلاف شان در شراکت دولت، چهارنعل به سوی دکتور غنی بیایند، حاکمیت مسخره‌ی ریاست اجرائیه با تمام طول و تفصیل انگل‌های آن بر ملت افغان را تحمیل کرد. در واقع ادبیات شر و فساد، موثر واقع شد. مجتمعی که قرار بود فقط در شانس تنفس دره‌ی متروکه‌ی پنجشیر که مردم آن با بی‌توجهی اعضای بالای شورای نظار، اکثراً به سایر ولایات و کابل کوچیده اند، واقع شود، به زودی نفس کسانی را گرفت که همه جا گریخته بودند و به اصطلاح پادشاهی لرزان والی بلخ با هاله‌ی تنظیم‌ها و اقوام مقتدر، هیچ امیدی نمی‌گذارد تا واقعیت تهدیدی که کرده بودند، رونما شود.

بحث‌های کودکانه تا مرز تجزیه و جدایی در حالی که نشان می‌دهند مخالفان تا چه حد بی‌آزم اند که در آن چه حق ندارند، سهم یابند، واقعیت‌های افغانستان را در حالی مبارز می‌سازند که خلط قومی، عوامل فرهنگی، مشترکات و آسیب‌هایی که از رهگذر گرایش‌های تنظیمی، خورده بودند، ضمیمه‌ی قدرت

های بیرونی و جامعه‌ی جهانی که برای تمامیت ارضی افغانستان، حفظ و جغرافیای آن احترام و مایه گذاشته‌اند، در تغافل دیگر، مردم را فریفت تا همچنان در راستای حاکمیت، بی‌تنش و غیر سیاسی، نومید بمانند.

اکون که بار دیگر، زخم‌های ناسور تنظیمی، چرکین شده‌اند، عوامل بحران با خط و نشان، ادبیات داغ، تند و هتاک استعمال می‌کنند که گویا مردم از درک حقایق، قاصر اند.

عوامل بحران بدانند که تضعیف نظام در شرایطی که زنده‌گی همه بسته گی به کمک‌های خارجی و رعایت حال هم‌دیگر دارد، به سرآمدۀ است. بنا بر این، برای یک گروه‌ک ناچیز ظرفیت بشری، دیگر شانس زیادی نیست تا بقای حیات طفیلی و انگلی او را تضمین کنند.

عوامل فساد اگر بحران بسازند، به زودی در بحرانی غرق خواهند شد که می‌پندارند «شری به پا شود که به خیر آنان باشد». ویژه‌گی وابسته گی عوامل بحران که طرف تیم «مجاهلین» است، در برداشت‌های کشور‌های همسایه و منطقه که اینان بر آنان حساب می‌کنند و در واقع خط سرخ شان، پیوستن به جغرافیای دیگران می‌شود، چند مزدور، دون و حقیری نیستند که اگر در بحران افغانستان، تاجکستانی شوند، در چند هفته با اشتراک خوراک در «قره وانه»^۱ امام علی رحمانوف که خود گرسنه است، تحریم غذایی می‌شوند و همسایه‌ی غربی با آن دامنه‌ی ولایت فقیه، اینان را عناصری می‌دانند که نه فقط ناصبی‌اند، بل در کشوری که از بیست سال می‌شود جواز نقد فارسیسم و ایرانیسم را صادر کرده‌اند (بنیان اندیشه‌ی) تا واقعیت‌های چندگانه اش نمایان شود، مقوله‌ی فارسیسم که اینک برای همان

چند گانه گان، دست آویز و امتیاز است، اصلی نمی شود که چند بی ریخت درمانده در عقده‌ی حقارت را «خودی» بدانند.

بحران سازی، پیش از همه عوامل فساد را زیان می رساند. اینان در ۱۶ سال گذشته، میلیون‌ها دالر از کمک‌های جهانی را اختلاس، دزدی و انحصار کرده‌اند. از طیف‌های وابسته‌ی شان در دولت که سر به هزاران بی کفایت و بی سعادتی زند تا نزدیکان و خویشانی که از شان دولت افغانستان به جا و مقامی رسیدند و در اروپا و امریکا، مشغول فراغیری دروس آدمیت اند تا پیش از همه پدران و مادران خویش را محاسبه کنند، غصب هزاران جریب زمین، اعمار مراکز تجارتی، شهرک‌ها و خانه‌های مجلل با سرمایه‌هایی که در تجارت داخلی درگیر کرده‌اند، در زمان بحران، از آسیب پذیرترین منقولات و غیر منقولاتی اند که در گام نخست از سوی کسانی چور خواهند شد که زمانی برای جبهه‌ی مقاومت اینان، مفت و مجانی، فرزندان خویش را به کشتن داده بوده‌اند.

طالبان در آخرین نبرد خونین که منجر به فتح تالقان (مرکز ولایت تخار شد) به قول شمار زیاد اشتراک کننده گان جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت، در حدود بیست هزار تن از افراد مسلحی را که قوماندان مسعود از گروهک‌های قومی و موتلفانش بسیج کرده بود، مجروح، اسیر و به قتل می رسانند. آسیب ناشی از این جنگ، به اندازه‌ای شدید بود که در کنار گذاشتن اکثریت قربانیان در میدان جنگ، قوماندانی به اصطلاح مقاومت به کولاپ تاجکستان رفت و خوف و مرگ با تمام قدرت، مقاومت‌چیانی را دربرگرفت

که کوما گرفته از مزایای سوراخ ها و کوه های افغانستان، به عنوان سنگر های طبیعی، در برابر طالبان، کار می گرفتند. امروزه بسیاری از مناطقی که در شمال شرقی، ظرفیت بشری جبهه ای مقاومت را می ساختند، نه تنها جایگاه های مهم مخالفان دولت و تیم عبدالله هستند، بل مردم آن ها با تنفر شدید، کسانی را به یاد می آورند که تا سرحد قربانی عزیزان خود برای آنان ایشار کرده بودند، اما در ۱۶ سال گذشته، نه فقط چیزی نیافتند، بل با طرد و توهین، مشاهده کردند گروهک کوچکی که همه چیز را انحصار کرده اند در زمان درمانده گی، شرایط را بحرانی می سازند و بدتر از همه، تکدر اندیشه ها و ایدیالوژی های خویش را بر روابط انسانی گسترش ده و مانع می شوند تا به بهانه ای آن چه هرگز در شان شان نیست (داعیه ای فوقيت) تنش های قومی، زبانی، منطقه ای و حزبی بیشتر شوند.

زاده گان بحران، نخستین کسانی اند که از بحران سازی، آسیب خواهند دید. زود شاهد مردمانی خواهیم بود که با چپاول، تاراج و غصب دارایی های نامشروع شان، محاکمه ای را مجال می دهند که برای تامین عدالت اجتماعی، در اولین شورای ملی پس از طالبان، رد گرده بودند.

بحران سازی، دامنگیر بحران سازان خواهد شد و در میلان به ضعف اقتصاد و آن آرایش جنگی مخالفان، «خواهند داد آن چه از حرام، گرفته بودند.»

در شرایط فعلی، پیشنهاد ما به عوامل بحران که بر ملت، تحمیل شده اند، این است تا ضمن پوزش، پی رفع آلامی باشند که در حضور ۴۰ ساله ای سیاسی، مملکت و مردم را عذاب داده بودند/ می دهند.

به ریس جمهور غنی و روسای نزدیک اوست تا با مراجعه به ملت و تبیین نارسایی هایی که با حاکمیت های اثلافی، عذاب الیم می شوند، چند سفارش ما را که هر چند ظاهر شوخ دارند، اما مهم اند، جهت رفع مشکلات، روی دست بگیرند:

- ۱- برپایی کورس های کوتاه مدت و دراز مدت برای اعضای تیم «مجاهلین» که اکثرآ فاقد تحصیلات ابتدایی اند. با این کار، روند قانونمندی جامعه تسريع و کسانی مجال تبارز می یابند که تحصیلکرده و شایسته‌ی وظیفه باشند.
- ۲- برپایی صنوف درسی شبانه و روزانه برای اعضای تیم «مجاهلین» که با چسپیدن به قدرت، نمی خواهند با رفقن به بیرون، فرصت کسب دانش و مطالعه یابند.
- ۳- تدویر کورس حُسن خطابه و کنفرانس مطبوعاتی برای عطا و امثالش تا به درستی سخن بگویند.
- ۴- کاهش تشکیلات ریاست اجرائیه و افراد آن.

جناب ریس جمهور! باور بفرمایید اگر به این مامول (کاهش تشکیلات تنظیمی و افراد آن) موفق شوید، بقیه‌ی عوایدی را که از کار کرد آینده‌ی وزیر مالیه، انتظار دارید، در چند هفته‌ی آینده به دست می آورید. یعنی با کاهش تشکیلات و نفرات تنظیمی، عواید بودجه‌ی کشور فقیر ماست، به زودی به ۵۰ درصد افزایش می یابند.

۵- برای اعضای بحران، سفارش شود تا از ملت معذرت بخواهند و برای درمان درد های مردم، از میلیون های دالر و پولی که اختلاس، دزدی و انحصار کرده اند، در یک حساب ویژه‌ی بانکی که به نام ملت افغان یا مملکت افغانستان باشد، نه فقط به

مردم ندار و کسانی که کشته و تاراج کرده اند، کمک کنند، بل در این اولین اقدام که زمینه‌ی باز کردن دوسيه های خاینان چهل ساله خواهد بود، به جبران خساراتی پردازند که در چهار سال حکومت ربانی، سه صد سال دست آوردهای سیاسی، عمرانی، فرهنگی، اقتصادی، ملی، آموزشی و تربیتی را برباد داده بودند.

اکثریت بلندپایه گان حاکمیت ننگین ربانی زنده اند و از شان افغانستان و افغانان، میلیون ها دالر اندوخته دارند. دولت باید با یک برنامه‌ی رسمی به آنان بفهماند که به زودی به آن دنیا می‌روند. بنا بر این پیش از این که در آن جا فقط نظاره گر جنایات و پله‌ی خالی اعمالنامه‌ی خوب خود باشند، بهتر است برای توشه‌ی آخرت، به آن عبادات و طاعات ساخته گی، دل-خوش نکنند که قاتل و مجرم، امید می‌بنند.

دولت، طی اقساط کوتاه مدت و دراز مدت، از عوامل حاکمیت چهار ساله‌ی ملا ربانی، پول بگیرد و آن را در حساب بانکی ملت افغان، پس انداز کند تا دوباره در ساخت، احیا و اعمار آن دارایی های سه صد ساله‌ی ملت که در چهار سال برباد رفتند و هزاران سند ویدیویی و تصویری دارند، به مصرف برسند. این پول ها خیلی بهتر از کمک هایی که اکنون بسیار کاهش یافته اند، می‌توانند روند احیا و اعمار را جلو بیاندازند.

خلاصه، عوامل بحران با رجوع به عقل و وجدان خویش «بلا را ندیده، دعا را شروع کنند!»



- از سنگ، کلوخ می‌ماند!

این مثل قدیمی زبان دری را زیاد شنیده ایم که «از سنگ، کلوخ می‌ماند!» معنی این جمله که از ادبیات شفاهی مردم ماست، به این معنی که کمیت(نه کیفیت) اصل خواصی می‌شود که از یک بدن‌های بزرگ، سوا شود. این مثل، کنایی است. بنا بر این، بار انتقادی دارد.

در دنیای پُر از تنوع سوژه، در نگرش روتین به مسائل، باری به مجموعه‌ای خیره شدم که اکنون از باب دنیای مجازی در شبکه‌های اجتماعی، نوع دیگر همه‌گیری بیماری شاید «کلوخی» را نشان می‌دهند.

پسرک‌های سرخ و سفید، به رُگ گویی عوام بزله گو «شیر و پراته» در حالی که در احاطه‌ی یک مجموعه‌ی کلوخی- گوشتی (محافظان) قرار دارند، در نمایش‌های بیشتر فلمی، به همه جای این کشور داغان شده از جنگ، انداخت می‌کنند. جاذبه‌ی این تصاویر، برای بی کارانی که در رکاب آنان از دور و نزدیک، نان می‌خورند، نوعی از ادبیاتی شده است که با بلند رفتن ارقام لایک و شی‌یر فیس بوک، شاید باب دیگر «أنواع أدبي» شود.

من شک ندارم که با حضور و تداخل بلندرتبه گان در دولت، آقازاده گان با کارنامه‌ی پدری، جزو نصاب رسمی مکاتب و پوهنتون‌ها خواهند شد. تندیس‌های جنایتکاران تاریخی از ارجاع اول تا ارجاع زمان حال جاری، شهرهای ما را به جعلی ترین شهرهای دنیا در بازتاب «واقعیت بر عکس»، مبدل ساخته‌اند. در مثل کنایی «از سنگ، کلوخ می‌ماند!» با گذشته‌ی کسانی که در کلیت عام، وزنی داشتند، مثال آن بر کسانی که در سلسله‌ی

زاد و ولد، کلوخ می گذارند، شاید درست باشد. بلندرتبه گان تنظیمی با سال ها حمایت و سرمایه ای خارجی، با سنگینی در کرسی های دولتی، راستی سنگی می نمایند، اما این حقیقت تا زمانی ثقلی است که می بینیم پای خارجی در کار و زور آنان پشتوانه می سازد.

در این جا از باب ناچاری، مثل «از سنگ»، کلوخ می ماند! را برای برداشت راحت، انتخاب کردم. در واقع، سنگی که در این مثل، به سنگینی اشاره می کند، متعلق به کسانی است که از منشه ای اصلی و مورد احترام ذات، باری در یادگار خود، کم آورده اند.

فرزندان سرخ و سفید تنظیمی در زمان ادعای مدنی، با قلمک ها و کتابچه ها در مراسمی سلفی می شوند که در اصل، بیشتر برای تقدس بانیان ارجاع و تداوم این راه، نمونه های کلوخی این دودمان را وارد بازار دلالی کرده اند. این ارز های کلوخی، امید های کسانی اند که امیدوار اند در سلسله ای ابقاء تحمیلات، نام ها و آدرس های کذایی، سفره ای سلسله ای خاینان را همچنان رنگین بسازند.

تصاویر پیروی از پیشه ای پدری، کلوخ های تنظیمی را در اوضاعی معرفی می کنند که در ادعای دوری از دهشت و وحشت جنگ، همیشه به مخالفان مسلح، حمله کرده اند.

تماشای فرزندان عطا محمد نور و احمد شاه مسعود با اسلحه ای گرم، اگر واقعاً جدی نباشد، شاید بخشی از تبلیغاتی به شمار برود که در سایه ای تربیت پدری، تفهیم می کنند در کشوری که در ۱۶ سال اخیر، سطح معامله و معادله ای سیاسی، شایسته سالاری را به اصل حاشیه بی می کشاند، همآغوشی با تفنگ، عادت به جنگ و

ترمیم گذشته ای که در زمان حال جاری تنظیمیان، آنان را تحریک می کنند تربیت یافته گان تکنوکرات را بیشتر بررسانند (در واقع بفریبند) در زمینه‌ی به اصطلاح مدنی کنونی، درمانده گی ما در فهم مسایلی را نیز بیشتر ساخته اند که بالاخره «شیر اینان سفید است یا سیاه؟!»

فرزندان والی بلخ، با ملموسيت های بیشتر، چنانی که برمی آيد قرار است در سلسله‌ی اصل و «نصب»(به جای نسب، عمدتاً استفاده شد) نصب بمانند، نه با گذشته ای که از تاریخ تصویری پدر شان باقی مانده است. آنان با لباس های به اصطلاح خودشان «پلو خوری»، به قول قضاوت مردمی که «مهماً مورد ضرورت جبهات را ضایع می کنند»، اما در پرتگاه همان نیستی، قرار گرفته اند که در تماس و مماس دشواری های افغانستان، هیچگاه کسی را نمی بخشد:

دشمنی میلیونی با مردمی که در برابر چشمان آنان، در برابر فقر توده های گسترده، از راه ناثواب، تجمل می کنند.

یگانه پسر احمدشاه مسعود، بسیار پیدا نیست. گروهک شر و فساد در کاریزمای سیاسی که با تبلیغات و اعتقادات دیوانه وار، پدر او را در راس خیانت های بزرگ، ستر می کنند، گاه لندن نشینی سنت که درس می خواند. گاه رهروی سنت که «پکول کج» می گذارد و اما زمانی با اهمیت کسب پدری، در تصاویری دیده می شود که در سلسله‌ی تمرینات بریادی افغانستان، به کوه ها و دشت ها فیر می کنند و از این منظر، لايك ها و شیير های فيس بوکی او نیز افزایش می یابند.

سنگ ها یا سنگپاره های قبلی، هر چه بودند، از آشنايی با گرد و خاک اين مملکت، حداقل به خودشان رسیده اند، اما بازمانده گان

کلوخی در بستر مدنی کنونی که به شدت زیر فشار خنجر سیاسی، جنده-پاره می شود، نمی توانند ضامن ابقاء‌ی شوند که بازمانده گان زاده‌ی بحران چهل سال اخیر، حداقل گرم و سرد سنگر هایش را دیده‌اند.

بهتر است به جای نمایشات کسب پدری، بقایایی کلوخی تنظیمی را با مسایلی سرگرم و تربیت کنند که در نوبت نو، در تور آتشین افغانستان، کسانی پخته خواهند شد که در میدان سیاست و بیان، عقب هیچ خارجی ای پنهان نمی شوند.

خوب تر است بقایایی کلوخی-تنظیمی را با نقد و انتقاد سازنده مجوز ندهیم در کسوت پدرپیشه گان، بار دیگر وارد میدان‌های سگ جنگی سیاسی (هرج و مرج، تنازع، حیات، تاراج و...) شوند. اکنون که نقد تنظیمیان «کور خود، بینای مردم» از گریبان مخالفان مسلح گرفته است، ژست و ادای بقایایی آنان، در منطق مسؤولیت هایی که باید به مسؤولان نظامی محول شود، خوش نیست.

بقایای کلوخی تنظیمی با سلاح‌ها و تجهیزاتی که بیشتر از مارک و ساخت، به وابسته‌گی‌های نو خارجی، حکایت می کنند، فشار مضاعف برای جلوگیری از تداعی خاطرات تلخ اند که با نام و یاد پدران شان، ما را به دهه‌ی هفتاد می برنند.

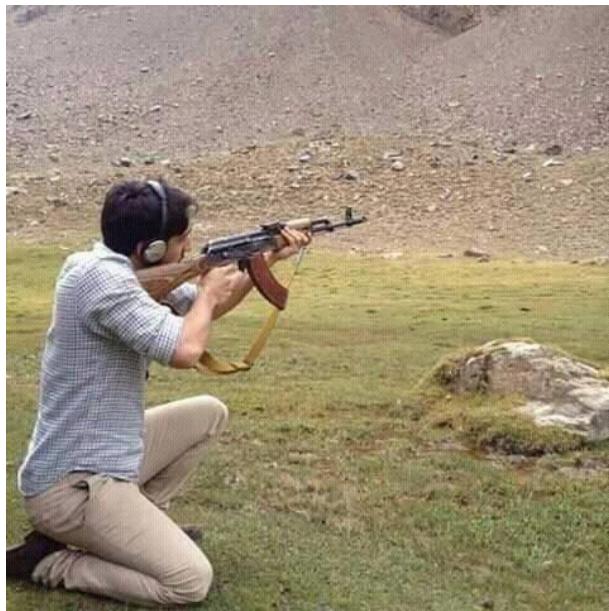
شرح تصاویر:

طارق نور(پسر عطا محمد نور) و احمد مسعود(پسر احمد شاه مسعود).

ارتجاع و مرتجم / ۲۱



ارتجاع و مرتاجع / ۲۲



مصطفی عمرزی

- انتقاد ک-

من در مقاله‌ی «آیا ویرانگری‌ها عمدی نبودند؟»، تبیین کرده بودم که یکی از عوامل تخریب گستردگی کشور در سقوی دوم، به بینش عصیت قومی عاملان تخریب بر می‌گردد. اگر به خوانش سیاسی ستمنی گری مراجعه کنید، این جا را کشوری می‌دانند که با مخربه‌های قدیمی، گویا ثبوت مال آنان هستند.

این که میراث عتیقه‌ی گذشته را چه گونه تقسیم می‌کنند، مشکلی است که بسیاری از کشورها حل کرده‌اند. در هر کجایی که از این میراث رسیده باشد، به نام کشوری یاد می‌شود که در آن جا قرار دارد. افزون بر این، توارد تاریخی باعث شده تا کاست تاریخی، روی همدیگر قرار بگیرد. مثلاً در افغانستان کنونی در کاست تاریخی، از بودیسم و هندویسم که هریک با مردمان و مشخصه‌های منحصر به وجود آمده‌اند تا کنون، ده‌ها قوم گذشته اند. به این دلیل، اگر دعوای اصالت راه بیاندازیم، باید دنبال بقایای مردمانی باشیم که پنجاه هزار سال قبل در هزار سم در سمنگان سوراخ کنده‌اند؛ اما با این همه فراز و فرود تاریخی، یافت انتساب به آن مردم در میان اقوام کنونی افغانستان، یک حماقت محض است.

در افغانستان ما در کنار حضور پُر رنگ، اکثریت و سرنوشت ساز پشتوان‌ها، میراث عمرانی، فرهنگی، اجتماعی و مدنی آن‌ها به اندازه‌ای است که هرگز قابل اغماض نمی‌باشد. در واقع تمام مجموعه‌ی قابل دسترس، مستعمل و ملموس کارآمد‌ما، به ویژه در بیش از یک و نیم قرن گذشته، ساخته شده‌اند. این مجموعه‌ی تاریخی به اثر اهمیت معاصر آن، از مجموعه‌ای تفکیک می‌شود

که از گذشته های دورتر باقی مانده اند و به استثنای معدوودی، چون استوپه ها و مجسمه های دوران بودایی، چند قلعه، متاره، زیارت و مساجد دوران اسلامی و قرون وسطی، اکثراً کاملاً معدهوم و از میان رفته اند.

ستمی گری، افزون بر عداوت احمقانه با پشتون ها، از میراث تاریخی آن در عذاب است. من یقین دارم که روآوردن به تخریب گستردگی دست آوردهای دولت سازی، حکومتداری، عمرانی و رفاهی کشور در سقوی دوم، کاملاً عمدی بود؛ زیرا این مجموعه نیز حضور مردمی را ثابت می سازد که در این جا اکثریت دارند و خدمت کرده اند.

برپایی رونق تاریخی معاصر، سنگینی و جا افتاده گی مردمی را محرز می کند که در این جا داعیه دارند. بنا بر این، تخریب خاینانه‌ی دست آوردهای تاریخی معاصر، به بینش ستمی گری بر می گردد که از گستردگی آن‌ها در عذاب است و نمی تواند با شکوه‌ها آن‌ها ادعا کند.

احمد ولی مسعود، در یک بیان عقده مندانه، احیای شکوه تاریخی دارالامان را بازسازی یک «قصر ک» خواند. این تعریف توهین آمیز از سوی آدم معمولی ای همانند احمد ولی مسعود که با اداره‌ی بنیاد مسعود، بدترین نوع اداری در کشور را معرفی کرد و در برآمد سیاسی نیز اگر سایه‌ی مسعود نباشد، هیچ است، خیلی زشت بود. این‌ها باید بدانند که مردم، ویرانگران کشور و مملکت را می شناسند، اما درود به شرف آقای ریگستانی که در یک مصاحبه با رادیو آزادی اعتراف می کند دولت ریانی-مسعود در

خیانت تخریب آثار تاریخی نقش داشت و این عمل باعث صدمه به پرستیز حکومت به اصلاح مجاهدین شده بود. من کارهای سیاسی آقای احمد ولی مسعود را دنبال کرده‌ام. نهایت ضعف آن‌ها در کتابی به نام «اجندای ملی» متمن کز بود که چیزی زیادی جز توهین به گذشته‌ی تاریخی ما هم ندارد. این شخص بارها سعی کرد با برآمد سیاسی، شهرتی به دست آورد، اما جزو کلوخ سنگ، به هیچ جایی نرسیده است. میلان آنان به ستمی گری که با استعانت خارجی، ۱۸ سال در سیستم تحملی شده‌اند، بارها به این بیان رسانه‌ی می‌رسد که همین گونه (انحصار ۵۰ درصد دولت توسط یک گروهک مربوط یک اقلیت قومی) درست است و باید ادامه یابد.

هنگام بازسازی آبدات پُرشکوه عصر عبدالرحمن خان، حبیب الله خان و شاه امان الله، حرف و حدیث‌های سخیفی رد و بدل می‌شدند که حتی دختر شاه امان الله نیز در آن‌ها سهم گرفت.

اصولًا پول بودجه‌ی احیای آثار تاریخی ای که افزون بر رونق عمرانی، به صنعت توریسم کمک می‌کنند و باعث تسهیل در برنامه‌های ملی و فرهنگی می‌شوند، کمتر از پول بودجه هایی است که مخالفان و انمود می‌کنند به جای احیای آثار تاریخی، کارخانه و فابریکه می‌ساختند! مثلاً اگر فابریکه‌ی نساجی گلبهار را احیا کنیم، به کار اندازیم و در یک رقابت تولید امتعه‌ی با کیفیت تداوم بیخشیم، باید پول تمام جمعیتی‌ها، سورای نظاری‌ها و خاینانی را مصادره کنیم که آن‌ها را خراب کرده بودند.

آقای احمد ولی مسعود با وصف «قصر که»، پیش از این که بتواند عقده‌ی ستمی خویش را نمایش دهد، کوچک بودن خودشان را

نمایش داد. آنان در منطقه‌ی کوچک پنجشیر، حتی با چهل یا پنجاه هزار نفر در جاتنگی محض، عادت دارند. بنا بر این همه چیز شان «ک» تصعیر یافته است. دشتک، جنگلک، قرصک و حالا با توجه به تاریخ سیاه حضور سیاسی، جهادک، مقاومتک و قهرمانک را جدی نمی‌گیریم و می‌گوییم وصف تو نیز یک انتقادک است؛ اما شما که این همه مایل به مدیریت کشور اسید، حداقل نزاکت‌ها را درک کنید! در این کشور، یک درصد جمعیت اکثریت (مخالفان مسلح) در میز مذاکره با امریکا نشسته اند و زور نظامی شان، نفیر تمام تان را درآورده است. این واقعیت، ضمایم دیگر نیز دارد که شامل بزرگان و تاریخ ما می‌شود. ما به کسانی لبیک نمی‌گوییم که افزون بر گذشته‌ی ننگین سقوی گری، در ویرانی‌های مملکت، نقش اول داشتند و در ۱۸ سال گذشته، تمام سعی شان، وارد کردن زیان به مردم ماست. بخش بزرگ تراژیدی زنده‌گی ما وابسته به اعمال افرادی است که با بینش حزبی، حتی حرمت پیوند‌ها و وطنداری را زیر پا گذاشتند. اگر بیشتر از این نمی‌گوییم، به حرمت روابط اجتماعی با شماست که به نام وطنداری، خویشاندوی و همسایه گی داریم. ما خود حافظ منافع، تاریخ و مردم خویش استیم. فقط خدا کند مرزهای چپی و راستی ما زودتر بشکنند!



مصطفی عمرزی

- انحصار گرایان در حصار دشواری

انصراف قوماندان امان الله گذر از پذیرش مسؤولیت قول اردوی پامیر در شمال، فصل دیگر در مراحل حاکمیت کنونی افغانستان است. هنوز چند روز از تقرری فرمانده پیشین جمعیتی، نگذشته بود که انتشار تصاویر وی با پتلون چرک خورده و کمربند تاب زده، در تفسیر و تاویل مخالفان دولت، در جایی که مسئله‌ی سمت و طرف مطرح است، به صد ها نوع می‌رسد. حامیان امان الله گذر، در تمام جوانب مدنی و دهاتی، در الفبای نوع مرض زده (خراسانی- پارسی) شروع به پارس می‌کنند که این سمت، هر چند طول و تفصیل، امکانات و جلوه‌ها دارد، اما دامی است که به اصطلاح قبیله گرایان ارگ نشین گذاشته‌اند و همانند گذشته، در حالی که اعضای جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت، هزاران دشمن داخلی و خارجی دارند، خار چشمان آن مسوولان دولتی می‌باشند که فقط با کارنامه‌ی مكتوب های حامد کرزی، به هزاران بی کفايتی می‌رسند که ضمن لوث ادارات دولتی، امضا گرفته بودند پست‌ها و کرسی‌های دولت را با حیف و میل، انحصار، تعصب و ستیز قومی و حزبی، به تاراج ببرند.

قوماندان جمعیتی، از چاقوکشان و بدماشان در خلای حضور طالبان و آن مخالفانی شده است که در درگیری نبرد با جامعه‌ی جهانی، چند سال تا سواحل آمو، به شر و فساد، درس ادب داده بودند که در زمان ابراز احساسات، همان قدر باشند که از محاسبه‌ی احصاییه‌ی گروهک‌ها، واقعاً وجود دارند.

انصراف امان الله گذر را با هیاهوی زیاد خبرساز کردند، اما برای اولین بار در بیش از یک دهه ای که گذشت، لقمه ای از دهن می ماند که هراس آور شده بود.

گروهک های انحصار طلب، احزاب و سازمان های ضد افغان در فرصتی که می دانستند تکنوکراتیان ارگ، نماینده ای هر کسی باشند، از تبار خود نمی شوند، در فرصت های مدنی خودشان، ضمن حمایت از جنایات خارجی که با دست آویز طالب و القاعده، شامل حال پشتوان ها می ساختند، تراج و انحصار تاریخی را وارد بحث سیاسی ما می کنند.

از این که از فرصت های جامعه ای جهانی، چه گونه استفاده شد و چه کسانی مستفید شدند، گلایه نمی کنیم، اما آن چه می توانست از این میل، استحقاق حق را جدا کند، در سلوک غیر انسانی، پخش اکذیب، توهین و بهتان به جانبی که گویا نماینده ای طالبان است، قضایای دشواری افغانستان را در معارضتی پیچیده می سازد که نوع امان الله گذر نشان دهد، دیگر روزی که با فرمان های کریزی در سلسله مراتب ادارات معامله و ائتلاف، به ویژه نظام امنیتی را کشور را منحصر کرده بودند، گذشته است.

هراس از حملات خشن، انتحاری، انتقامی و هجومی مخالفان مسلح، بسیاری از شیرک های گروهک ها و احزاب را دربر گرفته است. خواب های خراب شده با انحصار قوای مسلح که جاوید های کوهستانی ۷۰ درصد غیر پشتوان می داند، در ناکامی مدیریتی که چند قوماندان کمینچی را رسوا کرد، زیرا ناکارآمدی و عدم توان نیرو های مسلح، چه در سکتور اردو و پولیس، چه در بخش امنیت ملی، درز های آشکار برای نفوذ مخالفانی شد که

نشان دادند در تار و مار کردن واحد ها و گروهک هایی که روزی نود در صد افغانستان را از وجود آنان پاک کاری کرده اند، بیش از همه، در بی کفایتی کسانی محرز هستند که با حضور سربازان امریکایی، ادعاهای جهادی خویش را فراموش کرده بودند و با شوق اعضای ستمی - پرچمی از حضور نیروهای اتحاد شوروی، روحیه می گرفتند تا رویه‌ی آنان برای خیانت به افغانستان، اجرای ادعای به اصطلاح ستم ملی را با چشم پوشی از گسترده‌گی اقوامی گسترش دهند که با رژیم‌های کودتاگی، از صلاح زعامت قومی، محروم می‌شوند.

بر اساس آن چه پیش‌می‌شود، ۳۰ تا ۵۰ درصد جغرافیای کنونی افغانستان با حضور مخالفان مسلح، به شدت ناامن است و دولت افغانستان از رهگذر ۵۰۰۰۰ هزار پُست خالی دولتی، قادر نیست خدمات را موازی به نیازهای مردم، به ویژه در مناطقی بسط دهد که روستایی اند و شدت نیازهای مردم، بستر های خوب برای کشت کوکنار و جذب قوای بشری ضد دولتی می‌باشد.

انحصار گرایان که بیشترینه در برابر طالبان، مطرح می‌شوند، در جانب خیانت به منافع ملی، نتوانسته اند شانس‌های چور و چاول را به فرصت‌های مبدل کنند که در درازمدت می‌توانستند با قبول واقعیت‌های جامعه‌ی ما، آنان را در کسوت مدافعان هویت ملی، ارزش‌های فرهنگی جامعه، به ویژه در سطوح کسانی که با جرثیل جامعه‌ی جهانی، بلند شده بودند، در جایگاه مناسب، نه همانی کنند که امروزه با معلق ماندن در فضای سیاسی افغانستان، در گذشته‌ای که بیش از یک دهه شد، بر هرچه باعث قانونمندی، حفظ منافع ملی و اتحاد فکری می‌شد، گند زدند و در توهم فرهنگی که گذشته‌ی تاریخی آنان را نشان می‌دهد، در فضای

بیرون از رسوبات شاهنامه یی، در عوض افغان ستیزی و دشمنی با واقعیت های خورد و کلان مملکت، به عقل می آمدند و جوانبی را از چشم نمی انداختند که اگر کس یا کسانی خیال می کنند با پارس کردن های نوع فرهنگی و رسانه یی، می توانند افغانستان و واقعیت های افغانی اش را محو کنند، «خیال است، محال است و جنون». این توهمندی، از ۶ جدی تا ترخیص سربازان امریکایی از افغانستان، به سنگینی واقعیتی می ماند که یک جاہل پس از تصادم با آن، وقتی از پا افتید و مجرروح شد، می پذیرد که افغان ستیزی، راهیست که به ترکستان می رسد.

ترس از قبول مسؤولیت های امنیتی، حتی برای به اصطلاح گردن کلفتان حکومت ائتلاف و معامله، مبحث سیاسی افغانستان را در مسیر دیگر قرار داد که مستلزم نگرش جامعه شناختی، نوع تمایلات و مفاد ناشی از بقای حاکمیت می شود.

کسانی که چند سال قبل با شوق و ذوق زیاد در پست های امنیتی، لم داده بودند، از هراس کشته شدن و معلولیت، در جامعه ای که در بی ثباتی سیاسی آن، در داخل شهر ها نیز التهاب دارد، به انرژی ای می مانند که اگر در مسیر رویارویی هزینه نشود، در متن جامعه ای مدنی، نباید همانی شود که طیف دیگر آنان در قامت «ملکی»، ادارات افغانستان را به گند کشیده اند.

خبرساز شدن تصادم در اداره ای توزیع تذکره های الکترونیکی، نمایش دیگر از کسانی است که نظامیان آنان در میدان های جنگ با سمت بخشیدن به رنگ قومی، جنایات هولناک بشری کرده اند، اما همفکران ملکی آنان با تمرکز در داخل نظام، ستیزی قومی را در تشديد گسترش فکري باعث می شوند.

در حالی که سیمای ناچیز اینمی‌ها، هر لحظه‌ای به آرامش‌های قبل از طوفان می‌رسد، پشت کردن گروهک‌های انحصار طلب به میدان‌های جنگ، نشان می‌دهد که روند تداخل افراد بسیار کفايت، در نفی فرهنگ شایسته سالاری، دولت افغانستان در سال‌های پيش رو را با معضل دیگر مواجه می‌کند که افراد وابسته و افغان ستيز با ايجاد موافع بر امور ملي و عرصه‌ي خدمات عامه، ضمن حرص برای حيف و ميل، تقرر و انحصار، پاتکسالاري زمان حاكميت تنظيم‌ها را وارد سистем کرده‌اند.

اخبار اين که عدم توازن در ساخت نظام نو، با ميلان به گروهک‌های شرپسند، از اردو تا همه امور مملکت، دستگاه اداري حکومت را از پا انداخته، اگر فقط نمونه‌های نظامي آن مانند هلمند است که چند سال قبل مسوولان اين ولايت را واداشت اعتراض کنند آن سربازان اردوی ملي که اكثراً پشتون نيسند، نه فقط ملي برای جنگيدن و تنظيم امور ندارند، بل با كشيدن حصار بر دور خود، منتظر اند ماه‌ها به سرآيند و معاش بگيرند.

اسکارو ايلد(نويسنده‌ي معروف اسکاتلندي) می‌گويد «فقط احمق‌ها نيازمند تجربه‌اند». شايد نبوغ و هوشياری اين نويسنده، او را در عدم پرداخت قيمت تجربيات، وقايه کرده بود، اما در دنيا يي که ۹۹ درصد بر اساس تجربيات، ارقام دانش را بلند می‌برند، آموزه‌های ما با هزينه‌های گزارف مالي و بشری از تجربه‌ي حاكميتي که بلندپايه گانش معرف اند يك هفته بدون کمک خارجي، ناممکن است، به کجاي استفاده از مفاد تجربيات رسيده است؟ چرا همچنان در جاي پاي مدريyet ناکام پا می‌گذارند و نمي پذيرند تداوم حاكميتي که برای بقای چند اوبياش سياسي، امتياز می‌دهند در انفعال محض در برابر زيان‌های وارده‌ي نوع

داخلی و مخالفان، کسانی را که دم از تفکر و اندیشه می‌زنند مجاب نمی‌کند در بیداری و جدان بیاندیشند اگر منفعت شخصی گره خورده در نفس اماره‌ی شان اجازه نمی‌دهد سر از خط غبن و سود درآورند، حداقل در زمان شکم گرسنه گی به حال مردمی به خدا بیاندیشند که «عدل» را رکن بزرگ رفاه و رضایت می‌داند.

دلخوری‌های مخالفان دست به سلاح نظام که در یک دهه‌ی گذشته خوردن و خیانت کردند، اخبار دیگری است که در خلط واقعیت‌های او باش کوچه و بازار، ظرفیت‌های بشری شر و فساد را بلند می‌برد تا توجیه کننده گان بی شرم خراسانی و پارسی آنان، پوتانسیل‌هایی بدانند که نقش به اصطلاح ستم ملی را در حفظ بحران بازی می‌کنند.

فوران انرژی منفی مخالفان سهیم در حکومت، تجربه‌ای است که اگر در «سُست سالاری» حاکمیت کنونی، پخش شود، ندام کاری مسوولان دست و پاچه برای اداره‌ی امور، به معرض دیگری سر در گریبان مردم می‌کند که می‌دانیم از تاوانش چه کسانی در رنج می‌شوند.

اگر از مجبوریت‌ها و تحمل مردم، سود می‌برند و می‌خورند، قبول مسؤولیت نباید در حدی بماند که با فرار از واقعیت‌ها، شکمباره شوند، اما در زمان پاک کاری بگویند گندی که زده ایم، از ما نیست.

کسی تضمین نکرده و نمی‌کند که مفتخاران میراث درد‌ها و عذاب مردم، آن قدر می‌ارزند که جامعه‌ی جهانی، اگر برنامه‌ی

«خیرات استراتیژیک» نیز بسازد، روزی در قبول مسؤولیت ها و واقعیت ها، از کسب روزی دشوار، اما حلال هم باید بخورند.



- بازنده گان راه گم کرده

ما به این حقیقت روانی واقفیم که کنار رفتن از نقش پهلوان پنه در حاشیه‌ی حریفی که «چُت» شده، عوارض ناگوار صحی دارد. مشکل والی بلخ، بازیگری در نقش کسانی بود که سوء استفاده کردند و در این میان از سوء مدیریت مجریان قبلی، سود بردن. سخنرانی‌های ضد ملی، توهین آمیز و اجحاف گستردۀ در برابر واقعیت‌های تاریخی، بیش از آن که روی واقعیت، توان و نیرو استوار باشند، شباهت به استفاده‌ی اپورچونیستانی داشتند که از مزایای آزادی بیان و رسانه، استفاده کرده‌اند.

استاد یون در پستی در فیس بوک نوشته بود که بقایای تنظیمی در نظام، همانند ماهیانی اند که اگر از آب بیرون کنند، عمر ندارند. هراس از مُردن، آن گروه‌های تنظیمی را که حالا اهلی شده اند به ویژه در تیم عبدالله آشکار می‌کند که اگر با نظام و اصل ثبات اجتماعی، سرسازگاری نشان می‌دهند، بیشتر به خاطر حفظ و وقایه‌ی خودشان است.

و اما ۱۶ سال اخیر، آموزش تعلیم و تربیه‌ای نیز بود که اگر ماهیتاً روی عوامل بی‌فرهنگ کوه و دشت، تاثیرنگذاشته باشد، ظاهراً آنانی را آدم می‌سازد که در رقابت برای زعامت در افغانستان، مستلزم حداقل داشتن خصوصیات شهری بودن باید باشند که حالا فقط با اختیار زنده گی پُر تجمل و تغییر لباس، همواره دنبال خارجی راه می‌افتدند که چون تکنوکراتان، ریشه در واقعیت‌ها، در واقع مصایب و بحران ندارند، به مجریان بدبهختی و ذلت، به نام بازیگران داخل صحنه، اهمیت داده می‌شود.

کشورداری کنونی، اگر از حداقل های علم و حیثیت دالرخوران دو تابعیته نیز بی بهره می ماند، معلوم نبود تنظیمیان خایین با پشتوانه‌ی همسایه گان، چند سال دیگر نیز تجربه‌ی سگ جنگی های داخلی (حکومت ربانی) را بر مردم تحمیل می کردند.

گزافه گویی‌ها و اجرای نقش به نام پهلوان، قهرمان، امپراتور و امثال صفات کذايی سیاسی، مشکل کسانی است که حالا با سرافگنده گی می بینند تهدید نظام به بی ثباتی، دارایی‌ها و زنده گی‌هایی را تهدید می کند که پول هایش با تایید و مهر سکانداران دولت جریان می یابند و بقای دارایی‌های حرام و انحصاری اش در گرو بقای مجموعه‌ای است که هر چند خود مشکل دارند، اما تنظیمی نیستند و نبودند.

توهم والی پیشین بلخ تا سرحد جنون، می تواند در مانده گی کسانی را نشان دهد که دوستان تنظیمی شان می دانند تک تازی آنان در حالی که از آرای ناچیز شان می کاهد، بل محوری بود به نام معامله که فقط طی سال جاری، چیزی نمانده بود به تیم حکومت بپیونددند.

«تریبون آلوده گی صوتی» از این که در ماجرا های اخیر در حد یک مامور برطرف شده، سقوط کرده است، بیشتر آزرده به نظر می رسد. در حالی که چیزی بیش از این نمی تواند باشد، گذشته‌ی او با سخنرانی های هیجانی، تحریک کننده و اما کاذب، حالا به عذاب روانی ای مبدل می شود که آن هیولای خودساخته، آن قدر کوچک و ناچیز است که به جای ادعای شخصیت همه گیر و به اصطلاح مردمی، همه روزه از مجرای بقایایی که با مرگ روتین نشان می دهند تجربه‌ی سیاه تنظیمی در بستر مرگ افتیده و

از بقایای لنگ و لاشش کاری ساخته نیست، به هر نام می کوشند اضرار شان به مردم برسد.

در مصاحبه‌ی اختصاصی نور که پس از برکناری اش پخش شد، تاکید روی عبارات گویا پنجشیری ستیزی ریس جمهور، نشان می دهد که این مجموعه‌ی تحمیلی، وقتی دچار مشکل شوند، فرقی نمی گذارند که چه عوارضی از کردار نادرست شان حاصل می شوند.

پنجشیریان یا در واقع شورای نظاریانی که به لطف امریکا در نظام نان می خورند، آن قدر در داخل سیتسم تحلیل رفته اند که اگر از سویی به دلیل شیوه‌ی کار، ملامت می شوند، از سوی دیگر حفظ این موقعیت که بدون شک به حیثیت و اعتبار افغان و افغانستان بسته گی دارد، نشان می دهد، رو آوردن به گذشته‌ی تنظیمی پس از این همه خوی و خاصیتی که کلوخ گذشته را موم سیاسی کرده است، به معنی پُل‌های شکسته‌ای است که در عقب دارند.

امپراتور کذایی، اگر به عقل معتقد باشد، بهترین راه نجات از این منگنه، جسارت بیان در قبول رسک به خاطر منافع مردم است. با همان زبانی که از لوحه‌ی جاسوسان ایرانی در مزار دفاع کرد، با زبانی که به اصطلاح افتخارات کذایی فرهنگ تسامح و تساهل آریایی خر-آسانی شمرده می شد، با زبانی که افغان ستیزی کردند، با زبانی که از منافع چین، روسیه، هند و ایران دفاع می کنند و با امواجی که از رسانه‌های مبتذل، منتشر ساخته اند، با صراحة بگویند که بلی، با کنار رفتن و اجتناب از درگیری، مملکت و مردم را ترجیح می دهند.

خط و نشان کشیدن به دولت، در آسیب های جدی ناشی از عوارض مداخله‌ی بیگانه، چه در جانب دولت، چه در جانب مخالفان مسلح که بیش از همه به خون تنظیمیان تشهه اند، میدان مناسب رقابتی نیست که بقاوی‌ای رو به مرگ و لنج و لاش تنظیمی فکر کرده اند مردم، همان مردمی که شاهد زنده‌گی پُر تجمل شان به زور آل و اولاد خود اند، چیزی بیش از کسانی می‌شوند که در اجتماعات اعتراض آمیز، خاطرات رفقایی را تداعی می‌کنند که به نام مارش و میتنگ، نظام تعلیم و تربیه را ریشخند کرده بودند.

تصرع والی بلخ که گویا به جرم اتحاد با غرب، مجرم است، قبول این حقیقت است که دو سوم میلیون ها دالر سرمایه‌ی شخصی او، از پول همان غربی است که روزی اخبار موضع او برای دشمنان غرب را بسیار منتشر کرده بودند.

در میان حصار های سمنتی شهر ها، کی ها زنده‌گی می‌کنند؟ چرا زنده‌گی می‌کنند و از کدام ترس، هول و هراس، چنین زنده‌گی ای را اختیار کرده اند؟ امیدوارم به سوالات بالا، پاسخ بدهید!



- بازی های گروهک موذی

اعلام آزادی صد ها تن از زندانیان طالبان که ظاهراً با تعجیل تواند، بعضی را واداشت در خط فکری گروهک موذی (جمعیت-شورای نظار) آن را نکوهش کنند.

یاد ما نزود که از آغاز حکومت حامد کرزی، تحریف مشی ملی افغانستان، از اصول تنظیم های به اصطلاح جهادی بود. در این میان، گروهک جمعیت-شورای نظار که از تاجکستان برگشته بود، با اطمینان از حضور نیرو های بین المللی، در چند جهت فعال می شود. افزون بر انحصاری ساختن سیستم، منحرف کردن سیاست های دولت که گاه تا حد مشی جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت یا در واقع عقب نشینی، مملکت را سقوط می داد، طیفی را در داخل حکومت به وجود آورد که به اطمینان می شود گفت باعث بحران بی اعتمادی بر دولت های افغانستان شده اند.

بازیگری های احمد ضیاء مسعود در حد سبوتاز کننده‌ی پروسه‌ی صلح با طالبان که بلا فاصله پس از هر سخنرانی کرزی، صورت می گرفتند، طالبان را در حد تنفر از دولت، دور کردند.

متاسفانه با تداخل بیش از حد در سیستم، تطهیر قوه‌ی اجرائیه که بتواند با صدای واحد در برابر قضایا عمل کند، حالا به کمترین حد رسیده است. انتخاب امرالله صالح به عنوان معاون اشرف غنی، نه فقط متنضم ده رای هم نیست، بل مجموعه‌ی این افراد در تمام تیم های انتخاباتی، بیشتر به منظور وقایه‌ی انحصارات یک جانبه و نگه داشتن دولت در موقف غیر ملی (وابسته گی تنظیمی) می باشد.

من با مشاهده‌ی گزارش دیدار عبدالمالک با اشرف غنی که در آن جریان، امرالله صالح نیز حضور داشت، مقاله‌ای نوشته بودم (پیام تصویر‌ها) که تبیین نگرانی‌ها پیرامون وارد کردن تغییر عمدی در مشی ملی دولت بود.

با خبر اعلام آزادی صد‌ها تن از افراد طالبان که اکثراً به همتباران ما تعلق دارند، بر مسرت ما افزوده شد، زیرا بسیاری از آنان به دلایل اجتماعی و افتراء نیز زندانی شده بودند. سیاست‌های حذف عمدی که به خصوص در مناطق شمال و شمال شرق کشور، هرجا پشتون یافتند در تیرس و دسترس نیرو‌های خارجی قرار دادند تا به نام طالب، ناگزیر به ترک موطن شوند، بخش بزرگی از مردم ما را نه به نام موافقان ایدیالوژیک، بل در جانب ستم رسیده گانی قرار داد که قربانی سیاست‌های تنظیمی شده بودند.

در شرایطی که بدترین جنایتکاران تنظیمی تقدس می‌شوند، اما در فاصله‌ی کوتاه پس از دومین حکومت ارتجاعی، تکنوکراتان ما کمتر دچار عذاب و جدان می‌شوند که چرا باید به ویرانگران کشور و قاتلان مردم، به منظور کسب آرای سیاه، وجاحت ببخشنند، نمی‌توان بسیار به خشونت‌های طالبان، گیر داد.

در ۱۸ سال اخیر، از مسعود تا ربانی، جنایتکارانی به همه چیز رسیدند که در تاریخ صوتی- تصویری سقوی دوم، هزاران مستند دارند که چه گونه باعث ایجاد «تحریک خود جوش طالبان» (جمله‌ی ملا برهان الدین ربانی) شده بودند.

متاسفانه آقای کرزی، بزرگ‌ترین قربانی سیاست‌های کژدار و مریز تنظیمی بود. او با آن که برای رسیدن به صلح، صلاح ملی را با ادبیات تسامح و تساهل، یادآوری می‌کرد، اما درگیری اش با

سیستمی که به نام موتلفان تنظیمی، خود در فربهی آن نیز دست و نقش داشت، تا پایان وی را از رسیدن به صلح، نویمید کرد. با تایید دوستان و هموطنانی که مزایای واکنش‌های به موقع را می‌دادند، یقین کردیم که رئیس جمهور غنی، زود متوجه نگرانی‌هایی شده است که تبیین کرده بودیم. اعلام آزادی طالبان، بیشتر پس از بازی‌هایی صورت گرفت که در نمونه‌ی صورت ترتیب ملاقات دکتور غنی با جنرال مالک، گروهک موذی سعی کرد با ایجاد خط سرخ، همچنان بالای پروسه‌ی صلح و جلب اعتماد طالبان بر دولت، سایه بیافکند. به یاد دارم که مقاله‌ی روشنگر «پیام تصویرها» را رسانه‌هایی طالبان نیز نشر کردند؛ زیرا تبیین واقعیت‌های آن، نمایانگر حقایقی بودند که آنان را از دولت، دور نگه می‌داشتند.

رئیس جمهور غنی با دریافت سریع پیام آن مقال، در یک نمونه‌ی خوب و قابل تحسین، یک توطنه‌ی تنظیمی را خنثی ساخت. او با فهم این که با مهارت‌های گروهک موذی، استعمال شده، زود نمایان کرد که قابلیت و ظرفیت واکنش به موقع را دارد. بنا بر این، اثرات اخلاقی آن، حداقل بر کاهش کوتاه مدت خشونت‌ها انجامید. به جای پیام خون و آتش (ملاقات با مالک)، پیام حُسن نیت نیز صادر شد.

متاسفانه کشاله دار شدن بحران که بخشی از داخل سیستم را کد دولتی، منشه می‌یابد، نمی‌تواند به تداوم امید‌هایی بیانجامد که برای جلب اعتماد طالبان، بسیار مهم هستند. تداخل بیش از حد تنظیم‌ها در دولت و ایجاد التهاب و رعب کاذب که روی نباید‌ها و نشاید‌های زیاد می‌چرخند، در زمینه‌ای که حکومت آقای

غنى، هنوز در کار طرد افغان های مليگرا است و از جذب بقیه عاجز آمده، ما را قربانی بازی های دیگر نیز می کند که در همه، منافع افراد و گروهک ها لحاظ می شوند. با وجود این، رسالت افغان های فعال در امور ملت و مملکت این است که در حد توان خوبیش اجازه ندهند سرنوشت ما ملعنه بی افراد و گروه هایی شود که افغانستان را در بحران می خواهند.

من بار ها خاطر نشان کرده ام، اگر به ثبات سیاسی برسیم، ایجابات یک سیستم مطهر سیاسی، افراد و گروهک هایی را درو می کنند که در چهل سال اخیر به نام حزبی، تنظیمی، مجاهد و کمینچی (به اصطلاح مقاومتی) در هر عرصه بی کشور، ظهور کرده اند. خیلی عذاب آور است که در زمینه بی چهل سال خیانت، ویرانگری و عقب مانی های واضح، تقدس سیاسی سیاه، به امر معمول مبدل می شود. بنا بر این، این سوال باید تعمیم یابد که عوامل بحران و بدبختی که اکثراً حزبی و تنظیمی اند، تا چه وقت باید محترم بمانند؟

یکی از راه های دست یافتن به طهارت سیاسی، تحلیل و تجزیه بی رفتار گروهک های موذی است. من به ریس جمهور، تبریک می گویم که منطق ما را زود گرفت و زود عمل کرد. مواضیت از این حیث که باید در دام گروهک ها و افراد، سطح بی اعتمادی ها افزایش یابد، مهارتی است که هر کس ندارد.

افزودن به بحرانی که در یک سوی آن طالبان، به نام مخالفان مُهر بخورند، بقای سیاسی طفیلی هایی را تضمین می کند که اگر مخالفت طالبان نباشد، بدتر از مرجتعان دو سقوی، مطرود می شوند؛ زیرا برای ابراز وجود، نه نخبه اند، نه معمار و نه ظرفیت های لازم دولتمردانی دارند.

مصیبت افغانستان از زمانی حاد شد که یک سوی تنازع که چیزی جز تجربه‌ی جنگ‌های ویرانگر داخلی نداشت، امور مملکت را به دست گرفت. ارتزاق سیاسی از حیث بحرانی ساختن کشور، جزو بازی‌های گروهک موذی است.



- پایان کار آخرین نمونه

شاید بیشترین سوژه های سیاسی، سخافت بیان و عمل کسانی باشند که در آخرین نمونه، بار دیگر اهل خبره را به زحمت انداخته اند. سُست سالاری حاکمیت قبلی در جمود قصدی، تا مجلس سود و معامله زیان نبیند، میراث دیگر برای حکومتی است که از اکثر مزایای آنان (کمک های بادآورده) بی نصیب می ماند. مهار گسیخته گی با افسار گسیخته گی، پیش از این که در جواز قانونی، توجیه شوند، مصالح خام سیاستگرانی وانمود می شدند که برای منافع غیر تعریف شده، جلو نقد می ایستادند و دلیل می آوردند که مجموعه‌ی آویخته از گریبان آنان، زحمت می کشند. تقریباً در چهل سال اخیر، تمام گروه های حاکم در مقدرات مردم، برای کسب سود سیاسی و انحصار، با توجیهات ایدیالوژیک، دینی، مصلحتی و معامله یی، استفاده کرده اند.

مخالفان طالبان با خالی ماندن جای رقیب، حکومت کرزی را مسخره می کردند. نقش کمیدی سیاسی احمد ضیاء مسعود در تضعیف پرستیز کرزی، راه را هموار می ساخت تا اعضای یک حزب با تکیه به مشارکت در قدرت، بیشتر «تابع» همدیگر باشند. این حکومت موازی در حکومت، با آسیب های فراوان ناشی از مسؤولیت ها و فشار مخالفان مسلح، در داخل نظام تادیب می شود، اما عدم تمرکز قدرت در پایتخت، بی عدالتی محض در برابر مخالفان مسلح و مدیریت مجموعه‌ای که در ویرانه های چند دهه، ژست نخبه و تعلیم یافته می گرفتند، میدان را برای فهرمانان کذایی بازتر می سازد.

فرصت های استفاده، گسترده شدند و از طریق تعهد تحمیلی به کمک کننده گان، فضای کشور را نقد و مضحكاتی اشغال می کنند که گاه به نام آزادی بیان، می کوشیدند با عدم جسارت در کنترول آن ها فرار کنند.

نیاز ها، فشار ها و نمای حاکمیت مشکل دار، آهسته آهسته بسیاری از او باش سیاسی را در قالب البسه، متغیر می سازد. در این ظاهرسازی، شماری ناگزیر می شوند بپذیرند که تجربه‌ی کار در کوه و دشت با تجربه‌ی کار در شهر ها، تفاوت دارد. ریخت مسخره‌ی این کمیدی با فعالیت هزاران وابسته در حکومت، فقط با این دلخوشی، تفسیر می شد که از هیچ کرده بهتر است! در این نمایش سیاسی، فرصت ها معادل ضیاع فرصت ها، حکومت را به دست رخوانی شیوه می سازد که هر کس برای خودش، اما به حساب مردم می خوردند.

قبول این که گذشته‌ی فرصت های طلایی برنمی گردد، مدت هاست ایجاب می کند دکانداری سیاسی، ممنوع شود. بر این اساس، آینده‌ی این مملکت با تکیه به منابع داخلی، ضرورت نفی محور هایی را بیشتر می کند که در مسخره ترین نمونه، امپراتوری تربیون گستاخی و سوء استفاده شد.

والی بلخ با آخرین نمایش سیاست های سخیف، با هتك حرمت عبدالله، چهره ای را به نمایش گذاشت که از زمان کسب مسؤولیت در مقام دفاع از کشور های منطقه، لوحه زده بود.

در سیستمی که از مصالح محور غربی می خورند و در مقوله‌ی جیوپولتیک آن، محاسبات کلان می کنند، اگر نقطه ای باقی مانده

بود، در حساب سُست سالارانی محاسبه می شود که در فکر پی آمد نبودند.

آخرین سخنرانی مهیج و گستاخ مُهره های تنظیمی، در واقع تضرعی بیش نبود که با هتک حرمت عبدالله، نشان می دهد عدم درایت سیاسی، چه گونه به تعریف ماهیت کسانی می پردازد که نه در تاریخ و نه در تجربه، به مفاهیم بیش از گروه های ارجاعی می رسند.

حاکمان جدید می دانند که «عدم پذیرش» واقعیت عزل، دیگر به معنی تداوم خوداختیاری نیست. ادبیات «قبول نمی کنیم»، بیشتر مال دورانی است که کسی با یک دست خط به جان مردم می افتاد. این که آغاز کار امثال عطا ها با چنین تجربه ای شروع شده است، مکتوم نمی ماند، اما در ظاهر تمدن یک بار مصرف کنونی، حداقل برای تظاهر نیز مکتوم نخواهد ماند که رسمیت کار، به تایید در سیستم وابسته است.

والی محصور در چهار دیواری اداره ای که نتواند از دارایی های بادآورده استفاده کند، مکتوب هایش کاغد روی هوا باشند، در احاطه ای واقعیت های حاکمیت، شبیه جزیره ای می شود که زیر فشار تامین اولویت ها، چهره ای خوب تر از کمیدی ای نخواهد یافت که حالا دارد.

کلان سالان کودک نما، فکر کرده اند با خاطرات غارنشینی، حمل سلاح و یادبود از نسلی که پس از فی سیل الله، بلای جان خلق الله شدند، می توانند نیاز های مردمی را پاسخ بگویند که در هر فصل نسل نو، مسیبان بد بختی را کسانی می دانند که دم از جهاد و مقاومت می زنند.

در واقع خیلی وقت است که نیازی به نسخه های دل آزار تنظیمی نداریم. توقع مردم با حقیقت نیازمندی ها به این تبیین رسیده که جامعه‌ی محتاج در تضاد و تناقض سیاسی، به هیچ کجایی نمی‌رسد.

در حاشیه فرصت‌هایی که از دست رفتند، یافت مردم از خودمحوری به معنی حاکمیت مردم‌سالار، جامعه را با التهاب قهرمان و قوماندان، بیگانه ساخته است. صعود شعور جمعی با قایل شدن به جامعه‌ی قانونمند، محور‌های فکری به معنی کیش شخصیت را که هنگام هرج و مرج اجتماعی، گویا سکاندار کشتی نوح تلقی شوند، از رواج می‌اندازد.

امپراتور کذایی تنظیمی با گستاخی، اما به زاری، دنبال آن فرصت‌های خدایی است که خدا کند در قبول این حقیقت، حاکمیت را مجاب‌تر کرده باشند که نوبت گرفته گان قبلی نیز کنفرانس و سخنرانی دادند، اما این، با طبیعت واقعیت‌های کنونی سازگار نبود.

خوب است آخرین سُت فروشی سیاسی را مسدود کنند تا با پایان این حلقه‌ی سخیفه، پیش از همه، الگوبرداری و نمونه‌سازی‌های کاذب سیاسی، اوقات مردم را ضایع نکنند. این، شروع نو و بسیار مهم است. واقعیت‌های افغانستان متمرکز که از طریق مدیریت منابع و درآمدهای داخلی، وارد مرحله‌ی کامل قانونمندی شوند، باور‌های جمعی برای کسب مسؤولیت را به ایده و آرمانی مبدل می‌سازند تا علاقه‌مندان به مدیریت، بی نیاز از گرایش‌های ناصواب، آزمون ظرفیت و کیفیت را سپری کنند. هرچند اثرات چهل سال سیاسی ساختن و بیش از حد ایدیالوژیک

بودن، واقعیت‌های تلخی هستند که باعث ضیاع سرمایه‌های بشری می‌شوند، اما باور به یک مرکز قدرت، با تعمیم مفاهیم هویت ملی که در امر سهم دهی، مرزهای قومی و سمتی را می‌شکنند، آینده‌ی مشی ای را روشن کرده‌اند که حکومت کنونی در قبال خوداختاری‌های تنظیمی در پیش می‌گیرد.

ادبیات تند و تیز‌آخرين نمونه‌ی خوداختاری تنظیمی، نشان می‌دهد در حصار واقعیت‌هایی که اصل قانونمندی را دربر می‌گیرند، جایی برای تداوم تجربیات شخصی کسانی نیست که اضرار شان هزار بار بیش از چند چهار راه اسپک دار و یک دیوار خاطرات رفته گان خدابیامرز، اما اکثرًا جعلی می‌شود.

در واقع، جسارت بیان او، استفاده از همان آزادی بیان مهار گسیخته بود که توجیه می‌کردند و کسب دارایی‌های نامشروع، حقیقت تلغی گذشته‌ای است که بعضی برای استفاده‌های کلان، خسک خواری زیردستان «نادیده» را ندیده می‌گرفتند. نه قهرمانی در کار بود و نه افسانه‌ی. داستان، داستان لحاف ملانصرالدین بود. و اما قبول مشروط، به معنی قبول خیانت‌های بیشتر است. همفکران این گروهک با انحصار کامل قومی، سمتی، حزبی و زبانی، به اندازه‌ی نوک سوزن، حق ندارند. بر عکس میکانیسم اصلاح مفاسد سیاسی، می‌باید حساب‌هایی را تصفیه کند که با انحصار کامل یک تجربه‌ی تلخ تاریخی، حتی برای خاین و خیانت، توجیه دارند.



- تریبیون آلوده گی صوتی

تنها نصب لوحه ها و نامگذاری جاده ای در بلخ به نام جاسوسان ایرانی، می توانند حکم اعدام کسی را صادر کنند که در هرج و مرج چند سال اخیر، پیشگام بود در هر مورد، بی خیال تعقل، ابراز نظر کند و این بیان در مجتمع ضد افغانستان، به اصطلاح وحی زمینی تلقی شود.

از کارنامه‌ی ننگین نامگذاری جاده ای در بلخ به نام جاسوسان ایرانی تا خطاب دزد به دوستم، اتهام جاسوس انگلیس به اتمر، اعتراض بر عبدالله، تاسیس تلویزیون بدنام میترا، برپایی محافل و انجمن‌های گویا فرهنگی، اما بر محور اباطیل خراسانی-آریایی که گفته می شود حلقه‌ای از مجوسان(زردشتیان) داخلی را در خود دارد، سوء استفاده از قدرت، تاراج سرمایه‌های ملی، غصب زمین‌های هزاره گان و پذیرایی از ناقلين تاجک در مناطق غیر تاجک در بلخ، سخنسرایی به نفع منافع ایران و روسیه، مرکزگریزی با تشویق مليشه‌های تنظیمی و ده‌ها دوسيه‌ی جنایی دیگر که بالاخره فرهنگ تسامح و تساهل خراسانی-آریایی والی بلخ در قبال آصف مهمند را محرز کردند، در شمار دشواری‌های فرا راه قانونمندی، خودمختاری کسی را معرفی می کنند که بقای او در چنین حالی، بدون شک باعث الگوبرداری و وارد کردن آسیب‌های جدی به طبیعت افغانستان است.

عبدالرزاقي مامون با نوشتن کتاب «رد پاي فرعون» که گفته می شود مستندات آن را شبکه‌ی استخباراتی مسعود، تهيه کرده بود، پرده از خیانت‌هایی برداشت که در کنار حقیقت اصلیت ملا ربانی، حامیان ولايت فقيه در مناطق مرکزی، سعی ایران با تیم

دیپلومات هایی که بالاخره کشته می شوند، می توانند نشان دهنده
والی بلخ در سلسله خیانت ها، با نامگذاری جاده و نصب لوحه
ها برای آن مجموعه ای جواسیس بیگانه، اگر نمی داند، چه قدر
خام است و اگر می داند، به چه میزان، مستعد خیانت می باشد.

بلندگوی والی بلخ در مدتی که در این ولایت، ابقا شده، به تریبون
آلوده گی صوتی ای می ماند که همانند بدنه ای دیگر اعضای
جبهه ای به اصطلاح مقاومت، داخل نظام را با تقسیم قدرت می
خورند و بدون توجه به آن چه بر آدرس دیگران، انتقاد می کنند،
در رسوایی عملکرد، به کشور و منافع ملی، خط و نشان می کشند.
هرازگاهی که منافع یک گروه ک تحملی و به اصطلاح بوت
پاک سربازان خارجی به خطر می افتد، اخبار افغانستان در
سلسله بروکاست رسانه های میان تھی، سوزه می شوند که چه
گونه یک گروه دوسيه دار، با آرایش لباس و چهره، از گذشته
بُریده اند و در حالی که تحت حمایت خارجی، حساب باز کرده
اند، در پناه آن، واقعیت های افغانستان را وارونه می سازند.

موارد زیای بوده اند که والی بلخ، بی محابا، برای کسب شهرت
کاذب، جرات بیان کرده است، اما نمی داند طی طریق شهرت،
اگر بدون زحمت پله به پله باشد، به همان زودی ای که بالا می
برد، پایین می اندازد. او در هاله ای شهرت کاذب، به جایی رسیده
که هیچکس و هیچ جناحی، حضور او را تحمل نمی کنند.

کلان کاری های حزبی، در حزبی که به فساد شهرت دارد
(جمعیت) اعضا ای را ناراحت می سازند که وقتی یک جا می
شوند، دیدن محاسن سپید و ضعف های ناشی از پیری، آنان را به

نفرین کوچک تر هایی تشویق می کند که مانند والی بلخ، حالا بی میل نیستند نائب مقام ملا ربانی شوند.

تریبون آلدۀ گی صوتی والی بلخ در فضای باز رسانه‌یی، سمت و سوی زیاد، یافته است. بیماران قومی که در شبکه‌های اجتماعی، جرات ندارند از آی دی واقعی، استفاده کنند، با آوردن ادبیات والی بلخ، همیشه‌ی ریفرنس می دهند که منابع آنان برای ادعای عدالت قومی، از نابغه‌ای سرچشمه گرفته است که حتی در تاجکستان تشویق می شود.

خودمختاری عطا محمد نور، سال‌ها پس از سقوط ملوک الطوایفی تنظیمی، آدرسی از دریافت منابع پولی و محلی برای تشویق خاینانی نیز شده بود که چند سال پیش با تمکین، آستان بوسی و چاپلوسی به اصطلاح فضلای پارسی، مانند پرتو نادری، زریاب و بقایای انجمن به اصطلاح نویسنده گان حزب دیموکراتیک خلق که در فرست‌های آن جا نشرات می کردند و با سرخ کردن متن و محتوا، اهل تضاهر می شدند تا سال‌ها پس از آن تجربه، دروغ بودن و کذب عناصری که در هفت ثور و ۶ جدی، به پیشواز کمونیسم ادعایی رفته بودند، در نمونه‌ی تریبون آلدۀ گی صوتی چند سال اخیر، شاهد باشیم- راست و چپ این‌ها، چیزی بیش از عقده مندان قوم پرست و حقیری نیستند که در ناپیدایی تاریخ واقعی، وقتی در ناگزیری‌های یک حقیقت (افغانستان) تحمیل شدند، همانند «گدا را خدا روز ندهد»، به همه چنگ و دندان نشان می دهند تا مانع ناروا و حرامخوری‌های شان نشوند. حربه‌ی معمول در این مشی، تهدید واقعیت‌هایی است که پوشیده نیستند (افغانستان و افغان) و با تضعیف آن‌ها در استحاله و

پیچیده گی های عجیب جامعه‌ی افغانی، مرزهای احترام ما تا حد خانه و خانواده می‌شکند.

هرچند بیان آزاد و آن چه در عمل کردند، منجر به شناخت و تشخّص بیشتر دشمنان شده است، اما این مزایا، در ضیاع فرصت هایی تداوم می‌یابند که مسوولان راس حکومت در درگیری معاملات و خطا‌هایی که کرده‌اند، نتوانسته‌اند از خیانت‌های آشکار دوسیه‌بسانند و از این طریق، از شرکسانی راحت شوند که حتی خوب ترین‌های آنان، اگر در مقام تهدید کشور می‌ایستند، در خصوصیات دینداری و ملت محوری، باعث نفرت نزدیک ترین‌ها می‌شوند.

نصب لوحه‌ها و نامگذاری جاده‌ای به نام جواسیسی که در کتاب «رد پای فرعون» به بهترین وجه معرفی شده‌اند و ماموران درجه اول ولایت فقیه برای تجزیه‌ی افغانستان بودند، فرصت مغتنمی بود که می‌توانست دوسیه‌ی خیانت‌های والی بلخ را از حجم بیشتر، نجات دهد.

افسوس و سوگمندانه که شناخت ما در اعتماد به مجموعه‌ی تحصیلکرده نیز بسیار سطحی بود. اینان با ضعف‌های آشکار و عادت کار در سیستم پول و بزنس خارجی، به سهامدارانی مانده شدند که تا هنوز هم برای منافع شخصی، حاضر‌اند با هر جنایتکاری معامله کنند. اگر این سیر ادامه نمی‌یافت، مجموعه‌ی دست و پا شکسته‌ای که از نام طالبان نیز خواب راحت ندارند، به راحتی با سرنوشت مردم بازی نمی‌کردند تا در تجربه‌ی نوزنده گی در افغانستان، قهرمانان دیگری ظاهر شوند که در تاریخ قهرمانان دروغین و کاذب چهل سال اخیر، چند سلاح به دست بی

مقدار اند که اکثراً در جنگ های داخلی، مردم را کشته اند و در تشدید تفرقه، ملوک الطوایفی و ضیاع سرمایه های ملی، فقط در چهار سال حکومت ربانی، اردو و تجهیزاتی از دست رفتد که برای فتح چند کشور کفايت می کردند و در ۱۶ سال اخیر، هیچ ابر قدرتی حاضر نیست حداقلش را کمک کند.



- تولدی دیگر - (بررسی ادعای نبوت برای یک تنظیمی)

جاوید اهور را به یاد داردید؟ آن تازه زردشتی، از حلقات معجوسی گرای ولایت بلخ در بیش از یک دهه‌ی اخیر بود. آن پسر ک هتاک، پس از آن که به نام آزادی بیان به میلیون‌ها مسلمان توهین کرد، به همین نام آزاد می‌شد.

جریان معجوسی گرا در افغانستان با سیاست‌های ناشیانه‌ی فرهنگی در بیش از یک قرن اخیر، رشد یافته است. از دست آویز این سیاست، نه فقط جهت افغان سنتی‌ها استفاده‌های کلان می‌شود، بل حامیان این فرهنگ می‌کوشند بر اساس پشتونه‌ی آن (در واقع جعلیات تاریخی) در رقابت‌های سیاسی و اجتماعی، گویا با این وزنه شناخته شوند که گذشته‌های پُر افتخار دارند.

در حالی که تاریخ اوضاع سقوی به چندم رسیده و حال زار مدعیان فرهنگ از بی فرهنگی‌های همه جانبه به تمام جوانب فقر فرهنگی، سیاسی و اتکا به بیگانه می‌رسد، باور‌های رایج، همچنان از کارایی‌های زیادی برای سوء استفاده برخوردار اند.

من می‌دانم که حامیان فرهنگ معجوسی، همان‌هایی که دور والی پیشین بلخ، در مجالس خصوصی، اسلام را به نام دین اعراب سوسمار خور در نشخوار ابیات زشت فردوسی، تبادله می‌کردند، خوب می‌دانند که در جامعه‌ی سنتی ما، دست آویز دین، اگر اسلامی باشد، چه قدر موثر است.

والی قبلی در حالی که با بیماری مزمن دست و پنجه نرم می‌کند و ضعف جسمی او، شخص نحیف و لاگری را نشان می‌دهد که

آخرین نفس هایش را می کشد، در آخرین بیانات از تربیون آلوده گی صوتی، به ریس جمهور غنی چلنچ داد که اگر آیه‌ی مبارکه‌ی «الم ترکیف» را به درستی خواند، از قدرت کنار می‌رود، اما در کلپ ویدیویی که از این بیان وجود دارد، بلافضله با تلفظ نادرست آیه‌ی شریف (الم تراکیف) ما را به حقیقت بیماری مزمنش آگاه تر می‌سازد. همزمان با این کمیدی، یکی از جیره خواران بی سواد و جاهل او، ادعا کرد که اگر نبوت، پس از پیامبر اسلام ادامه می‌یافتد، پس از مسعود، حتماً به عطا می‌رسید. ویدیوی این سخنان شنیع و شرم آور، از روز هاست که مردم را مصروف طعن و لعن والی پیشین بلخ و پیروانش کرده است.

تجربه‌ی تاریخی چهل سال اخیر در بازی‌های سیاسی، پیوسته گی های عجیبی دارد. نیم قرن قبل از کودتای ثور، جاهلی به نام دین، آسایش مردم را گرفت. در حدود نود سال پس از آن ماجرا، دست آویز دینی به منظور تخویف و تهدید، همچنان بر جاست.

تعویض قدرت کمونیست‌ها در بازی‌های کاملاً قلابی که باعث سقاوی دوم شدند، در حالی که روی تمام اغراض و گرایش‌های قومی، استوار بود، اما ظاهراً مجریان حکومت تنظیمی را متوجه می‌ساخت که در سایه‌ی باور‌های اسلامی، همچنان به چشم مردم، خاک بزنند.

از سقوط حکومت نحس ربانی تا تجربه‌ی حاکمیت کرزی و غنی، دست آویز دینی برای سوء استفاده به گستردگی کاربرد دارد. پس از فاز جدید تقابل‌های درونی در دولت، سوء استفاده از حربه‌ی کشنده‌ی دینی، اما در ظاهری رسانه‌ی می‌شود که خوب می‌دانیم در جناح حامیان فرهنگ‌های قبل از اسلام، سیاسی ست.

در تمام جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۳ ش مخالفان اشرف غنی، با بی شرمی و هتاكی، روابط خانواده گی او با همسرش را تعبیر دینی و مذهبی می کردند. در آن زمان، کار تبلیغاتی برای از هم پاشی اتحاد پشتون ها در رقابت های به اصطلاح قیله یی، دم و دستگاه مخالفان را با ادبیات «غلجی و درانی» پُر می کرد و در جانب دیگر، با مذهبی بودن بیش از حد مردم، ذهنیت می ساختند که اشرف غنی، مشکل دارد.

پس از پایان انتخابات که پرسنل این پروسه را بسیار آسیب زد، اما مردم با اشراف بر کارنامه ی زشت تنظیم ها و به اصطلاح مجاهدین، هرچند در نارضایتی یک حکومت تحملی با ۵۰ درصد از بدترین عناصر، قربانی شدند، اما سایه ی سوء تعریف نتوانست وجاهت ریس دولت را به نام ارتباطات غیر دینی، صدمه بزند. در واقع وقوف مردم از این حقیقت که سلوک چه گونه خواهد بود، ملاک قضاوت در باره ی کسانی شد که به ویژه در تیم غنی، فرصت یافتند.

تاخت و تاز والی معزول که به شدت از سرخورد گی دون بودن به تعب و رنج افتیده، آنان را به سوی اراجیفی می کشاند که با هر طرح آن، اگر از جیره خواران دچار فقر فرهنگی بگذریم، دشوار است کسی از یک آدمک معمولی در موضعی دفاع کند که عبارت از تقدس در سطح پیامبران می شود.

قابل شدن نبوت به فردی همانند عطا، نهایت گستاخی و بی شرمی کسانی را نشان می دهد که می دانیم در خلوت های مجوسى، اسلام را در وزنه های نقد، دین اعراب سوسمار خور می دانند.

در نقد کتاب «سنگ های آسمانی»، شمه ای از کار های فرهنگی باند شر و فاسد را به نام «افشای افتضاح دیگر» معرفی کرده بودم. یاد ما نرود، استفاده ای ابزاری از دین، اگر از سوی دین ستیزان مطرح می شود، بهتر است با این فتوای دینی پاسخ بیابد که طرح مسایل، اگر ادعا نیز باشد، وقتی به گستاخی، بی شرمی، روسياهی و خباثت می رسد، در حدود و ثغور دین، به لعن برسد تا از خیر آن، ساحه ای فکر و عمل به روی خایانی بسته شود که برای سود، باور های اکثربت یک جامعه را به ریشخند می گیرند.

چنچ خنده دار و ریشخند والی بلخ، به این منطق وابسته می شود که گویا حل مسایل کلان دولتی، به صرف بیان یک آیه ای شریف بسته است. خوب است در گستره ای دولت، از این آخرین نمونه ای تنظیمی امتحان بگیرند که آیا فقط از الفبای اقتصاد، مدیریت، قانون و مجموعه ای می داند که در کار مدیریت دولت است؟ اگر چنجر تنظیمی، فقط یک حرف درست از قانون، اقتصاد، مدیریت، اداره و آگاهی های آن آورد، آن وقت ما برای ظاهر هم که شده باشد، قول می دهیم که او را در «تولدی دیگر»، فرآورده ای بدانیم که به نماینده گی از جاهلان، پیام رسان باشد.

توضیح:

«تولدی دیگر»، نام یک اثر سخیف شجاع الدین شفا در نقد ادیان آسمانی است؛ هر چند آقای شفا، از مترجمان بزرگ ایران می باشد، اما تعصب آنان علیه اسلام، با تکانه ای شدید انقلاب اسلامی، بسیاری از آنانی را که غافلگیر شده بودند، اسلام ستیز می سازد.

جريان دین ستیز در ایران قبل از اسلام، بیشتر با خوانش نادرست از تاریخ باستانی، جعلیات و فرهنگ سازی های ضد اسلامی، به منظور گویا مدینه ی فاضله ی قبل از اسلام، بوده است.

فرآورده های فرهنگی نیم قرن حاکمیت پهلوی ها در راه انداختن جریان های ضد اسلامی، بسیار موثر اند. در واقع ریفرنس افغان ستیزان و مجوسی گرایان افغانستان نیز بیشتر به منابع ایرانی، به ویژه قبل از انقلاب است. طرح ادعای فوقیت های اجتماعی و فرهنگی نیز ناشی از تاثیرات یک قرن جعلیات تاریخی و فرهنگی به ویژه در ایران، شمرده می شود. می توان تصور کرد که چه گونه سقازاده گان مهاجر که در صد سال اخیر، نام شان در تعاملات سیاسی افغانستان، فقط با فقر فرهنگی، گره خورده است، وقتی در حد چند مدعی نیمه با سواد، به نام شاعر و نویسنده، ظاهر می شوند، پیش از این که در واقعیت های زار و مستند، شناخته شوند، با فرهنگ سازی های غلط، تعریف می شوند و در این خوانش، کسانی را می بینیم که با وجود ضعف های آشکار و فقر فرهنگی مشهود، اما همچنان ادعا می کنند که بر اساس این اثر یا آن برداشت تاریخی، صفات بومی و اصیل، مخصوص آنان می شوند. در واقع نقد افتخارات کذایی، موثرترین برنامه ی ضد افغان و اسلام ستیزان است.



- جمعیت ناچیز

اعلامیه‌ی جمعیت به اصطلاح اسلامی که بلا فاصله پس از سخنان سخیف صلاح الدین ربانی، صادر شد، خبط بزرگ دیگر بود که از این تجربه‌ی ناکام تاریخی، انتظار می‌رفت.

جمعیت به اصطلاح اسلامی یا یکی از هفت تنظیم جهادی در پاکستان، با شانس‌هایی وارد زمینه‌ی تاریخی افغانستان، شده است که به نام ملت افغان و هویت اسلامی افغانستان، تحفظ سیاسی، فرهنگی و اجتماعی، وضع می‌کردند. با استفاده از این مولفه‌ها، یکی از بدترین جریان‌های افغان ستیز، حتی به ارگ رسید، اما در ایفای نقش، تجربه‌ای شد که در تاریخ، نامی بهتر از سقوی دوم ندارد.

خطی درازی از شمال تا جنوب افغانستان، به ویژه در مناطق تاجکان و پشتون‌ها، حزب جمعیت را با ظاهر گرایش‌های اسلامی، نشانه می‌کرد. اعضای بلندپایه‌ی جمعیت در کندهار که مرحوم ملا نقیب الله آخندزاده، قوماندان ارشد آنان بود، دستان باند شر و فساد را در مهم‌ترین حوزه‌ی حیات اجتماعی و تاریخی پشتون‌ها نیز می‌رساند.

قبیله‌ی توخی، داکتر را عبدالله را فرصت می‌دهد بر اساس شناخت فامیل او در کندهار بزرگ، سهم جمعیت از آرای مردمی نیز تضمین شود که جزو آرای اثرگذار و قوم بزرگ پشتون، حال و آینده‌ی افغانستان را تضمین می‌کنند.

اما دو مین سقوط بزرگ جمعیت به اصطلاح اسلامی و هسته‌ی فعال آن (شورای نظار) پس از اتحاد با شوروی، با پیمان جبل السراج و انحصار قدرت در کابل، به همراه بود. در این میان،

در ک اعضای پشتون جمعیت که می دیدند گروه حاکم با هر گام حساب شده، پی حذف تاریخ و حضور آنان است، ظاهراً با ریش و لنگی ربانی، مانع اظهار نارضایتی می شدند.

ظهور طالبان و نقش کوبنده‌ی آنان در تضعیف تنظیم‌های به اصطلاح جهادی، در آخرین سالیانی که مسعود و ربانی در کولاب تاجکستان، به زور نفس می کشیدند، آنان را مجبور می ساخت با قسم تمثیل ملی، به گونه‌ای، آن چهره‌های پشتون را جذب کنند که شماری در کنار آقای کرزی و شماری در کنار افراد مختلف تنظیمی، ناگزیر بودند عضو جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت شوند.

سالیان سخت جمعیت و شورای نظار که با بزرگ نمایی‌هایی تبلیغاتی روسان، بیش از مجموعه‌ای وانمود می شدند که با نفرات در حدود ۲۰ هزار تن، به سختی در چند منطقه‌ی شمالشرق، از مزایای اشتراکات تباری استفاده می کردند، در زمان نبرد با طالبان، ضعف‌های آشکار آنان را رونما ساخت.

سقوط سیستماتیک حکومت شهید داکتر نجیب الله که با تبانی پرچمیان، روسان و جبهات مسعود و ربانی صورت گرفت، جمعیت را با انحصار کامل بر بیش از پنجاه درصد تجهیزات نظامی و دارایی‌های دولت، وارد فازی کرد که در زمینه‌ی اجتماعی، به نام مجاهد و برادر مسلمان، اما واقعیت قومگرایان عقب مانده را به خوبی جلو می بردند. در آن روزگار دشوار، چراغ‌های سبز ربانی به ایران و ارتباطات گستره‌ده با تاجکستان، به مفهوم شرکای فرهنگی، روی برنامه‌هایی استوار بودند که با نشر کتاب یاوه‌ی استاد خلیلی (عياری از خراسان که در نخستین روز

های حکومت ربانی، در کابل، به گستردگی منتشر شد) نخستین نشانه های رسمی افغان سیزی را به نام تنقید و کار فرهنگی، وارد اذهان عامه می کنند.

متاسفانه جهادی بودن های بیش از حد تنظیم های پشتون، خلاء را به گونه ای وسیع می سازند تا جمعیت و شورای نظار با ظاهر اسلامی، خیلی بهتر از امثال حبیب الله ها، به نام خادم دین، در برابر خادمان واقعی ملت، یا امثال امان الله ها، سوء استفاده کنند. در خالی گاه تاریخی آن روزگار، بذری پاشیده شد که اگر امروزه حقایق را واژگونه می خوانند، پذیریم که عقب افغان سیزی های کنونی، چه کاشته بودند؟

حضور نیروی های امریکایی، ارواح فراری را دوباره به کالبد بی جان جمعیت و شورای نظار می دمد، اما در این نوبت، ایفای نقش قومی، روی ضعف هایی نیز اشکال می یابند که در تراژیدی سُست سالاری حکومت قبلی، در کنار رواج گستردگی برای فرهنگ سازی های غلط از تواریخ جعلی و چتیات (آریایی، خراسانی، فارسی) امواج رسانه ها، صدای ناچیز گروهک ها را باشدت بیشتر، پُف کنند. بزرگ نمایی هایی این چنینی، تا مرز سقوط امپراتوری کنایی عطا محمد نور، نشان دادند که عوامل خارجی و ضعف های آشکار داخلی، چه گونه گروهکی را شاخدار ساخته اند که برای برپایی به اصطلاح همایش مردمی، برای شاگردان صنوف ابتداییه نیز شیرینی می خرند، اما نمی دانند که کمیت فریکی آنان، رسوابی دیگر است.

خیلی خوشحال شدم که یکی از بدترین جریان های سیاسی در بازیگری مطلقاً ناکام، در آستانه‌ی تحول رژیم ها(انتخابات) با

اختیار مشی افغان ستیزی، آن مردمان ما را بیدار می کنند که هنوز به نام ریش و لنگی ربانی، بازی می خورند. مشی افغان ستیزی جمعیت به اصطلاح اسلامی، تمام شانس های آنان را در حوزه‌ی اثرگذارترین قوم افغانستان(پشتون‌ها) نقش برآب می کند.

ما می دانیم که دشواری های اقتصادی، مردم را برای اخذ رشوی، به پای هر کس و ناکس می کشاند. چاره‌ی این درد، رسیده گی به غم های چهل ساله‌ی مردم است. اگر در تجربیات ۱۷ سال اخیر و سلایق زمامداران، جای خالی ای برای سوء استفاده‌ی دشمن، حفر نمی شد، اعضای بدنام باند شر و فاسد، جرات نمی کردند به سفر کندهار بروند.

اعلامیه‌ی مزروعانه‌ی جمعیت به اصطلاح اسلامی را خبط دیگر می دانیم که برای رهایی از مردم، شگون نیک است. مردم ما در حوزه‌ی تبار اثرگذار، اگر بسیار مذهبی اند، افغان ستیزی را کفری می دانند که کم از شرک دینی نیست.

بهتر است اعضای پشتون جمعیت به اصطلاح اسلامی با روش هایی که اعضای احزاب هزاره گان، اوزیکان، بلوچان، نورستانی ها و... اتخاذ کرده اند، از فساد حذر کنند.

تجزید باند شر و فساد، روی حقایق بی شمار استوار است. شرکای غیر پشتون آنان با درک تاریخی از دو ارجاع و شناخت بنیادی عوامل فساد پیشه، می دانند که ریاکاری های اعضای جمعیت و شورای نظار، هرگز به معنی تامین عدالت اجتماعی برای اقوام غیر پشتون نیست؛ زیرا انحصار کامل آنان در قدرت که با اغماض گسترده، حتی سهم کل تاجکان را نیز بالا کشیده اند، درگیری

ذاتی شان با پشتون ها را به زیان دیگران، وسعت می دهد. جامعه ای مردم هزاره و شیعه ای ما می دانند که همنوایی با جمیعت برای باج گیری، التهاب اجتماعی را بیشتر می سازد. در خلای این ضعف، آسیب های فراوانی متوجه غیر پشتون هایی می شود که از رهگذر خشونت های داعش، اولویت هجوم به اکثریت شیعه و از این طریق، مدخل عظیم برای بی ثباتی مردم هزاره ای ما ایجاد می شود. کشیده گی های بیش از حد در حالی که ایده های مسلط فارسیستی، روی تمام کلیت جمیعت، تاثیر دارند، همنوایی جامعه ای ترکباران با آنان را نه فقط به قیمت زیان های دوری از پشتون ها، تضمین می کند، بل در این مشارکت، استحاله ای ارزش های فرهنگی ترکان به نام فارسی، هویت ها و تاریخ آنان را نیز استحاله می کند. این فورمول، روی تمام جوانب درگیر تطبیق می شود. به این لحاظ، عدم همنوایی اقوام غیر پشتون با سیاست های هژمونیستی جمیعت، به این معنی است که جامعه ای ما از رهگذر داشته هایی که به دست آورده و متاسفانه با عدم توازن در تمام عرصه ها، سهم انکشاف و رشد حوزه های غیر پشتون نشین را بیشتر می سازند، در تنابع داخلی، بیشترین زیان، متوجه کسانی می شود که می دانیم در ۱۷ سال اخیر، زیادترین امکانات مالی، اقتصادی، عمرانی و قدرت در حکومت را به دست آوردند و سوگمندانه، سهم بزرگ ترین تبار این کشور، کمترین بود.

خشن شدن بستر اجتماعی پشتون ها، بیش از همه به ظلم و بسی عدالتی هایی وابسته است که در جانبی به نام طالب، عمداً فشار های نظامی جامعه ای جهانی را تقبل کردند و در سوی دیگر، برای این سیاست، دچار فشار های زیاد می شوند تا سهم آنان به نام

مخالفان مسلح، جلو زیاده رویی ها و باج گیری های احزاب بدنام غیر پشتون را نگیرد.

با تمام مشکلات، روشنگری های فضای نو، به فهم مطلوب رسیده اند. خوشبختانه حوزه های اکثریت این کشور(پشتون ها) تریبون های مخالف و موافق را بهتر می شناسند. اگر ضعف های اقتصادی نباشد، رسوایی هایی رسانه یی مخالفان، مردم را مواطن می سازند در زمان انتخاب، تشخیص و تفکیک را اصل بدانند.

خوشبختانه، جمعیت بدنام با رسوایی های پی در پی، در سراسیب زوال قرار دارد. تنافع آنان با جامعه ی بین المللی و افغان ستیزی های مذبوحانه، ساحه ی بیرونی و داخلی نفوذ شان را کوچک تر می سازد. بنا بر این برماست که با انعکاس هرچه بیشتر اخبار خیانت ها و خاینان، مردم را وقاریه کنیم. یقیناً که در این فرصت ها، ساحه ی بیشتری از حوزه ی تسلط و آرای احزاب و گروه های مفسد، حذف می شود.

در یک برداشت متفاوت، یاوه سرایی های افغان ستیزان، موضع افغانی ما را منسجم تر می سازد. همان گونه که تعصب در برابر هویت ملی، مردم را حساس تر ساخته، روش های منفی و ضد ملی، اعتماد مردم به خاینان را کاهش می دهد. خدا کند با حماقت های بیشتر، به ما اجازه دهنده با استفاده از این سوژه ها، مردم را هرچه بیشتر تنویر کنیم.

جمعیت ناچیز با پشت سر گذاشتن تمام مراحل تاریخی، آب رسوایی را بسر می ریزد. اینان، کوچک تر از آن اند که با تمثیل افغان ستیزی، بتوانند در برابر حامیان ارزش های ملی، تاب بیاورند. فقط خدا کند که سُست سالاران ما، ماردم آستین نشوند.

پستدیدن صفحه

Salahuddin Rabbani



برگزاري ساعت ۱۱:۲۵ -

بسمه تعالیٰ

اعلامیه جمیع اسلامی افغانستان در بیوتد به توزیع یکجا به نذکر بر قی از جانب ارگ ریاست جمهوری

جمعیت اسلامی افغانستان، اوضاع موجود را برای توزیع نذکر بر قی - با محتواهی اختلافی کنونی آن به سه دلیل مناسب نمی داند:

۱- در آستانه انتخابات مجلس نمایندگان و شوراهای ولسوالی ها، کشور قبل از هر چیزی به وحدت و امنیت نیازمند است. توزیع نذکر بر قی با محتواهی اختلاف بر اینگیز آن، بطور واضحی روشن

تجهیز مردم به پروشه تبیث نام را مغلن می سازد و انگیزه استراک در انتخابات را صدمه می زند.

۲- نیاز به درج هویت قومی انتخابی در شناسنامه نیست این کار جز اینکه میان باشندگان باهم برادر افغانستان تفرقه و جدای بیفتدند سودی به تبیث هویت آنان نمی بخشند و نفس عنوان "نذکر

تابعیت جمهوری اسلامی افغانستان" بر واوه قانون مصوب و توشیح شده سال ۱۳۹۳ برای تبیث هویت تهریوندان افغانستان کافی و با سیاری از شناسنامه های کشور های دیگر همخوان است.

۳- علاوه بر اینها، اکثریت قاطع نمایندگان مردم در شورای ملی، بر غیر قانونی بودن مفاد شناسنامه که ارگ ریاست جمهوری به توزیع آن میادرد می ورزد، تأکید نموده اند.

با توجه به این دلایل اقدام اخیر ارگ غیرقانونی، اختلاف برانگیز و به نفع دشمنان افغانستان است و برای جمعیت اسلامی افغانستان قابل پذیرش نیست.

جمعیت اسلامی افغانستان در چنین موقعیتی، بر اتحاد و همیستگی مردم تاکید دارد و با تأکید بر موقف قلی خویش، از ارگ می حواهد که از اقدام که تفرقه در بی دارد احتراز کند.

و من الله توفيق

شورای رهبری جمیع اسلامی افغانستان

- کابل

- خودمختاری تنظیمی

فلم های زیادی را دیده ام که در اوایل حاکمیت کرزی، مجموعه‌ی معروف به اعضای جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت، مانند مگس‌های دوغ، بر هر محوری می‌چرخیدند. هجوم امریکاییان به افغانستان، به اصطلاح مقاومتی هایی را به شهرها کشاند که در آخرین مواضع عقب نشینی، داخل جغرافیای غیر رسمی روسیه (تاجیکستان) شده بودند. نمی‌دانم اعضای باند شر و فساد، به چه میزان، شکرانه به جا آورده‌اند، اما استفاده‌های سرشار از قدرت دولتی و کمک‌هایی که در اوج فساد، پخش می‌شدند، کسانی را مشهور ساختند که همانند والی بلخ، معلوم نبود چه کمالی کرده‌اند.

اگر کارنامه‌ی به اصطلاح رهبران و قهرمانان تنظیمی در پیوند با استخبارات خارجی و سرمایه‌های جنگ سرد، جدا از پیکار واقعی مردم که زود فراموش و تحریف شد، محاسبه شود، چیزی بیش از تلخیصی به دست نمی‌آید که در نظام چهار ساله‌ی ربانی، چه کردند و از آن زمان تاکنون، به چه معنی ای افاده می‌شوند.

گرایش‌های قومی، زبانی، منطقه‌یی و حزبی که در همه جای آن‌ها افغانستان و منافع ملی، مسایل دوم و حتی حاشیه‌یی اند، از نطق‌های منافقانه‌ی ربانی تا مواضع ضد افغانی باند شر و فساد که از انحصار قدرت تا پخش ابتذال فکری و فرهنگی، به نوع دیگر بلوغ سقوی می‌رسند، در این عرض اندام، به خوبی می‌توانند بطلان رویداد‌هایی را ثابت کنند که در هنگامه‌ی جهاد و روز

های دشوار، به نام مبارز، مدافع و مجاهد، بار دیگر وارد رسمیات تاریخ می شوند.

مشاهده‌ی موضع گیری های قومی، زبانی و پخش اکذیب و تبلیغات دروغین علیه افغانستان و واقعیت های جمع کثیری از مردم ما(پشتون ها) در حالی که تامل بر ایجاد محور های ملی را به چالش می کشد، زیرا طرح بحث های ملی با مردمی که به آن ها اعتقاد ندارند، بی فایده است، بل آسیب های ناشی از مرکزگرایی مورد نیاز زمان را نیز نفی می کنند تا در ضعف های آشکار حاکمیت، عملأً در محور هایی که صاحب جا و پول شده اند، تقسیمات ارضی افغانستان را در چنین حال، عملأً وارد زمینه‌ی فدرال و تجزیه کنند.

چند هفته قبل، خیلی خوشحال شدیم که سید انور سادات را پس از پُست فیس بوکی ای که گویا مقامش را به زور گرفته، بلاfacله برکنار کردند و این دو میں اکت عطاوار، در نطفه خنثی می شود.

پس از سقوط حکومت داکتر نجیب الله، تنظیم های به اصطلاح جهادی در توافق کامل فکری با عناصر شهری(ظاهرآ چی و مدنی) افغانستان را وارد مرحله ای کردند که فرصت سازی برای پخش قدرت، در حالی که بر هیچ منطق و ملاحظه‌ی مردمی مبنی بر ساختار های مرکزگریز استوار نیست، در ادعای جناح های آلوده که هر کدام تاریخچه ای از بی فرهنگی و دشمنی با مدنیت می شوند، سوژه شود. در این میان، چیزی که بسیار مهم است، عداوت حزبی بر مبنای توهمنات سیاسی و فرهنگی ای می شود که در ستیز بسیار غیر منطقی، از فهم واقعیت های بزرگ بخش کلان مردم افغانستان عاجز می باشد. آنان با موضع خصم‌مانه‌ی غیر

منطقی، مردم را تشویق می کنند در امتیازات غیر مشروعی که دارند، آنان را بیش از پیش حمایت کنند.

به ۱۶ سال اخیر دقت کنید! تمام امید های جریان های شرپسند، با وجود ثقلت جامعه‌ی جهانی و خودمختاری های بی حد و حصر تنظیمی، افغانستان را در چه جایگاهی قرار داده اند؟ دو سویه‌ی فشار داخلی و خارجی مردم که از نام تنظیم ها، افراد، رهبران و ائتلاف های عناصر آلوده‌ی چند دهه‌ی اخیر بی زار اند، چه گونه به منگنه‌ی روستایی و شهری می رستند. از سویی مردم برای حقوق خویش که در گرو چند گروه و چند معامله، هدر رفته اند، خشمگین اند و از سوی دیگر فشار های مضاعف مخالفان مسلح، کام انحصار طلبانی را تلخ کرده اند که در احاطه‌ی دیوار های سمنتی، هیچ لحظه‌ای را برای کسب درآمد های نامشروع، از دست نمی دهند.

خودمختاری تنظیمی والی بلخ با هتك حرمت آصف مومند، وارد مرحله‌ای شده است که در نمایش همانند موتلف او(دوستم) بی پاسخ نمی ماند. چنان چه آورده ام، شهرت والی بلخ در موضوع گیری های ضد افغانی در شمال، به همین چند سالی بر می گردد که انواع ذلت را تجربه کردیم. رسانه‌ی میرا(به نام دختر عطا) خوب ترین نمونه‌ی پخش موضع فکری کسانی ست که هنوز چند خوش باور ما را به این و آن نام بازی می دهند؛ اما دشمنان ما مراقب اند پشتوانه‌ی شهرت آنان در زمینه‌ی جعل، تحریف تاریخ و افغان سیزی، از حساب جماعت بی کار و ولگردان شهری، از ظرفیت هایی نکاهد که در چند اجتماع ضد دولتی آنان دیدیم، اگر حساب حاکمیت قبلی در تصیفه‌ی حساب یا حداقل آن چه

در خور آنان بود، غلط نمی بود، شاهد نخستین خود مختاری بدتر کیبی نبودیم که اگر در تهدید افغانستان، هیچ کاره باشد، اذهان عامه را مغشوش می کند در دشواری های اقتصادی، او را پیامبری بدانند که در مکتب سیاسی اش، اصرار کودکانه، اصل شمرده می شود.

این که حامد کرزی به چه دلایلی عطا محمد نور را تا اخیر تحمل کرد، اگر ارزش آرای سیاه در انتخابات سراپا مشکل زا را حساب کنیم و این حقیقت که حمایت جامعه‌ی جهانی از افغانستان با حمایت بدترین خاینان به مملکت و مردم (بقایای حکومت ربانی) چه بلای بود که بر ما نازل شد، حقیقت تلغی دیگری به کام می رسد که در سیستم ائتلافی ای که فرهنگ شده، مسئله‌ی سیاهی لشکرها، هر پاک نفس و بی غرضی را نیز به طمع و فساد می کشاند که می بیند آرای سیاه انتخاباتی، می توانند مدعای او برای کسب قدرت را پُر رنگ بسازند.

دلخوری ما در ۱۶ سال اخیر، فقط در بغض عدم تامین اولویت‌ها نیست، بل در عدم کفایه‌ی کسانی نیز است که تنظیمی نبودند و می توانستند با استفاده از آن چه در آن قدرت کامل داشتند، اجتماعات و جناح‌هایی را کمک کنند که حقایق بزرگ پیرامون فاجعه‌ی حاکمیت‌های ائتلافی و خاینان تاریخی بودند و از رهگذر کمک، می توانستند محور‌های بزرگ مردمی در تمام جغرافیای افغانستان شوند که با اختیار و صلاحیت، نیاز نبود اگر یک جوان تاجک بی طرف، برای تامین احتیاجات انسانی اش به فساد جمعیت و شورای نظار، ملحق می شود، این مثال شامل پشتوان‌ها، هزاره‌گان و دیگرانی نیز شود که تلاش می کردند

افغانستان نو، بر شالوده های فکری عناصر خاين تنظیمی، استوار نباید.

والی بلخ، نه فقط نمی تواند در هاله‌ی دشواری های پیرامون او در میان هزاران تن سمنت، به مامولی برسد که از تحریف واقعیت‌ها دارند، بل اشتباه او فرصتی سرتا دلت افغانستان در نمایش کرداری که از مدت هاست آروزی مردم است، با حذف او، مسئله‌ی خودمختاری‌های تنظیمی را حل کند.

دولت نباید در چهار راه موتلفان و تردید، وقت را هدر دهد. بقای نمونه وار یک تنظیمی که از امواج ادبیات رسانه‌یی، فرهنگی و حزبی، خوب‌تر شناخته می‌شود، بیش از همه به نمونه‌های دیگر می‌انجامد.

این که گروهک شر و فساد تا کنون موفق بوده است با وارونه نمایی، مسوولان حکومتی تحصیل کرده را مرعوب کنند، در فضای نوی که ایجاد شده، می‌رساند با کاهش کمک‌ها، ناجیز شدن حضور نظامی خارجی، فشار مضاعف مردم برای طرد عناصر تنظیمی از حکومت، موج بسی کاری، بازگشت مهاجران و معضلات ناشی از بازار نبود کار، دست بالایی مخالفان مسلح در روستاها حتی در ساحه‌ی ولایت بلخ، یخ‌های هیولای تنظیمی، به شدت آب می‌شوند.

حاکمیت آلوده با عناصر تنظیمی، در سهم بیش از اندازه‌ی شان در قدرت، غصب هزاران جریب زمین، میلیارد‌ها دالر پولی که از ناچاری در سیستم اقتصادی دولتی و جهانی گذاشته‌اند و می‌توانند به راحتی منجمد شوند، در مثال والی بلخ که در ولایتی با جمعیت کثیر غیر تاجکان، بیشترین ظرفیت بشری او، امید به

سیاهی لشکر هاست، در شرایطی که بحرانی می شود، می تواند هستی، تداخل، انحصارات و امتیازات تنظیمیان را در درگیری های داخلی بر باد دهد.

در زمانی که عناصر تنظیمی در جغرافیای بیرونی، انگل هایی بیش تلقی نمی شوند و منافع روسی و ایرانی، حمایت از مخالفان شر و فساد است، دولت افغانستان، فرصت هایی در دست دارد که با خطای توحش گرفتاری «مومند»، حداقل قضیه‌ی «پادشاه کذایی بلخ» را دوسيه‌ی مختومه کند. تداوم آن ولایت در هر نوبت زیادی، فرو رفتن ریشه‌هایی به زمین مرکزگرایی منطقی کنونی سنت که بیش از همه از مرکزگریزی، آسیب خواهد دید.



- زاغ و زغن در کاخ امیر آهنین پنجه
- (درنگی بر ریاست غیر قانونی اجراییه و افراد آن)

ارگ، کاخ تاریخی و نماد قدرت افغانان در صد سال اخیر بوده است. بانی این بنای تاریخی، اعلیٰ حضرت امیر عبدالرحمن خان (رح) اگر بر کنار از قرائت های ننگین ستمی، مطالعه شود، از بزرگترین شخصیت های تاریخ ماست.

امیر مرحوم، ضمن برقراری حاکمیت سرتاسری، اداره و دولتی می سازد که در تفسیر تاریخ معاصر، افغانستان نو است و بیش از هر چیز، اراده و اقتدار را تمثیل می کرد. کارنامه‌ی عظیم خدماتی، اداری و تاریخی امیر مرحوم، آن قدر بزرگ و پُر اهمیت است که در این مقال نمی گنجد.

افسوس که در میراث پُرشکوه گذشته گان ما، میراث خوارانی مشمول می شوند که حضور سیاسی آنان، خیانت و آرمان بر نفی افغانستان است.

کاخ ریاست جمهوری یا ارگ تاریخی ما، چند نوبت تاراج می شود و بدتر از آن، شاهد کسان و ناکسانی بود که با انحصار دارایی های افغانان، ارمغان حضور شان، عقب مانده گی و بلایای افغانستان می شود.

صرف نظر از دو نوبت سیاه، سوغات دوستان بین المللی، تحمیل افرادی در حاکمیت های پس از طالبان شد که هریک با دار و داسته، کرداری را تمثیل می کنند که موش، فرست چپاول در مندوی یابد.

حامد کرزی، روزی نیز را برای زیاده خواهی ها و حضور افرادی سرنگرده است که از بدترین دشمنان افغانستان تا مزدوران و جاسوسان، امروزه اشرف غنی را دستبند زده اند تا با سال ها شان و حیثیت کاری، در اداره ای دچار مشکل شود که اکنون با طول و تفصیلی با نام ریاست اجرائیه، صبغه‌ی قانونی می‌یابد تا در نماد اقتدار افغانان (ارگ) روبهان و طفیلیانی را شاهد باشیم که با چهره‌ی ای چون سخنگوی ریاست اجرائیه (مجیب الرحمن رحیمی) روح امیر آهنین پنجه را بیازارند.

از بحث بر چه گونه گی اداره‌ی غیر قانونی ریاست اجرائیه در حالی می‌گذرم که همه می‌دانند مصیبیتی است که بر ما تحمیل کردند، اما خیلی ناگوار و تلخ می‌باشد که در کنام شیران، موشان نیز فرصت یافته اند.

انتقال تیم انتخاباتی عبدالله عبدالله با اکثریت بدنه‌ی آن، از دروغگویان تا جعلکاران رای و حتی چایران و بازاریانی که تصاویر رهبر به اصطلاح محظوظ (گل مرجان) را بر در و دیوارهای کشور ما چسب (سرش) می‌здند تا تحریف تاریخ، حتی رونق شهرها و زنده‌گی ما شود، با حضور بدترین دشمنان وطن در خیل خراسان بازان، ستمیان، نفی کننده‌گان افغانستان و طرفداران بدیختی که خود بر شان حاکمیت، تمسخر آشکار اند تا بار دیگر ریشخند شویم.

تماشای بدترین دشمنان افغانستان در ریاست اجرائیه‌ی عبدالله عبدالله که در گروهک خودش، شان پایین تراز چند مدعای دیگر داشت، اما از مزیت نسبیت با اکثریت افغانستان (پشتون‌ها) توده‌های عامه را فریب می‌دهد که گویا با مخلوط چند رگه بودن (پشتون و تاجک) می‌تواند زعیم ملی شود. لیکن این نقش

هویت باخته که اصل آسمیلیه(استحاله‌ی قومی) در افغانستان است، با سفرهای غیر موجه در جغرافیای فارسیسم، شناخته تراز آن می‌شود که چیز فهمان را فریب دهد.

ارگ افغانستان، نماد قدرت و یادگار یکی از بزرگ ترین شخصیت‌های تاریخ افغانستان، مردی که علامه حبیبی، به درستی او را توصیف کرده بود: «امیر آهنین پنجه»، خاطراتی را حفظ خواهد کرد که چه گونه بدترین دشمنان این سرزمین، نیز روز یافتند تا خودشان را برای اغراض بیگانه در اینجا(ارگ) بیابند و خوشحال باشند: «مرض در ریشه‌ی ما، سرایت کرده است.»

همین چند روز قبل بود که آگاهی یافتیم مجتبی الرحمن رحیمی، چهره‌ی بدنام و سخنگوی عبدالله عبدالله، در حالی که از تیم تحملی سهیم در قدرت افغانستان نماینده‌گی می‌کند و با معاشی بیش از ده هزار دالر امریکایی در ماه، ما را بسیار شرمنده ساخته که خوب ترین فرزندان این کشور که فی سیل الله در راه افغانستان و افغانیت، مفت و مجانی کار می‌کنند و کسانی در میان آنان وجود دارند که از پول دسترخوان خود می‌برند و برای دفاع از افغانستان کنار می‌گذرند، در حالی که هزار دالر را یک جا ندیده‌اند، در قبال دفاع از حیثیت(افغانیت) تلخی بیینند، اما چند مزدور جاسوس در کسوت رحیمی‌ها عیش کنند و کار آنان تخریب نظام باشد و ضمناً با حضور در چند رسانه‌ی داخلی، در حالی که نقش فیس بوک خودشان، راوی تبادل تبانی بود، واقعیت ماجرایی را بر ملا سازند که بسیار هشدار دهنده است.

مردم، آگاهی یافته‌اند که سخنگوی ریاست اجرائیه با یک آغاز دیگر، پی تخریب نظام، فعال شده تا با استیجار صنف رسانه‌ها که

دیگر ثابت شد بیشترینه حیثیت زیادی ندارند، دستگاه نفاق پراگنی علیه وحدت و منافع ما را فعال تر سازند.

از زمان شناخت «گل مرجان» با دهنی چون مجیب الرحمن (سخنگو) که با آن همه گل و بلبل ستمی، به خوبی نشان داد چه کسی را تحويل گرفته ایم تا اکنون که بار دیگر به حرمت افغانستان و افغانان، این سطور نگاشته می شود، با صراحة اعلام می کنیم: «تداوی همکاری با دشمنان قسم خورده‌ی این کشور، تقلا پی سُراب است.»

در طول ریاست حامد کرزی، سفارش چیز فهمان بود که اگر در رقابت برای زاده گان بحران، ترحم و انسانیت می کنید، حداقل اصل نقد را فراموش نکنید؛ زیرا جمعیت تحملی در مسیر بحرانی که بر ملاحظات فکری استوار است و برای خودش تاریخ و تفسیر دارد، حُسن نیت شما را به عنوان اصل انسانی در رعایت منافع ملی، هر گز نخواهد پذیرفت. موتلفان تنظیمی حامد کرزی، اکنون از بدترین دشمنان اویند؛ کسانی که در ریاست کرزی، از گدایی به میلیونی رسیدند.

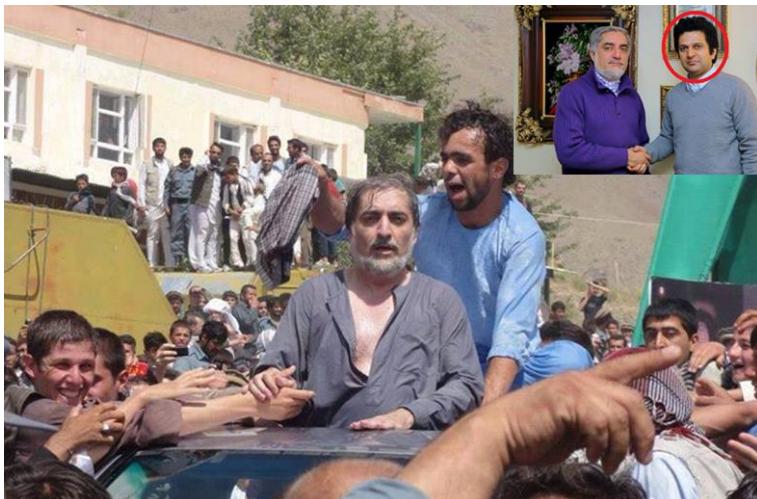
و اما اعلام حاشیه یی تیم عبدالله برای نبش قبر حبیب الله کلکانی و دار و دسته اش در حالی که معلوم نیست در کجای تاریخ، دفن شده اند و این که این مامول از شروط در ایجاد ریاست اجرائیه بود، از قبل می دانستیم در خلای نقد ملاحظه‌ی طرف، افغانستان بحرانی با صد ها دشواری در منگنه‌ی دیگر انداخته می شود که تنی چند از غافلان، بی خیال از صدای طوفان آینده‌ی مبهم، فقط خودشان را می خواهند.

تظاهر در قواره‌ی مدعیان قومگرایی، حقیقت یک جریان بسیار مخرب، منفی، ویرانگر و عقب مانده‌ای است که از درگیری تا

شرافت با آنان، بحران افغانستان در مسیر یک بحران دیگر زاده می شود و همچنان از قبل می دانستیم کسانی که حتی یک کلمه برای رونق و رفاه مردم ندارند، باید کالای تعصب قومی از نوعی ارائه کنند که فقط در تاریخ یافت می شود.

آیا دشواری های حاد و پُرچالش ما که بیشترینه در چهل سال انجکشت نمایی سیاست های جهانی و منطقه یی پسین، شکل یافته و ممتد اند، با نبیش تاریخی که ربطی به آن ندارد، مرفوع می شوند؟

پذیرفتن به اصطلاح توافقات بر سر ایجاد ریاست اجراییه، افغانستان را در یک آینده ی تاریک، به پرتگاه می کشاند. رسمیت تقسیم حاکمیت با ۵۰ درصد در دو سو، در سویی اگر شانس فرصت ها داشته باشد(طرف دکتور غنی) در سوی دیگر، به شرکتی می ماند که سهامداران موذی آن با انواع استفاده، فقط زباله تحويل خواهند داد. حضور کنونی تیم عبدالله در ارگ، به چه می ماند؟



- سهمیه‌ی کانکریت و سمنت

احمد ضیاء مسعود با کمتر از ۴۰۰ رای انتخاباتی، پنج سال تمام، حاکمیت حامد کرزی را به سُخره گرفت. او در پایان هر موضع و مشی کرزی و حکومتش، چنان چه آشکار بود، پس از توافق خانواده‌گی در حضور ملا برهان الدین رباني، کنفرانس خبری می‌داد و درست در فردای روزی که کرزی فراغت می‌یابد، «خروس بی محل ارگ»، هرچند در مقام معاون اول، اما هیچ فرصتی را برای کاستن شان حکومت از دست نمی‌داد. چنین رفتاری که با نزول بلای مخالفان طالبان بر حاکمیت، تحمیل شده بود، در ایجاد فرهنگ گستاخی و دیده درایی در حدی کمک می‌کند که توهین به کرزی در اجتماع شر و فساد برای مراسم یادبود از مسافت رباني به آن دنیا و رهایی دائمی افغانان از یک مرض سیاسی، از تعمیم آن به عنوان فرهنگی که در حد مهار گسیخته‌گی آزادی‌های بیان، توجیه کردن، نشان می‌دهد خط و نشان کشیدن احمد ضیاء مسعود برای تهدید و ارعاب، اگر برای چیز فهمان، رجز کودکانه است، اما امیدواری بحران زده گانی را آشکار می‌کند که خیال می‌کنند مسؤولان راس امور یا افغانان بسیار با تربیت و تحصیل یافته در مدنیت را با قواه‌ی تنظیمی و آلوهه‌ی گذشته می‌توان به بازی گرفت.

شدت برخورد رئیس جمهور غنی، موردی است که حداقل در چنین مواردی انتظار داشتیم و این اصول گرایی او، هرچند در بستره که در رقابت خوب و خراب، ارقام را به نفع خرابی اوضاع مملکت نشان می‌دهد، اما امیدوار می‌کند مردم نباید کاملاً از ارگ گسسته شوند.

مهاრت داکتر عبدالله در انتقال این پیام که ایجاد شور و هرج و مرج، به نفع کسی نیست، جواب غیر مستقیم بخشی از تحمیل شده گان در ارگ است که در طیف اعضای اتحاد به اصطلاح شمال، می دانند افغانستان آسیب پذیر، در گرایش های گروهک ها و افراد به جنجال، پیش از همه، سر کسانی را برباد می دهد که در ۱۴ سال گذشته، چهار میلیون جریب زمین را غصب کرده اند. در گستره‌ی هزاران تن در حکومت، از وزارت تا دونیت، خورده اند و در حالی انحصار می کنند که حضور آنان در سیستم، در حد صفر نیز در مسئله‌ی عمران و اصلاح، در جایی که پای تکنوکراتان در میان نبود، موثر واقع نشده است.

حقیقت این که در وحامت اوضاع، درخواست مکتوب ها برای دریافت «سهمیه‌ی کانکریت و سمنت» نیز زیر دست رئیس جمهور می رود تا به هراسان شده گان حکومت که از ترس نا امنی در شمار بقیه، به رقابت برخاسته اند تا در میان سمنت و کانکریت، خودشان را از واقعیت هایی که در عمق شهر ها به درب و دیوار آنان رسیده اند، مخفی کنند، ادبیات نوع تهدید آقای مسعود را به مسخره می گیرد که «تو خبر نداری!»

شهر های ما در جایی که در محدوده‌ی دولتی قرار دارند، به حصار ها و قلعه هایی می مانند که با افزودی و ضخامت سمنت های دور وزارت ها تا خانه هایی که خانه‌ی احمد ضیاء مسعود را نیز در بر گرفته اند، هر چند در رونق ساخت و ساز، نوع دیگری از دست آوردهای کسانی خواهند بود که بر کمیت تاکید می کنند، اما حقیقت این که بزرگی افغانستان در تاریخی بسته مانده که با قطع هر رشته، کنترول اوضاع مشکل تر می شود، به کسانی مانند

مسعود باید گفت در پله های صعود به حکومت، افراد دیگری منتظر اند که اگر شانس داشتیم، نه جمعیتی اند، نه شورای نظاری، نه تنظیمی و نه از اهل بخیه در میان سمنت و کانکریت.

قرار نیست اداره‌ی افغانستان در دستانی دست به دست شود که حالا از چوچه گان و تخمه گان اهل بحران، به آن وسیله‌ی حمل و نقل می‌مانند که اگر میراث نرسند، گویا حرکت نمی‌کنند.

در واکنش به برکناری به جا و منطقی احمد ضیاء مسعود که قرار بود در هشت ثور شرم آور، بار دیگر حیثیت دولت را همانند خودش، پایین بیاورد، یکی از کسانی که اغماض کرد، آقای کرزی بود. او این عمل را توهین دانست، اما کاش می‌دانست اگر میراث احتیاط مُضر او فرهنگ نمی‌شد، مردمی که نشان دادند برای بقای خویش در میز رورا باکر نشستند و در حد گستاخ افغانستان، حاضر به سرخمی اند، به جایی نمی‌رسیدند تا کسی به ناچیزی احمد ضیاء مسعود به همه قواره کند که افغانستان برای آدمی به بحران خواهد رفت که کمتر از ۴۰۰ رای انتخاباتی، آورده بود.

خوب است در واقعیت‌های محصور در ساخته‌های سمنتی و کانکریتی، در احتراز از توجیهات مصلحتی و مُضر، از جریان هایی حمایت کنیم که مدت زیادی سمت در طلب افزودی بر لیست برکناری امثال مسعود ها، هشدار می‌دهند دشواری ها و نیاز ها برای جامعه‌ی قانونمند، ایجاب می‌کنند مسئله‌ی ملت و مملکت بر محور اولویت‌های ملی بچرخدند.

نیازی نیست در هراس از چند طفیلی و مفتخار که منافع مردم را قربانی دونیت خودشان می‌کنند، عطف توجه کنیم. این که دستگاه تبلیغاتی طرفداران شر و فساد، چه می‌گویند و چه می-

کنند، از صورت دهن گنده گی های شان به افغانستان و افغانان دیده ایم و می شناسیم، اما مخالفان نباید در حدی به ابراز مخالفت پردازنند که در انعکاس گسترده‌ی آن، بزرگ نمایی، ممدی برای ابراز وجود شخصیت‌های کاذب شود.

پخش خبر‌های مخالفان نیز حد دارد. اگر ساحه‌ی اثرگذاری مسعود‌ها در حد کمتر از ۴۰۰ رای است، چرا با ائتلاف وقت، او را به جایی ببریم که در نقد برادرش، نیازمند افشاء حقایق در زمینه‌ی چند دهه خیانت، ویرانی و تفرقه به کشور می‌شود.

احمد ضیاء مسعود، خوردنتر، کوچک‌تر و کم‌تراز آن است که او را به شمار آورد. بگذاریم هرچه زودتر سهمیه‌ی کانکریت و سمنتیش را ببرد. ائتلاف آنان با غیر «خودی»، صرف برای مصادره‌ی آن بخش قدرت است که مستقیماً از سوی آنان مدیریت نمی‌شود.

در تمام حاکمیت کرزی، افراد زیادی از جریان مخالف طالبان، به ویژه جمعیتی و شورای نظاری بودند که با ارزش‌های کمتر از صفر، اما با چند صد رای همانند احمد ضیاء مسعود، ادارات دولتی را «بند» انداخته بودند و در واقع، نقش آن بخشی را ایفا می‌کردند که ظاهراً خلاف «خودی» بودند، اما با توجه به پس‌منظرو و گذشته‌ی سیاسی و طرز نگرش، چند جانبه عمل می‌کنند.

وجود احمد ضیاء مسعود در حکومت، سهم بیشتر به آن مخالفان منافع ملی سنت که اجتماعات و مواضع آنان واضح می‌باشد؛ هر چند در کنار تکنونکراتان اند، اما دل شان در جای دیگر است. تیغ‌های دو سره‌ای که از هر دو سو می‌برند و کاری به حال ملت و مملکت ندارند.

مشی رهروان ربانی- مسعود در تجربه ای که در یک دهه گذشت، اختیار مواضع مخالف و موافق، اما در هر حال، انحصار قدرت به خاطر گرایش های حزبی، سمتی و منطقه بیست.

یادآوری:

جهت شناخت بیشتر از امثال مسعود ها، طرح رورا باکر، سنا تور جنجالی امریکایی را ضمیمه ای این مقاله می کنم تا دوستانی که ظاهراً تحت تاثیر عاطفه و مصلحت، همیشه مردم و مملکت را آسیب زده اند، بدانند حتی در حد اشک تماسح نباید بر مسعود ها ترحم کرد.

متن دری طرح رورا باکر برای فدرالی ساختن نظام افغانستان، اما در واقع برای تجزیه که در مشارکت مستقیم با احمد ضیاء مسعود و کاملاً تحت تاثیر جریان های منحرف ستمی، تنظیمی، جمعیتی و شورای نظاری با ادبیات مخصوص آنان نوشته و ترجمه شده، تقدیم می شود:

متن مسوده در مجلس نماینده گان

پنجم اکتوبر ۲۰۱۱ م

آقای رورا باکر از جانب خودشان و آقای گوهمرت، فیصله نامه ذیل را پیشکش کردند که به کمیته روابط خارجی، سپرده شد.

فیصله نامه

به منظور افزایش و تداوم فشار بر طالبان، متحدهین دهشت افگن شان و حامیان شان، ممکن ساختن خروج زودتر و مصیونون سربازان ایالات متحده امریکا، کاهش در میزان مصرف جان و پول، ایالات متحده باید تنوع قومی افغانستان را از طریق راه اندازی انتخابات محلی و ولایتی بازشناخته و نظام مرکز مدار

کنونی ناکام را با یک ساختار سیاسی فدرالی که مشارکت همه گروه های قومی را تامین نماید، تعویض کند.

از آن جایی که افغانستان یک کشور متنوع اقلیت ها به شمول پشتوان ها، تاجیک ها، ازبیک ها، هزاره ها، ترکمن ها، ایماق ها، بلوج ها و نورستانی هاست؛

از آن جایی که ده های جنگ داخلی و بیش از یک قرن استبداد و تعیض در افغانستان، منتج به بی اعتمادی، ترس و افراط گرایی و عروج طالبان دگرناپذیر و عظمت طلبی که با گروه های قومی دیگر مخالفت می ورزید گردید؛

از آن جایی که ساختارها و رهبری شدیداً متمرکز در افغانستان، منجر به سوء استفاده گسترده، تعیض، فساد و عدم مشارکت و حمایت مردم و روش های ضد دموکراتیک شده است؛

از آن جایی که طالبان و همدستان القاعده یی شان در دوران حاکمیت وحشتناک شان در افغانستان، پالیسی های انتقام گیرانه قومی و تعیض را به ویژه علیه جوامع شمالی، مرکزی و غربی افغانستان تشید بخشدند؛

از آن جایی که طالبان و همدستان القاعده یی شان تنوع قومی و کثرت گرایی سیاسی را به مثابه بزرگتری تهدید به حاکمیت سیاسی و باور های افراطی شان می دیدند؛

از آن جایی که طالبان و همدستان القاعده یی شان ساختار های شدیداً متمرکز دولتی در کابل را به خاطر سرکوب جوامع متنوع افغانستان به کار بستند و پالیسی های تعیض، پاککاری و انتقام گیری قومی را تقویه کردند؛

از آن جایی که طالبان و همدستان القاعده یی شان پس از آن که مردم و فرهنگ های متنوع افغانستان را بی رحمانه سرکوب کردند، به ویژه مردمان غیر پشتون را، یک جنگ جهانی دهشت افگانانه را که به خصوص ایالات متحده را نشان گرفته بود، راه اندازی کردند که منجر به حملات یازدهم سپتامبر ۲۰۰۱ شد؛

از آن جایی که طالبان و متحدين القاعده یی شان توسط یک ائتلاف (متشكل از) مردم شمال افغانستان، بیشترینه تاجیک ها، ازبیک ها و هزاره ها که جمعاً ائتلاف شمال یاد می شوند شکست داده شدند و (ائتلاف شمال) برای آزادی خود می جنگیدند و توسط شمار اندکی از نیروهای ویژه امریکا و حملات رهبری

شدده قوای هوایی ایالات متحده، حمایت می شدند؛

از آن جایی که شکست طالبان و متحدين القاعده یی شان در شمال افغانستان، منجر به سرنگونی رژیم دهشت افگان طالبان و ختم ظلم و دهشت افگانی طالبان و القاعده گردید؛

از آن جایی که در شکست دادن طالبان و متحدين القاعده یی شان هزاران جنگجوی شجاع شمال افغانستان و تنها یک شهر وند امریکایی جان خود را ازدست دادند، مبين این است که مردم افغانستان، اراده و توانایی جنگ با طالبان و القاعده را زمانی که به خاطر آزادی، خانواده و خانه خود بجنگند، دارند؛

از آن جایی که نقش حیاتی جوامع متنوع قومی افغانستان در شکست افراط گرایی و بنیانگذاری یک افغانستان با ثبات و رهیده از تعصب قومی از سوی جامعه بین المللی، نادیده گرفته شد و به جای آن بر یک حکومت شدیداً متصرکز که به دور یک رهبری مقندر پافشاری کرد و این حکومت، منجر به فساد و تکرار اشتباهات گذشته شد؛

از آن جایی که حمایت غرب از یک پروسۀ ناقص قانون اساسی که قدرت زیادی به ریس جمهور می داد، حمایت کرد که این قدرت شامل تعیین مستقیم مقامات ولایتی به شمول ولی ها، شهردار ها و ولسوالی ها، قوماندانان امنیه می شد و این تعیینات بدون تصویب یا مشوره با مقامات محلی، ولسوالی و ولایتی صورت می گیرد، اصل های اساسی دموکراسی نماینده و تعیین رهبران محلی توسط خود شان را رد می کند؟

از آن جایی که پالیسی کنونی با تقویۀ یک حکومت شدیداً متمرکز در کابل، اشتباهات گذشته، به شمول دوره های کمونیستی و ملیگرا را تکرار کرده است و منجر به فساد گسترده، سوء استفاده از قدرت، تبعیض قومی، گستته گی و از بیگانه شدن مردم از حکومت گردیده است؛

از آن جایی که ۹ سال تلاش برای ساختن یک نیروی پولیس ملی و اردوی ملی برای دفاع از افغانستان، قربانی نظام حکومتی متمرکز و ناکام شده است و فساد گسترده، خویش خوری یی که لازمه آن است، منتج به دخالت هرچه بیشتر نیروهای زمینی ایالات متحده و پیمان اطلانتیک شمالی - ناتو و منابع مالی شده است و شمار نیروها از تنها ۵۰۰۰ نفر نیرو در هشت سال پیش به ۱۳۰ هزار نیرو در حال حاضر رسیده است، بنا بر آن حالا که چنین است، به اینجا رسیدیم که:
۱) ایالات متحده باید:

الف) به گسترش گفت و گوی منطقه یی به شمول کشورهایی که از تلاش های ایالات متحده برای شکست طالبان، حمایت کرده

اند، مانند هند، روسیه، ازبکستان، تاجیکستان و ترکمنستان تلاش ورزیده و آن را از محراق پاکستان، دوری گیرد.

ب) از تشکیل یک نظام سیاسی نماینده، غیر متمرکز، دموکرات و فدرال در افغانستان حمایت کرده، آن را تشویق کند تا قدرت را به مناطق، ولایات و ولسوالی‌ها انتقال دهد که به دور از فساد ریاستی، تنوع منطقه‌یی قومی و فرهنگی افغانستان را به رسمیت شناخته و احترام، اعتماد و حُسن نیت متقابل میان جوامع مختلف قومی و مذهبی در کشور را تشویق می‌کند.

ج) از تعديل هرچه زود تر قانون اساسی که انتخابات محلی، ولسوالی و ولایتی برای انتخاب والی‌ها، شهردارها، قوماندانان امنیه را تامین می‌کند، حمایت کند. چرا که این کار، دموکراسی را به مردم افغانستان نزدیک ساخته و اعتماد میان گروه‌های قومی مختلف افغانستان را برانگیخته و شورش طالبان و هوس شان برای گسترش در مأورای مناطق پشتون نشین در کشور را مهار می‌کند.

د) از تشکیل مليشه‌های منطقه‌یی ای که به درستی تعلیم دیده و تنظیم شده باشند و همچنان از ارتش ملی که با شورشیان طالب بجنگد، حمایت کند. به ویژه به منظور کاهش نیروهای امریکا از به کارگیری امکانات متحدهین طبیعی ایالات متحده امریکا که در شکست طالبان در ۲۰۰۱ م کمک کردند.

د) با کشاندن دوباره خود مردم افغانستان به جنگ و حمایت از حکومتی که نماینده شان است، افراطگرایی شورشیان طالب و متحدهین القاعده‌یی شان را تضعیف کند.

ه) با شمولیت طالبان در حکومت افغانستان، فعالانه مخالفت کند.

۲) ایالات متحده باید حمایت از نظام حکومتی ناکام و متمرکز کنونی را که منجر به فساد بزرگ، سوء استفاده از قدرت، تجارت

رو به رشد مواد مخدر، حاکمیت تک قومی و ریشه یابی مجدد افراط گرایی و شورش گری فزاینده را کمک کرده است، ترک کند.

یادآوری:

باور تان می شود که چنان متنی را زیر نظر یک امریکایی، نوشته باشند. در هر بند و هر سطرش، گند فارس زده گی های ستمی به مشام می رسد. اصلاً فکر می شود که گویا میراث فکری بدخشی را پدرام، دیکته کرده باشد.

متاسفانه اکثر مردم ما از متن اعلامیه‌ی خفتبار کارمندان برحال حکومت آقای کرزی، بی خبر مانده‌اند. در همان سال، بیشتر آن موارد آن خبری شده بودند که مثلاً می دیدیم احمد ضیاء مسعود، عبدالرشید دوستم، محمد محقق و امرالله صالح در آلمان، مصروف ملاقات‌هایی هستند که جزیيات آن‌ها پنهان می‌مانندند.

آن چه را خواندید، مهمتر از آن است که فقط به اقتباس و تبصره‌ی من بر آن باید بسنده کنیم. محتوای فارسیستی، فاشیستی، شونویستی و راسیستی آن به قدری رشت می‌باشد که رشتر از نویسنده گان وابسته‌ای است که از پیمان با شوروی تا ارجاع دوم سقوی، بار دیگر زائیده‌اند.

کوچک نمایی واقعیت‌های تاریخی، تمدنی، اقتصادی، حماسی و فرهنگی اکثریت مردم افغانستان(پشتون‌ها) که تا کودتای ننگین هفت ثور، با وجود کاستی‌ها و بنیه‌ی ضعیف اقتصادی، اما همه چیز مدنی را برای کشور ما به ارمغان آوردند، نوع فرهنگ سازی هایی است که در تمام سالیان حضور خارجی، وابسته گان حزبی و به اصطلاح مدنی اقلیت‌ها از سازنده و رقاشه تا کون برنه گان

مذکر و مونث که بعداً در خارج، رونمایی می شدند، سعی کرده اند وقتی از پشتوان ها مثال بزنند، آنان را در احاطه‌ی کوچی ها که نمونه های غیر پشتوانی نیز فراوان دارند، تلخیص کنند.

به یقین که هر افغان حساس در مسایل ملی، با خوانش اعلامیه‌ی مشترک سناטור بیشتر خبرساز امریکایی با چند منافق داخلی، خشمگین می شود؛ زیرا تحریف واقعیت ها در آن به قدری شنیع و بد است که ما را به یاد حاکمیت های سقوی می اندازد.

متاسفانه در کنار امساک مختلف، عدم پی گیری این خیانت های واضح، به قدری به پرستیز افغانستان، آسیب وارد کرده که شکستن عرف دیپلماتیک از سوی کشور هایی چون ایران، روسیه و تاجکستان، ادبیات افغان ستیز را رسانه یی نیز ساخته است. در این اواخر، وجود کره‌ی یک ناقل بی حیثیت (محی الدین مهدی) در راس رادیو آزادی (سمعیت مهدی) حتی اصطلاحاتی چون «فاسیزم قبیله» را که از دهن گنده‌ی ناقلين ستمی، خارج می شود، به سمع ما می رساند.







- طرز تلقی یک تنظیمی

سیاستگذاری های دولت افغانستان در بیش از یک دهه ای اخیر، بدون شک در تضاد ها و تناقضات داخلی، گیر مانده اند. یکی از عوامل مهم تضعیف پروسه ای صلح و عدم اعتماد مخالفان مسلح بر دولت، بود چندگانه گی در سیاست های دولت است.

در دور اول ریاست جمهوری حامد کرزی، احمد ضیاء مسعود با نقش مخرب، برای پایین آوردن پرستیز دولت، پس از هر سخنرانی کرزی برای دعوت طالبان به صلح، به گونه ای به سبوتاز دست می زد و این حرکت، تعقیب غیر مستقیم دیدگاه های جبهه ای ضد طالبان در دولت بود. شباهت این مسئله، عیناً همانند زمان حضور اتحاد شوروی که عناصر پرچمی -ستمی با فشار خارجی، عملأ در برابر بزرگ ترین قوم افغانستان، موضع خصمانه می گرفتند، در زمان حضور نیرو های خارجی، به خصوص ایالات متعدده ای امریکا نیز مشاهده می شود.

در واقع فشار مضاعف خارجی در فرصت هایی که به میان می آورد، بار دیگر قرائت جریان های منحرف سیاسی را به تحریف می کشاند. دیدیم که چه گونه با تکیه به خارجی، گذشته ای سیاسی افغانستان را در چشم پوشی بر صد ها واقعیت، نادیده گرفتند.

شعار «طالبان، گروه قومی اند!» در سالیان حاکمیت کرزی، از بارز ترین حربه ها بود تا به نام مخالفان دنیا و اما موافقان القاعده و تروریسم، غیر مستقیم، جلو کمیتی را بگیرند که با بازگشت شان در ساختار نظام، التهاب سیاسی، منجر به ستیز و کشیده گی هایی

نمی شد که حکومت را در رمق های آخر جامعه‌ی جهانی، عملاً در چهارسوی دشواری‌های گره خورده به گرایش‌های قومی، خوردتر کرده است.

حمله‌ی لفظی والی بلخ به انجنیر حکمتیار، نوع جدید ادبیاتی بود که اگر طالبان، به پروسه‌ی صلح پیوندند و همانند رهبر حزب اسلامی، وارد حکومت شوند، دستگاه تبلیغاتی و توهین مخالفان شان با توجه به تاثیرات روانی و نقش خورده کننده‌ی رسانه‌ی این، در پی کاستن پرستیز آنان می‌برآیند.

بر کسی پوشیده نیست که شدت حملات لفظی والی بلخ، تا چه حد به حُسن نیت و ارزش پیوستن مخالفانی ضربه می‌زند که در حد حزب اسلامی حکمتیار، هرچند به گستردگی نبردهای مسلح‌انه، مخرب نبودند، اما دید منفی هواداران او در رostaها و ولایات، دشواری‌های دولت را از حیث تکفیر مذهبی، بیشتر می‌ساخت.

دولت با جذب امیر حزب اسلامی، به میزان زیادی موفق شد موانعی را بردارد که گروه‌های مذهبی- سیاسی، امور امنیتی و انکشاپی را مختل و مردود می‌دانستند.

اما متاسفانه دولت در برابر گزافه گویی‌ها و عدم پاسخ گویی در مواردی که بدون شک بر تمام قضیه‌ی مثبتی به بزرگی پیوستن حکمتیار سایه می‌اندازد، به نوعی به خود آسیب زده است.

اتهامات والی بلخ بر اساس ادبیات تنظیمی که می‌دانیم از زمان پیدایش آنان تا حالا، هیچ نمونه‌ی ارزشمند ندارد، بار دیگر در یک طرفه بودن، به نفع کسانی تمام شد که معلوم الحال اند.

فقط در چند سال اخیر، افراد و اشخاصی همانند والی بلخ، آن قدر به جان هم افتیده اند که اگر هر بار با شنیدن سخنان او که جنرال

دوستم را دزد خطاب کرد و حالا مدافعش شده است یا اتحاد و فروپاشی ائتلاف ها و احزابی که در نمونه های سیاسی متناقض، شناخته می شوند، می توان اهمیت حضور امیر حزب اسلامی را مهم تر از مواضعی دانست که در گذشته‌ی سیاسی رهبران تنظیمی، پُر از ادبیات تناقض اند. آن چه در این میان بسیار ناگوار می نمود، استفاده از کلماتی بود که عملأً به معنی دعوت از امیر حزب اسلامی به بالا شدن دوباره به کوه می نمود.

اعضای جبهه‌ی به اصطلاح مقاومت با استفاده‌ی گسترده از رسانه‌ها به راحتی به اختشاش فکری دست زده اند و از رهگذر تصادم طالبان با جامعه‌ی جهانی، مسئله‌ی صلح مخالفان و حضور شان در حکومت، با بازی کلمات، استقبال می کنند.

جالب نیست! لب و لباب ادبیات ائتلاف شمال در مسئله‌ی صلح، تاکید بر پذیرش قانون اساسی (چیزی که خود باور ندارند) و یک‌جا شدن با حکومت است، اما در عمل، با هراس از این که از رهگذر قومی، چه کسانی نفع می برند و از حیث شراکت در دولت، چه را از دست می دهند، به مجردی که امید هایی به میان می آیند، طرز برخورد اینان، کاملاً خصمانه و غیر ملی می شود.

از زمان حضور انجنیر حکمتیار به کابل، به جز وارد کردن اتهام و انداختن بار خیانت‌ها و جنایت‌های جنگ‌های داخلی به گردن او که در واقع خود از قهرمانان آن هایند، تلاش برای تضییف حکمتیار با خورد کردن او که گویا تسلیم شده، در این حرکت بسیار ماهرانه، هزاران تن دیگر را هشدار می دهد که وارد شدن به حیطه‌ی حکومت کابل، اثرات ناگواری دارد که اگر با هر حُسن نیت هم انجام شده باشد، اما با برجسته کردن مواضع دیروزی که

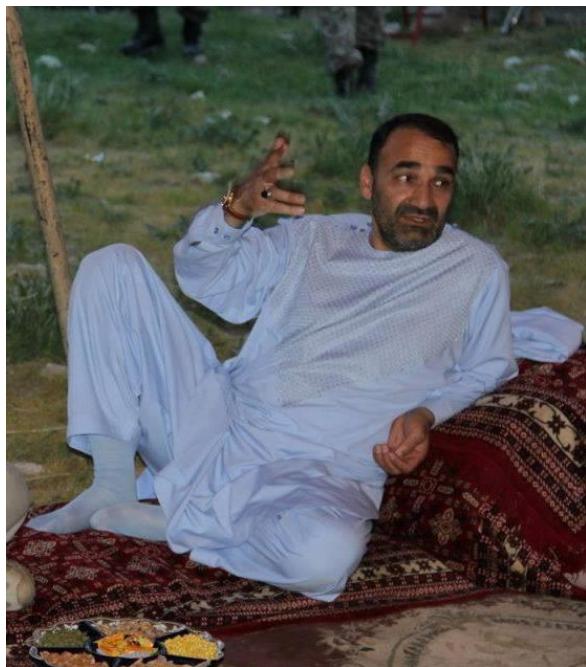
در زمان حال، جلو مزایای کسانی را می گیرند، می تواند زیانبار باشد.

حمله بر حکمتیار، بسیار سنجیده بود. اعضای جبهه‌ی شمال با استفاده از تریبون آلوده گی صوتی والی بلخ، درست در آستانه‌ی جدل‌ها برای انتخابات آینده، مخالفان خویش را ضربه زند و بدتر از همه، نمونه‌ی به مثل دولتی در سهولت نشانه رویی به کسانی که کمتر از هم نیستند، نتوانست پاسخی ارائه کند که به اصطلاح «هندو به هندو نمی گوید...!»

من یقین دارم، تاثیرات رسانه‌ی این حمله، مخالفان و کسانی را مردد می کند که پس از فراموشی گذشته، می خواهند برای مصالح ملی، مردم و مملکت را کمک کنند. من یقین دارم اگر در فردایی که خدا کند دیر نباشد، طالبان نیز وارد صحنه‌ی دولت افغانستان شوند، دستگاه توهین و هتاكی باند شر و فساد، با تمام قوت سعی می کند با نشان دادن تناقض در موضع گذشته و کنونی، شان طرف‌هایی را کم کنند که با ۱۶ سال نحوست اعضای باند شکست خورده و فاسد شمال در دولت، جنگ مخالفان مسلح، ابعاد مختلف گرفت و حکومت در ضعف‌های ناشی از بدترین نوع انحصارات اقلیت‌ها و احزاب فاسد، به حدی آسیب پذیر شد که حتی دوستان بین‌المللی نیز می دانند کنار کشیدن از دولت افغانستان، به معنی چند روز بقای این سیستم است.

سخنان والی بلخ، کاملاً جهت تایید مشی اعضای جبهه‌ی شمال بودند و نشان می دهند، این گروه‌ک کوچک، فاسد و انحصار طلب، با تحریف واقعیت‌ها، هتاكی و تکیه بر بیگانه، هرگز و به هیچ نام، خواهان حضور طالبان در میز صلح و بالاخره پیوستن آنان

به حکومت نیستند. چنین امری، با وجود عوارض ناشی از برداشت های عقیده یی دین گرایان افراطی، یک معنی واضح دارد که پیوستن آنان به صلح در حالی که زیان های ناشی از جنگ را که بسیار زیانبار اند، کاهش می دهد، باعث می شود با تامین امنیت در زمینه های اجتماعی بزرگ ترین قوم افغانستان، انکشاف و عمران، باعث اشتغال و آسایش شود و در سطح حکومت، نه فقط بحث های بی هوده و شرم آور ضد ملی، ضمیمه ی انحصارات و افغان ستیزی ها پایان یابند، بل سال ها پس از هفت ثور، در آرامش های گرایش به طبیعت، جاه و جایگاه مردمانی رعایت و احترام می شوند که چشم پوشی بر واقعیت ها، حقوق و ظرفیت های شان، افغانستان را در تنگنای سیاسی می فشارد و حتی در سایه ی کشور های خارجی، به افغان ستیزان، مجال نخواهد داد.



- «عبدالله» را از طرز خرام «رحیمی» بشناسیم!

در یکی از برنامه های نمایشی غربی که همواره برای باشندگان جهان سوم برپا می کنند و برپایی نمونه های چهارده ساله اش در افغانستان را تجربه کردیم، جمعی از عوامل بحران و رسته ای از گروههای بی کفایت، صفت زده بودند که با ژست عجیب مشابه سلام هیتلری، خوش و خندان، تصویری شده بودند. پخش این تصویر و توضیحش، ظاهراً حاکی از برنامه ای بود که ایجاب می کرد برای تایید تنوع فرهنگ غربی، واجبات آن به جا شود. ریس اجراییه، محمد محقق و چند تای دیگر که مجیب الرحمن رحیمی، سخنگوی عبدالله نیز در میان آنان قرار داشت، ژست گرفته بودند، اما ژست رحیمی با تفاوت بسیار از سایر اعضای بحران، مقداری نوستالژیک شد.

با کمی دقیق متوجه شدم که ادای این کاپی - پیست ستمی گری، نه فقط با دیگران همانند نیست، بل در یک تفاوت آشکار کاملاً شبیه به موجودات راسیست جهان سوم می ماند. جست و جوی حافظه به زودی به آگاهی هایی رسید که در بررسی و نقد فارسیسم، نمادگرایی های آن بر خبره گان و آگاهان، پوشیده نیست.

سخنگوی ریس اجراییه با کمی تفاوت، کاملاً شبیه فاشیستان عضو حزب پان ایرانیست که اکنون نیز جزو احزاب رسمی ایران است، ژست گرفته یا سلام می کند. تصاویر زیادی از شبهات آکت او با مراسم سلام اعضا پان ایرانیست ها و فاشیستان حزب «سومکا» در قبل و از بعد انقلاب ایران، یافت می شوند؛ هر چند انحراف فکری این شخص (رحیمی) با سابقه‌ی ضد افغانی، بسیار

دیرینه نیست و کسی از فرهنگیان ما در صفحه‌ی فیس بوکش نوشته بود، پیوستن او به تیم عبدالله بر موضع ضد افغانی اش افزوده است، اما موضع گیری‌ها و فعالیت‌های ایدیالوژیک وی نشان می‌دهند که گرایش فارسیستی اینان، بدون شک به میراث ستمی گری در نیم قرن اخیر برمی‌گردد.

توضیحات این کاپی-پیست ستمی گری در رسانه‌ها را دیده و شنیده ایم که با فرار از منطق و کورخوانی، بارها خودش را رسوا کرده است. سفر او به ولایت هرات و درج گزارش آن در صفحه‌ی فیس بوکش که با قرائت دلخواه بر اساس خزعبلات «ایران شهری» و خیالات خراسانی، وصف گذشته و حال هرات را می‌کرد با واکنش شدید جوانان افغان که ترک تباران از سهم خود دفاع کردند و پشتوان‌ها، هزاره گان و دیگران از تاریخ خود، باعث چنان خواری و ذلت سخن‌گوی عبدالله شد که با وجود عملکرد زیر پوستی که با مقولات فرهنگی، تعدی سیاست بیگانه را توجیه می‌کنند، باعث رسوایی دیگر او می‌شود. در واقع با پیشینه‌ی تاریخی خزعبلات «ایران شهری» و خیالات خراسانی که اکنون همه می‌دانند بسیار کودکانه و به دور از اسناد تاریخی و موثق‌اند و مدنیت‌های ایران شهری، خیالات خامی بیش نیستند که به جز از تخیل فردوسی در شاهنامه، تاریخ مستند و ملموس ندارند، اما با انبوه تولیدات کتابی، جعلیاتی را می‌مانند که وقتی نیاز به بررسی اسناد آن‌ها برود، همانند دروغ گویانی که برای ادعای خود ثبوت می‌آورند، یکی مثل دیگر، دروغ دیگر را نقل می‌کند و متأسفانه کمتر کسی به خودش زحمت داده تا با نقد

منبع اول، کمک کند اوقات دیگران برای تبادل جعلیات، ضایع نشوند.

شدت دشنام‌ها و اعتراضات مردم در برابر پست رحیمی از وصف هرات، به اندازه‌ای شدید، زیاد و تندر بود که این مرد که با فراموشی اختیاط، چنین پاسخ می‌دهد:

«اگر بحث و نظری دارید بفرمائید و الا با دشنام و توهین که نمی‌شود مشکلی را حل کرد. بیشتر این دوستان اصلاً درک و فهم شان به اندازه‌ای معیوب و ناقص است که فرق بین جمهوری اسلامی ایران به عنوان «یک واحد ملی» و ایران زمین و ایرانشهر را به عنوان یک حوزهٔ تمدنی یا حوزهٔ جغرافیایی - فرهنگی نمی‌دانند.»

توجه کنید! با وجود واکنش تند مردم‌ما، جوانانی که پاسخ رحیمی را دادند، با استاد و تاریخ تفهیم کردند حوزهٔ هرات، هیچ ربطی به هویت، قوم و ادعای ایرانی - فارسیستی رحیمی ندارد، اما این پیروان قضایت کور(ستمی گری) در پاسخ در حالی که همچنان چشم بسته است، ضمن توهین به همه، مرتکب خبط و اشتباهی می‌شود که به زودی و در تغافل از مردم، حذف می‌کند. در نقلی که از وی آوردم، چنان چه نوشه ام، مقولات فرهنگی، ابزار خوب برای توجیه سیاست‌های تعدی بیگانه‌اند که مثلاً حوزهٔ ایران شهر به اصطلاح تمدنی، جغرافیایی در ظاهر بی‌ضرر است، اما با واقعیت کنونی جغرافیای سیاسی ایران، چه کسی از انتساب ایرانی، بیشترین سود را می‌برد؟

در سلطنت احمد شاه بابا و تیمور شاه، جغرافیای افغانستان، شامل تمام شرق ایران، پاکستان کنونی، کشمیر، مناطقی که در حوزهٔ آن سوی آمو بودند و بخش بزرگی از هند، شامل خاک‌های

افغانی می شدند، اما هیچکس از این واقعیت تاریخی به معنی حوزه‌ی افغان شهر که برخلاف آن ایران شهر کذایی، مستند و تاریخی است، جز در بحث‌های تاریخ و فرهنگ یاد نمی‌کند، ولی اگر انتساب افغانی آن، معمول شود، صرف نظر از بُعد تاریخی، آیا باعث تحریک گفتمان و کسب سود سیاسی به نفع ما نمی‌شود؟! بدون شک که می‌شود. بنا بر این، وقتی افراد معلوم الحال همانند رحیمی به افاضه‌هی پردازند و در راس اپدیت ایدیالوژی انحرافی ستمی گری، قرار می‌گیرند، دقت بر ادبیات آنان، نیازمند تدقیق بیشتر است.

از اصل مسئله دور نشوم، در واکنش منطقی مردم ما، مجیب الرحمن رحیمی، غلطی دیگری کرد که همانند ژست‌های هیتلری اش نشان می‌دهد اگر اینان بر اعصاب خود فشار نیاورند تا جلو گند آن را بگیرند، رسوای عالم خواهند شد.

آقای رحیمی با تاکید بر طرز تفاوت میان ایران کنونی و آن کذایی (ایران شهر) دولت کنونی ایران را که ظاهراً اسلامی، اما مقام دومین کشور نژادپرست جهان را به دست آورده است، «واحد ملی» تعریف می‌کند.

این که صدای فیر بلوچان تجزیه طلب، مرگ بر شوونیسم فارس ترک تباران آذربایجان، جمهوری اهواز اعراب و فرار گردن از ایران، سوژه‌های مهم خبری در جهان اند، پنهان نیست، ولی در جهانی که «دهکده‌ی کوچک» شده، اگر کسی بیاید و وارنه بگویید، نامی بهتر از بی خرد خواهد یافت؟

واکنش افغانان حساس، دهن بسیاری از هتاكان و دشمنان را بسته است، اما توصیه می‌کنم بر طرز خرام بعضی که منابع اساسی اند،

بیشتر توجه کنید! سخنگوی ریس اجرائیه، به زودی پاسخی را که با قید «واحد ملی» ایران آورده بود، حذف می کند. اگر خوشبختانه آن را نگه نداشته بودیم، جست و جو در صفحه‌ی او برای یافت آن، کاملاً مایوس کننده می شد. وی پیش از این که تشت روایی اش بیافتد، جوابیه‌ی خود را پاک یا تصحیح می کند. ریاست اجرائیه با انتخاب این بی‌حیثیت، ثابت کرد که بی‌حیثیت تر است.

تقریباً تمام هوش عبدالله و یارانش، فقط بسته به تلفظ متعصبانه و کاربرد بیش از حد اصطلاح «مردم افغانستان» می باشد که روگردانی واضح از ادای کلمه‌ی «افغان» می شود. اینان در زمان نیاز به صورت منفرد مسئله با ادای کلمه‌ی «شهروند»، یقین می دهند که با تحمیل ریاست اجرائیه، درامه‌ی حکومت سازی ضعیف که از اشتراک افراد جبهه‌ی عقب نشینی یا عوامل بدترین حاکمیت افغانستان (دولت چهار ساله‌ی ملا ربانی) ساخته شد، پس از فراموشی ادعای جهادی گری، اکنون تیکه داران قومی اند تا با طرح افضاح ستمی گری که از بازار افتیده، بیش از همه، خیانت ها، دزدی‌ها، غارت‌ها و انحصارات خودشان فراموش مردم شوند. از جانب دیگر، در حالی که می دانیم چرا باید این لشکر بی سواد و جنگ زده و عامل بحران و بحران ساز، ستون فقران حاکمیت قانون و جامعه‌ی مدنی باشند، می پرسیم این چه جفایی بود که جامعه‌ی جهانی با تحمیل آنان در نوبتی که ریشخند ریاست اجرائیه دولتی شد، ما را بیشتر معذب کردند و بدتر از همه، کسانی مادیات این مملکت را می خورند که همانند رحیمی‌ها، هویت شان در جای دیگر، تحلیل رفته است.

عبدالله عبدالله، فردی آسیمیله (استحاله) شده است و کسانی که بر سر وی دستار می بندند، از اندک توجه بر خرام، یاران و همکفرانش نیز می توانند به آسانی با کسانی آشنا شوند که در هنگامه‌ی سومین ریاست جمهوری، در خلوت‌های خود، از ۳۰۰ سال حاکمیت تک قومی بحث می کردند. بی انصافان، هر غلطی که در این ۳۰۰ سال خودشان نیز کرده اند را بر گردن دیگران می اندازند. گند حاکمیت ۹ ماه، گند حاکمیت ملا ربانی، تبانی با روسان، ناکام ساختن طرح صلح سازمان ملل متعدد پس از سقوط حکومت شهید داکتر نجیب الله، ضایعات نظامی افغانستان در جنگ‌های داخلی که اگر از بقیه‌ی زیان‌های این تبارزات غیر افغانی بگذریم، اردویی را که برای فتح یک مملکت، تجهیزات داشت در قواره‌ی چند جنده پوش تنظیمی درآوردند و تمام مهمات آن را برای بربادی مملکت، مصرف کردند. این بماند در جای خود، چهارده سال حضور تیم مخالف طالبان، چه گلی بر سر مملکت زده است؟ سخنان ربانی محیل به یادم می آید که بی توجه بر قامت جهادی با آن ریش و دستار تزویر، ریاکارانه در سخرازی‌های خود از بیداری مردم شان پس از هفت ثور می گفت و در ریاست دولتش در حالی که برای مجاهدین پشتون از ضرورت امت مسلمه می گفتند، اما همین که آنان غایب می شدند، اشخاص اقلیت‌ها را گیر می آوردند که حکومت در دست ماست و می باید خورد!

عبدالله عبدالله در چندمین تبارز ادعایی در حالی که از طرز خرام سخنگوی بی حیثیت اش به خوبی شناخته می شود، به رویکردی متولّ شده که اگر تکنون کراتان ما با قاطعیت در چهارده سال

گذشته، به جای رقابت برای تفویض ستایش و امتیاز برای عاملان تباہی چند دهه، به خواسته های غیر منطقی و غیر قانونی آنان نه می گفتند، این عوامل بحران که از طالبان، مانند جن از بسم الله می ترسند، خوب می دانستند که آن چه با ارعب تکوکراتان تحصیلکرده و با تربیت در خلای حکمتیار، حقانی و طالبان به دست آورده اند، هرگز باعث ترس کسانی نمی شد که از تهدید پوشالی حاکمیت موازی آنان بر حاکمیت ائتلافی کنونی، ترحم کردند تا ضمن این که بار دیگر ملت افغان را از ساخت و ساز حاکمیت های خارجی، دل خون کنند، به تداعی نیز بیاندازند که انقلاب نارنجی با آن اجتماعات ناچیز و خیمه های میان تهی روی جاده ها، بیش از همه، واقعیت «تاریخ گذشته» ی عوامل و افرادی را نشان می دهد که اینک با گستاخی و بی شرمی، ریس جمهور را بی لیافت می خوانند.

در واقع لیافت کسانی که عمری در کوه و دره، سرگردان بودند و مهمترین کار آنان در ریاست اجرائیه، ارائه‌ی طرح تذکره‌ی بدون کلمه‌ی افغان است، بیش از این نمی شود که از تیم عبدالله و یارانش توقع داشت.

این که کسی همانند رحیمی که هیچ کمالی برای رفع مشکلات اقتصادی، فرهنگی و امنیتی مردم ندارد، سخنگوی ریاست اجرائیه می شود، به خوبی ثابت می کند برقراری حاکمیت ملی در افغانستان از ائتلاف با عناصر بحران، خیانت و ویرانی، خواب است، خیال است، محال است و جنون.

امیدوارم آن روزی دور نباشد که حاکمیت ما بی نیاز از زاغ و زغن، با لیک به خواسته های بر حق ملت عظیم افغان، مدیریت شود.







- عوامل شر و فساد، دولت را مواجه می سازند!

از زمان سخنان محمد محقق در ایران که از اجiran لشکر فاطمیون، تشکر کرد، زیرا به قول او، داعش را سرکوب کرده بودند، تا حمله بر مسجدی در شهر گردیز، شاید هزاران نفر از هموطنان ما، به ویژه شیعیان و هزاره گان شهید یا چراحت برداشته باشند. این کنش، نوع دیگر تقابل ایدیالوژیک است که در فراسوی میدان‌های جنگ، باعث زیان و خسارت می‌شود.

در دایره‌ی بزرگ‌تر، تقابل و ستیز دائمی وجود دارد که در تمام ابعاد انسانی رونما می‌شوند. رقابت‌های تجاری، هجوم فرهنگی، اتحادیه‌های قاره‌یی و منطقه‌یی، همه و همه برای ستیز و تقابلی ایجاد شده‌اند که در تمام آن‌ها، دشمنان پیدا و پنهان هدف می‌باشند.

در ۱۷ سال گذشته، دولت افغانستان از رهگذر چند مشی بودن، نتوانست به گونه‌ای قد علم کند که در یک دسته گی موضعی آن، معنی دشمن وضاحت یابد. چنان‌چه تعریف واضحی از مسایل ملی وجود ندارد، ساختار ائتلافی حکومت، حتی با بدترین دشمنان افغانستان و افغان بودن، وحدت و همپذیری را که لازمه‌ی جغرافیای سیاسی است، سلب می‌کند.

دشمنان داخلی نظام که بیشتر به گروه‌های به اصطلاح متعدد جامعه‌ی جهانی، اما از تنظیم‌های شکست خورده و تحریر شده در برابر طالبان تشکیل می‌شوند، با تعقیب مشی به اصطلاح جهادی- مقاوتمی در ترکیب حکومتی که از رهگذر افراد متعهد به افغانیت، بسیار ضعیف بود، دولت را در جوانب مختلف، مواجه می‌سازند.

افزون بر تحمل جنگ، اوقات زیادی ضایع شده اند که چه گونه افراد و گروه هایی را راضی نگه دارند که به کمک جامعه‌ی جهانی از کولاب تاجکستان نازل شدند و در نقش دیگر، در متن دولتی که بیش از ۵۰ درصد آن به یک اقلیت قومی کوچک از چند منطقه مربوط می‌شود، در سایه‌ی خارجی در حالی که فشار واقعیت‌های افغانستان، آنان را خورد می‌سازد، همچنان اصرار بورزنده تا هویت و تسجيل جهانی افغانستان به نفع یک گروه کوچک قومی مصادره شود. چنین خواش غلط از مملکت، اعضای باند شر و فساد را به انواع خیانت‌ها و جرایم، کشانده است.

عبداللطیف پدرام که حالا به سردمدار اخوانیسم جمعیتی-شورای نظاری نیز مبدل می‌شود در «وب کمی» در منزلش به صراحة گفته بود که اگر تغیرات (تجزیه، فدرال یا تغییر نام افغانستان) را در شرایط کنونی در زمان حضور نیرو‌های خارجی، دنبال نکنیم، در فردایی که آنان نباشند، حتی طرح آن نیز مشکل است؛ هرچند این گروه فاسد سیاسی به خوبی از توانایی‌هایی اکثربت این مملکت واقف اند، اما در دنائت ذاتی و موضع سخیف، فقط دنبال خواسته‌های خودشان می‌گردد. برای آنان، زیان‌های ناشی از هرج و مرج و بی قانونی، پشیزی ارزش ندارند. بارها به صراحة گفته اند دنبال شری اند که در آن، خیر شان متصور باشد. بازگشت به دهه‌ی هفتاد، آنان را تشویق می‌کند عملاً طرح یکجایی با کشور‌های همسایه را ارائه کنند.

چنان چه آوردم، التهاب داخلی دولت با شرایط تحمیلی، افراد تنظیمی و فضایی که بدون عقلانیت سیاسی، دیموکراسی و آزادی

های بیان را زیر سوال بُرده اند، دولت افغانستان را با چهره ای معروفی می کند که به درستی قادر نیست مثل واحد سیاسی باشد. اگر نماینده گی های افغانستان در کشور های خارجی با ساختار ائتلافی حکومت، به نوعی نماینده گی های تاجکستانی و ایرانی شده اند، این وضعیت با موضع گیری افراد وابسته به کشور های همسایه، حتی کسانی را وقیع کرده است که چند نمونه را خودم نیز می شناسم.

گروه های تحمیلی در دولت با استفاده از امکانات دولتی، افزون بر زمینه سازی ها برای همسایه گان، با ابزاری که ماهیت رسانه یی و فرهنگی دارند، به اندازه ای دولت را مواجه می سازند که اگر احصائیه ی دقیقی وجود داشته باشد، شاید هزاران تن از مخالفان دولت که در تمام رده های شر و فساد، از یک مامور ک عادی وزارت معارف تا وزیر و مشاور، همه روزه با اپدیت مطالب ناسنجیده، در نمونه ای که محقق در تهران بیان داشت، تحفظ کدر های دولتی را می شکنند.

فکر کنید چند مامور معمولی وزارت احیا و انکشاف دهات، چه گناهی داشتند که در دو حمله بر این وزارت، قربانی شدند! گرفتیم که برنامه های همبسته گی ملی یا انکشافی این وزارت در اطراف، مردم را مشغول می کند در بستر کار و اشتغال، داعشی یا مخالف مسلح نشوند. در این میان، نکته ی مهم، کارگزاران دولت اند که طرح ها را اجرا می کنند. بنا بر این، حمله بر آنان که عملاً ساحه ی نفوذ مخالفان را می کاهمد، موجه است، نه چند مامور ساده که در کابل، عقب میز ها نشسته اند یا مسوولانی که فقط طرح ها و امکانات را مدیریت می کنند.

با آن چه آوردم، به جرات می گوییم اعضای باند شر و فساد که در تمام تار و پود دولت، تحمیل شده اند، همه روزه با استفاده از امکانات دولتی، به ویژه رسانه یی، به شمول ریس جمهور تا پایین ترین رده های دولتی، از داعش تا طالبان، به همه با یک ادبیات و شیوه، فحش می دهنند.

با شناختی که داریم، جریان مخالفان داخلی نظام که عموماً به افرادی از جوامع روستایی تعلق دارند، با کمترین آشنایی از وسائل انتقادی، دولت را مستقیماً شامل دیدگاه هایی می سازند که در تناقض آشکار با سیاست های رسمی قرار دارند.

در زمان ریاست جمهوری اول کرزی، احمد ضیاء مسعود که تا زمان دکتور غنی نیز بیش از ۵۰۰ رای نیاورد، پس از هر بار آماده گی کرزی برای مفاهeme و صلح با طالبان، با بی شرمی تمام، با توهین طالبان، مشی صلح دولت را سبوتاژ می کرد. عین این واقعیت، دولت کنونی افغانستان را نیز در بر گرفته است. حالا نقش احمد ضیاء مسعود را امرالله صالح، ایفا می کند.

عناصر مُخل و فاسد که بیشتر از تنظیم های جهادی شاخه ی جمعیت و شورای نظار اند، بقای خویش را در هرج و مرج اوضاع کنونی، فقط در وجود نیرو های خارجی یافته اند. آنان حاضر نیستند انحصاراتی را رها کنند که در کنار ضیاع حقوق اکثر اقلیت ها، بیش از ۵۰ درصد را در برابر اکثریت نیز در دست دارند. امید های آنان در چنین شرایط، بیشتر به اوهامی می مانند که زمانی اعضای پرچمی و ستمی حزب دیموکراتیک خلق با حضور شوروی، خیال کرده بودند می توانند طبیعت افغانستان را تغییر

دهند؛ هرچند در آن تنازع، آلوده گی های زیادی تحمیل شدند، اما هیچ نیرویی نتوانست افغانستان را در مسیر انحرافی، قرار دهد. مخالفان داخلی نظام که حالا از وسائل گستردگی و بی نهایت سهل اطلاع رسانی (شبکه های اجتماعی) نیز استفاده می کنند، با آن چه یافته اند و سرمایه گذاری هایی که صورت می گیرد، بیش از حامیان، نهاد ها و مشی دولتی، دولت افغانستان را مواجه می سازند.

فکر کنید چند مجموعه ای که سر به هزاران نفر می زند، همه روزه از طریق نت دولتی، هرچند روی شبکه های شخصی، اما آن قدر به طالبان، مخالفان مسلح و داعشیان، فحش می دهنند که در وضاحت آدرس های دولتی، گونه ای از برخورد دولتی تلقی می شود. بنا بر این، اگر تعدادی که شاید بی گناه باشند، قربانی عوامل شر و فساد می شوند، به همین راحتی پذیرید که رویکرد منفی باند شر و فساد در مواجهه با مسایل، بدون این که کمترین تعهد اخلاقی، برخورد منطقی یا درک درستی از مقوله‌ی نقد داشته باشند، فقط و فقط برای تهدید، اعمال فشار و ارعاب کاذب است تا در کنار وارونه نمایی حقایق، سایر گروه ها و اقوامی را بفریبد که با وجود وضاحت انحصارات آنان به حد یک اقلیت قومی که به بیش از ۵۰ درصد در دولت می رسد، اما اکثریت، آنان را تهدید می کنند.

هفته ها قبل، خبری منتشر شد که دولت می خواهد برای جلوگیری از سوء استفاده، شبکه‌ی فیس بوک وزارت خارجه را نظارت کند. با استقبال از این خبر، سفارش می کنیم برای وضاحت مشی دولت و یکدسته گی آن، بهتر است نحوه‌ی کنش افراد و اشخاصی را نیز نظارت کنند که در دایره‌ی کلان دولتی، با

استفاده از امکانات، دولت را به گونه‌ی غیر عاقلانه مواجه می‌سازند. این افراد، ممکن‌یک مامورک ساده‌ی وزارت معارف یا فردی از تلویزیون دولتی باشند، اما به گونه‌ی جمعی، بی‌شباهت به کلیت دولتی نیستند. این کنش می‌تواند شامل افراد و اشخاصی نیز شود که به گونه‌ی شخصی، اما با رویکرد فحاشی و توهین، گروه‌ها و اقوام را به جان هم می‌اندازند و گاه باعث شده‌اند جمع کثیری جان‌های خویش را از دست دهند.

چند سال قبل در حمله بر هزاره گان کویته در پاکستان، ده‌ها نفر جان‌های خویش را از دست دادند. با جوسازی‌های کاذب، بسیار کوشیده شد این حمله را ماهیت قومی بدھند که تا اندازه‌ای نیز موفق شدند، اما تحلیل‌ها از کنار واقعیت‌هایی گذشت که چند جوان هزاره که احتمالاً مسیحی شده بودند با توهین مستقیم به حضرت پیامبر بزرگوار اسلام(ص) که نمونه‌هایش وجود دارد، کنشی آفریدند که در واکنش به آن، تعدادی که اصلاً دخیل نبودند، کشته می‌شوند.



مصطفی عمرزی

- قصه‌ی مفت جبهه‌ی مقاومت

ما، یعنی شاهدان زنده که با شعور به سن رسیده گان، سی یا چهل سال تاریخ سیاه پسین را در حافظه داریم، به نام داورانی که نیازی به چپ و راست ندارند، می‌توانیم به راحتی ادعای گروه‌ها، افراد و اشخاصی را نفی و باطل کنیم که با گرایش‌های چپی و راستی، تاریخ و تحلیل سیاسی می‌نویسن.

من در کتاب «یک قرن در تاریخ و افسانه» (تاریخ شفاهی یک قرن اخیر افغانستان) کوشیده بودم با آوردن خرد مردم، صد سالی را تعریف کنم که در منظر چپ و راست، بسیار تحریف شده است. باند شر و فساد یا گروه‌ک موذی جمعیت-شورای نظار که در تمام عرصه‌ها سقوط کرده، همیشه از ادعا استفاده می‌کند. این سقوط با افتضاح گرایشات ضد اسلامی که در کتاب «سنگ‌های آسمانی» مبرهن شدند، در عرصه‌ی سیاسی با افغان‌ستیزی و در عرصه‌ی اجتماعی با سنگ اندازی در میان مردم تا به نام زبان و منطقه، دنبال آنان بروند، متاسفانه در یک طرفه شدن عرصه‌ی سیاسی، آنان را جری تر کرده است. تنها ماندن آنان با تکنوکراتان ترسو که اکثراً دالرخوران دوتابعیته اند، به حدی به مشکلات افزوده بود که حکومت آقای کرزی با نمونه‌های پهلوان پنه‌هایی که از عطا تا پدرام، همه را تهدید می‌کردند، اما در حد یک راه پیمایی جاده‌یی، مشکل ظرفیت بشری داشتند، دولت‌های ۱۸ سال اخیر افغانستان را در موضع تایید خیانت‌هایی نیز کشانده اند که از صدور لقب قهرمان ملی به یک شخص معلوم الحال که تمام عمر را در خدمت استخبارات روسیه و پاکستان گذراند، اما قبل از

خدمت به دیگران، به قتل رسید، ما را در عرصه‌ی ضیاع دارایی‌ها و تقسیم قدرت، ضربه زده است.

جهه‌ی به اصطلاح مقاومت که در واقع با اعتراض مردم به ادامه‌ی جنگ‌های داخلی، مشهور شد، در کنار مُضلات بی‌شمار، به افرادی مشروعت حضور می‌دهد که با کارنامه‌ی سیاه سقوی دوم، باعث به میان آمدن گروه‌های مختلف مسلح شده‌اند. جمله‌ی تاریخی «تحریک خود جوش طالبان!» که از دهن ربانی باقی‌مانده، در مطفعی بیان می‌شد که با هراس از اتحاد پشتون‌ها، هرچه در توان داشتند به درز‌های قومی می‌کوییدند.

طرح جبهه‌ی مقاومت که در واقع دایره‌ی تنظیم‌های فاسد در حال عقب نشینی بود، ارزش قربانی‌ها و ایثار آن همتباران ما را می‌کاهد که با ظهور طالبان، افغانستان را از تجزیه نیز نجات بخشیده بودند.

عملکرد طالبانی و مشی حکومت اماراتی و اضراری که از بنیادگرایی دینی حاصل ما و طالبان شد، بر کشی پوشیده نیستند. در اینجا مسئله‌ی قربانی‌های جوانان و مردان ما مطرح‌اند که با نفی حکومت شر و فاسد، کشور را از پرتگاه تجزیه، بیرون آوردن.

در حالی که در عرصه‌ی اعتمادسازی تباری، ناکام‌مانده‌ایم، دشمنان ما با تقدس یک جانبه، مسوولیت ویرانی‌ها و خیانت‌ها را یکسره متوجه ما می‌کنند. مثلاً طرح تقدس جبهه‌ی مقاومت، افزون بر تضمین استفاده‌ی سیاسی، اعضای طالبان یا اکثریت مردان و جوانان پشتون را که برای حفظ تمامیت ارضی کشور، قربانی داده بودند، در حد طرفی معرفی می‌کند که در تداوم خبط

های سیاسی، حالا نیز کوشش می شود به نام طالبان، القاعده و داعش، اجحاف گسترده به منظور تضعیف پشتون ها را تداوم ببخشند تا آنان در عرصه ای ملی و بین المللی، در کشوری که منسوب به آنان می کنند (افغان/ پشتون است، یعنی افغانستان/ پشتونستان است) به اقلیتی مبدل شوند که با تضعیف فرهنگی و اجتماعی، همچنان به نام پدیده ای مخلع معرفی خواهند شد که با سرمایه گذاری ضد آنان، گویا صلح و امنیت، برقرار می شود.

اگر به قواره ای فقر فرهنگی دو ارجاع سقوی نظر بیاندازیم و ریشه های بی ثباتی کنونی را مشاهده کنیم، حقیقت بازی های خایانانه و جنایتکارانه ای احزاب و گروه های غیر پشتون که یا در دامان شوروی یا در دامان ای.اس.ای رشد کرده اند، ریشه های مشکلات را به میادینی می رسانند که جغرافیای تباری ما نبودند.

عجیب است در زمینه ای بیش از صد سال ساخت و سازی که از زمان شاه امان الله با حضور زنان نیز به همراه شد، تا پایان حکومت شهید داود و نقش پشتون های خلقی در حکومت که همواره رو به جلو داشته، خورد کننده گی باور هایی که گویا فقط گروه طالبان، تلخیص ما می شوند، به فرهنگ تنقید مبدل می شود.

اما تاریخ مستند صوتی و تصویری جامع نیز داریم که باید برای تنقید و توبیخ دشمنان ما باید از آن ها استفاده کنیم؛ زیرا مصلحت در کتمان آن ها، به فرهنگی می انجامد که فقط باعث سوء استفاده ای سیاسی دشمنان می شود.

سوء استفاده به نام مقاومت، در کنار تشدید کشیده گی های حزبی که در برابر حکمتیار و طالبان پنهان نماند، اذهان عامه را منحرف می کند تا با قبول جنایتکارانی که پس از فجایع حکومت سقوی

دوم، در مرز ها و غار ها به سزای عقبای سیاه خویش رسیدند، مردم ما باور کنند که گویا بدون آنان به جایی نمی رسیدیم. تقسیم قدرت در میان تنظیم ها، به ویژه در میان بقایای جبهه ای عقب نشینی، سکتور امنیتی افغانستان را دچار فاجعه کرده است؛ زیرا با نگرش حزبی و قومی و انحصاری، کار می کند.

هر چند با هر گونه تضعیف نیرو های امنیتی مخالفیم، اما بیان عباس ستانکزی در روایه که اردو را منحل می کنیم، به این حقیقت نیز معطوف بود که قومی بودن آن از حیث انحصار گروهه ک مودی، اکثرآ یک طرف را وارد مسایل می کند.

تشدید خشونت ها در مناطق پشتون نشین، اگر کلپ صوتی محمد قسیم فهیم را از یاد نبریم که گفته بود «درایت ما این بود که جنگ را به آن جا(مناطق پشتون نشین) بردیم، نیاز ها به بازیابی باور هایی را اهم می سازد که به نام مصلحت و بیشتر تجارت بخشدید ایم.

پذیرش جبهه ای مقاومت به نام دفاع از افغانستان، قربانی ها و ایشار جوانان و مردان ما را زیر سوال می برد که سقوی دوم را سقوط دادند و تمامیت ارضی افغانستان را حفظ کردند. پذیرش مغالطه ای جبهه ای مقاومت در فضایی که امثال پدرام، دشمنی ظاهری مسعود و ربانی با پاکستان را اشتباه می دانند، بار دوشی را همچنان تحمل می کند که برای تطهیر نظام، هر چه زودتر باید دور اندازیم.

حکومت افغانستان هر گز با بقایای ذلیل چی و راستی چهل سال اخیر، به ویژه با کمونیست ها و تنظیمی ها به جایی نمی رسد. وقتی یک جمعیتی -شورای نظاری به طالبان به عنوان رقیبی می نگرد که آنان را خورد و تحریر کرده بود، چه گونه حاضر می

شود آنان را در حالی پذیرد که بر اساس مصالح ملی، باید از
انحصار قدرت به نفع آنان، دست بشوید؟

شرح تصاویر:

مناطقی در جغرافیای پنج درصدی جبهه‌ی مقاومت / عقب نشینی!



© Oleg KLimov/Foto*Loodz



© Oleg KLimov/Foto*Loodz



- قهرمان محصور

گشت های جاده یی هواداران مسعود در کابل، حقیرتر از سالیان قبل بودند؛ گرچه تهوع فقر فرهنگی راه پیمایان آشکار می شد، اما می کوشیدند با شرآشوب، باز هم به فساد کارانی روحیه بدمند که از ۱۷ سال به این سو، عقب دروازه های ارگ نشسته اند تا در شانس های طلایی (تحمیل از سوی خارجی) یا نیرنگ های بزرگ نمایی، دولتمردان غیر تنظیمی را بفریبند.

سال قبل که کندز سقوط کرد، پاره کردن و به آتش کشیدن تمام علایم تنظیمی، به ویژه جمعیتی و شورای نظاری، فغان فعالان به اصطلاح «معدنی» (معدنی) آنان را درآورد. با همان ادبیات وقیع و زشت پارسی خر-آسانی استدلال می کردند که این، یک کار قومی است.

مخالفان مسلح دولت، بیشتر در جانب تحریک اسلامی طالبان، خوب می دانند که شرزایی های تنظیمی، به چه اندازه جلو حضور و پیوستن آنان به دولت را گرفته اند؛ هرچند مبارزه با نیرو های خارجی، هسته‌ی اتحاد آنان را می سازد.

فکر کنید پس از پایان حضور نیرو های خارجی، جایگاه قهرمانان کذایی و سودی که از این ناحیه متصور بود، چه قدر می ماند؟! نصب و تحفظ چند پوستر، بلبورد و آبده ای که در چهار راه صحت عامه از پول ایران ساخته اند نیز با بقای نیرو های خارجی ارتباط دارد.

در اجتماعی که حزب اسلامی حکمتیار در استدیوم کابل برپا کرده بود، تصویر منزوی مسعود در احاطه‌ی صد ها عضو حزب اسلامی، پُرمعنی تراز تمام تحلیل های سیاسی است. بلبورد او را در

محلی نصب کردند که در زمان امارت، محل اعدام کسانی نیز بود که تنظیمی بودند.

حضور نیرو های خارجی، رهروان مسعود را به شوق می آورد که از داخل نظام تا گل جغرافیای افغانستان، پی کسب و جاهت سیاسی، فرهنگ سازی کنند. در کابل، به خصوص در جا هایی که حاکمیت دولتی برقرار است، بنیاد مسعود، همانند ماشین نصب لوحة و شعار عمل می کند. در هر جا، حتی در جوار مقبره ای اعلیٰ حضرت نادر خان شهید، بلبورد کلان مسعود را نسب کرده اند.

چهره ای تنظیمی مسعود با آن همه استناد قوم ستیزی، پرونده ای عظیم خیانت ملی (پیمان جبل السراج و ختنی کردن طرح صلح سازمان ملل) و از عاملان اصلی ویرانی کابل، عنصر ماندگار تاریخ ما نیست. آفتاب سوزان موسم گرما، در حقیقت داغ این سرزمین، بلبورد های زیادی را از رنگ اندخته، اما اراده ای مردم، و جاهتی را طرد می کند که تاریخ های سُست آن با نیرو های خارجی، گره خورده است.

تصویر مسعود در حصار هوداران حزب اسلامی، به معنی تداوم رقابت هایی نیز است که حامیان او بسیار کوشیدند یک سوی دیگر واقعیت های افغانستان، کتمان شود.

دیگر با هیچ توجیهی، قامت خمیده ای یک تجربه ای تلخ را راست نمی توانند. ملی، کلمه ای بی معنی قاموس رهروان مسعود است. آنان در شانس طلایی دیگر (تحمیل از سوی خارجی) نتوانستند ممثل واقعیت هایی شوند که تنها در گرو هویت ملی، می توانست زمان تاریخ جعلی مسعود در جاده ها و چهارراه ها را بیشتر سازد.

امروزه هرچه از آدرس مسعود، طرح می شود، به معنی نفی هویت، گستاخیا و هتك حرمت تاریخی ماست. آنان احترام نگذاشتند تا حداقل در سایه‌ی آن، منفور نشوند.

موضوع مسعود، نقطه‌ی نیرنگی شده است. این چهره، دیگر جاذبه ندارد. محور او به نام قهرمان ملی در جغرافیای متکثر اقوام و اندیشه‌ها، کسی را متعدد نمی سازد. بحث ملی با رهروان مسعود، جزو مفردات گویا فاسیزم قبله شمرده می شود. ملی گرایی برای رهروان مسعود، استحاله در جامعه‌ای شمرده می شود که با زور خارجی می کوشند با انحصار قدرت و طرد تاریخ و حضور دیگران، به راحتی استفاده کنند. این جزیره‌ی فساد با نمایش فقر فرهنگی دهقانی/دهگانی در مزابل اجتماع ما، خیلی زود حاشیه‌ی می شود.

قهرمان به اصطلاح ملی، قهرمان محصور شده است. واقعیت‌های فراگیر اقوام، احزاب، جناح‌ها و ملت، جا‌های خالی سوء استفاده را پُر می کنند. قهرمانی که قهرمان یک مردم و یک منطقه شده است، نسخه‌ی مورد نیاز مردم ما نیست.

قهرمان محصور در واقعیت‌های مردمی که می بینند قبول و جاهت او با طرد گُل ارزش‌های افغانی توأم می شود و پذیرش تاریخی اش، چشم پوشی روی جنایاتی است که در چهار دهه حضور تنظیمی گری در افغانستان، در هر جایی که غالب بوده است، فقر، نامنی، نابسامانی، ویرانی و هجرت، خاطرات فراموش ناشدنی مردم مایند که فقط برای تقدس جهاد و ایثار، از بیان آن‌ها ابا ورزیده‌اند.

حصار واقعیت‌های تلغی و مردمان ناراضی، مکتبخانه‌ی مسعود را دربر گرفته‌اند. در این مکتب از بیانات او (توهین به پشتوان‌ها و

اوزبیکان) تا ادبیات هتاک، هرزه و بازاری او باشی که از برچسب های «ما افغان نیستیم!» تا خر-آسان بازی های لاشوری، همه و همه را برای بقای ناالهانی انجام می دهند که دولت را برای بی کفايتی از پا اندخته اند.

مردم ما، عطای مسعودیزم را به لقای رهروانش می بخشنند. در این مکتب شر و شور که هرگاه بروز شود، کلمه‌ی ملی، نهایت خفتی را عمل می کند که در تضاد ظاهر و باطن، به درستی که از درک عاملان فقر فرهنگی خارج است.

جای مسعود در تاریخ ما، همانند تابلو ها و بلبورد های روی جاده هاست که با آفتاب زده گئی ها زود پاک می شوند.

شرح تصویر:

گردهم آیی حامیان انجنیر حکمتیار در استدیوم کابل و بلبورد قهرمان محصور!



- قهرمان ملی کیست؟!

هر چند بحران مداوم، حضور ما در قافله‌ی تمدن را در دورنما قرار می‌دهد و سال‌هاست که مسیر پیمایش برای پیوستن به رفاه و آرامش، ناهموار است، اما این، باعث نمی‌شود امید مردمان این سرزمین برای آسایشی که قبل از بحران داشتند، به یاد و خاطره مبدل شود.

دلایل زیادی مستند، مصور و تاریخی شده‌اند که چرا سرعت ما برای پیوستن و همراهی با قافله‌ی تمدن کند می‌شود و در شتاب رسیدن به آن، نا‌آشنایانی را می‌مانیم که تازه و قتی رسیدند باید بدانند شیوه‌ی رفتار چیست؟

چهل سال ناکامی‌ها، نا‌آرامی‌ها و شکست‌های واضح، هر چند در گرو تعلقات گروهک‌ها، توجیه حضور و حماسه می‌شوند، اما اعتراف به این حقیقت که پس از ۷ ثور، همواره بازنشده بوده‌ایم، در جایی به درستی انگشت تایید می‌نمایاند که مسئله‌ی ملی‌ما، حاشیه‌یی شده است.

در کشوری که در ۱۷ سال اخیر برای تمام مشترکات ملت، خط و مرز تعیین کردند و از این حیث، در جغرافیای فکری ما با مدعیات گروهک‌های انحصار طلب و فزون خوا، رسمیت دلخواسته‌های بیگانه گان را تایید می‌کنند، از مهمترین این وقاحت‌ها، طرد محور‌هایی است که به نام فرهنگ ملی، افراد ملی و شخصیت‌های ملی، نقطه‌های وصل مردم برای یکجایی و کلیت ملت بودند و استند.

اگر بانیان، شیفته گان و دلباخته گان این کشور که در میان شان کسی همانند شاه امان الله، برای آسایش ملت، بر خود و قضاوت

تاریخی رحم نکرد که پاداش ایثار او، یادگاران ده سال افغانستان مسیر خوشبختی های مردم، هرچند کاستی و اشتباه دارد، نفی می شود، پذیرش این واقعیت که نارسايی های زعامتش در قبول اين اندیشه کمک می کند تا در نوادر تاریخ، مردی که می توانست از منظر قهر و توسل به زور نیز شانس ابقا یابد، زمانی از صحنه ای سیاسی افغانستان، دور می شود که قبول این حقیقت، او را مجاب می کرد ملت ناراض اند.

در کشاکش و هیاهوی ظاهرنمايی و بازار دروغ که از ۷ ثور، باز کرده اند، انواع گرایش های مذموم قومی با برجسته نمایی هویت های تعصب که در زمان کسب مشروعيت سیاسی، ملی می شوند، بی خبر از این اند که تاریخ مستند چهار دهه در برابر چشمان ما قرار دارد.

محاسبه ای تظاهر، قوماندانی از یک منطقه ای کوچک پهناي افغانستان است که سهم وی را حتی در حاکمیت ملا ربانی، بیش از ۵ درصد مساوی نمی کنند. او با دوسیه ای از عظیم ترین مسؤولیت های تاریخی برای بی ثباتی ها (اتحاد با شوروی)، «یمان جبل السراج»، انحصار قدرت در کابل و نقش عظیم در ویرانی پایتخت که از شمار کار های روتنی او، نظارت بر پرتاب راکت های کور بالای غرب و جنوب کابل بود، شناخته می شود.

در واقع تجربه ای سیاسی حضور کهتران، بدترین حاکمیت تاریخ معاصر بود که به حق سقاوی دوم، شمرده می شود. سوگمندانه آنان را در یک اجماع نمایشی در حضور یگانه و در ندانم کاري های چند تکنوکرات بی خبر و بی تفاوت، مُهر ملی می زند و در سوی دیگر، در کشوری که مظاهر تمدن و بنیان حاکمیت های آن

از آن احمدشاه ها و امان الله هاست، بزرگانی مخدوش شوند که روزی فرزندی از فرزندان صدیق آن(شاه امان الله) به سریر قدرت پشت کرد. او با این قهرمانی، در جایی می ایستاد که فرزندان ناخلاف تا زمانی که از گوشمالی طالبان، فراری شدند، کابل را به ویرانه ای مبدل کردند که تا سرحد تجزیه، آن قدر سنده، مدرک و دلیل بگذارند که اگر در هفت پشت ما، کسی زنده بماند، بی وجودان می ماند که پذیرد تاریخ سقاوی در افغانستان، خوب بوده است.

وفرت کار فرهنگی و رسانه یی سغازاده گان و ستمی ستایان ۱۷ سال اخیر، در مقاطع بسیار، گند و تعفنی زاده اند که اگر تنها بر نشرات بنیاد مسعود و رسانه های پیوسته به آن ها بنگریم، نفی ارزش ها با قلم فرسایی و عدم تایید ملت و تضعیف جامعه باشد افتراق فکری که گویا چیزی به نام ملت افغان وجود ندارد، قولی از بزرگان ما را به یاد می آورد:

«اینان، عجب مردمی اند! متن ایدیالوژی های انحرافی شان علیه نفع کلیت و ملت این سرزمین است، اما یادشان می رود، اگر ملت نیست، این قهرمان ملی، چه صیغه ای است؟»

در سپیده ی سحر امروز، مانند مکرات تراژیدی متداوم، باز هم دچار آن تخمه ی نسل فراریان بخارایی(پدرام) با قضاوی رو به رو شدیم. در حالی که از خطاب پدر لعنت بر شاه امان الله(در یک کلپ صوتی در یوتیوب) هزاران لعنت ما بر هفت پشتیش را دارد، با استناد به شرمگاه ستمی گری در موضع دفاع از یک قوماندان در واقع منطقه یی، شاه امان الله را مُرده ای دانسته بود که در روپی خانه های ایتالیا، از ترس فرار واقعیت های افغانستان می میرد، اما یادش می رود که خودش با کدام دست آویز(گرایش به فحشا و

ترویج همجنس گرایی در افغانستان) مجوز زنده گی در اروپا را به دست آورده است.

آزره گی ما در پاسخ به این بی شرمی ها، اگر گاهی واکنش تندری شود، بیشتر متوجه کسانی است که باید بدانند، اگر مقایسه‌ی شاه امان الله و مسعود، تضاد خیر و شر افغانستان را می‌سازد، پله‌ی حقیقت زمانی به نفع امان افغان، سنگینی می‌کند که عقب او، هرچند مردمان ناراض ایستادند، اما دیری نپایید که زود مفهوم شدند پس از مرگ، ضایعه اش در دل ملت، جراحت بزرگ است. در یک دهه‌ی پسین، هویت‌ها، ارزش‌ها و مشروعیت‌های کاذبی باطل و حذف می‌شوند که می‌بینیم واکنش مردم به بحران چهل ساله و دست اندکاران آن، بحث انتقاد و اعتراض را گسترده‌اند.

این که رسمیات دولتی با توافق چند همتبار معامله گر ما، مهر و تایید می‌کنند، نمی‌توانند به عمقی بروند که اگر این مملکت باقی بماند(انشاء الله) شاه امان الله را برای نیت خیر، تامین رفاه و آسایش مردم همواره گرامی می‌دارند، اما کسانی در حاشیه‌ی جهنم چهل ساله، از مذمت، نکوهش، تقيیح، نفرین و دشنام، برکنار نمی‌مانند که تنها تجربه‌ی دو سقاوی آن‌ها در افغانستان، ما را از حقایقی بهره‌مند می‌سازد که وقتی شان شخصیت‌های قبل از هفت ثور را محک می‌زنیم، جزو افتخارات تاریخ می‌شوند.

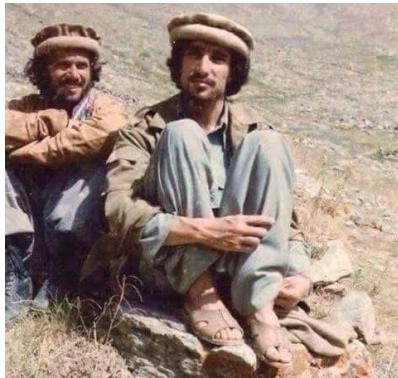
اگر بانیان، مصلحان و کسانی که حداقل سال‌ها پس از فنای آنان، در این کشور دیوان و دفتر، شهر و خانه، زنده گی و سامان داشتیم، فقط به این بهانه بد اند که از تبار سقاوی نیستند، چه گونه از عذابی در امان بمانیم که وجودان ما حکم می‌کند هرگز و نباید

بر کارنامه‌ی افراد و اشخاصی دل خوش کرد که تاریخ مصور آنان، سیمای ویرانگری است و قهرمانان این زمینه‌ی سقاوی-ستمی، کسانی اند که چند روز در کنار شاهراه سالنگ، کاروان‌های تیل را حریق می‌کردند و در بزرگ‌گ نمایی این آتش، به اصطلاح هفت حمله‌ی بزرگ روسی، تاریخ جهاد افغانان علیه روسان را خلاصه می‌سازند.

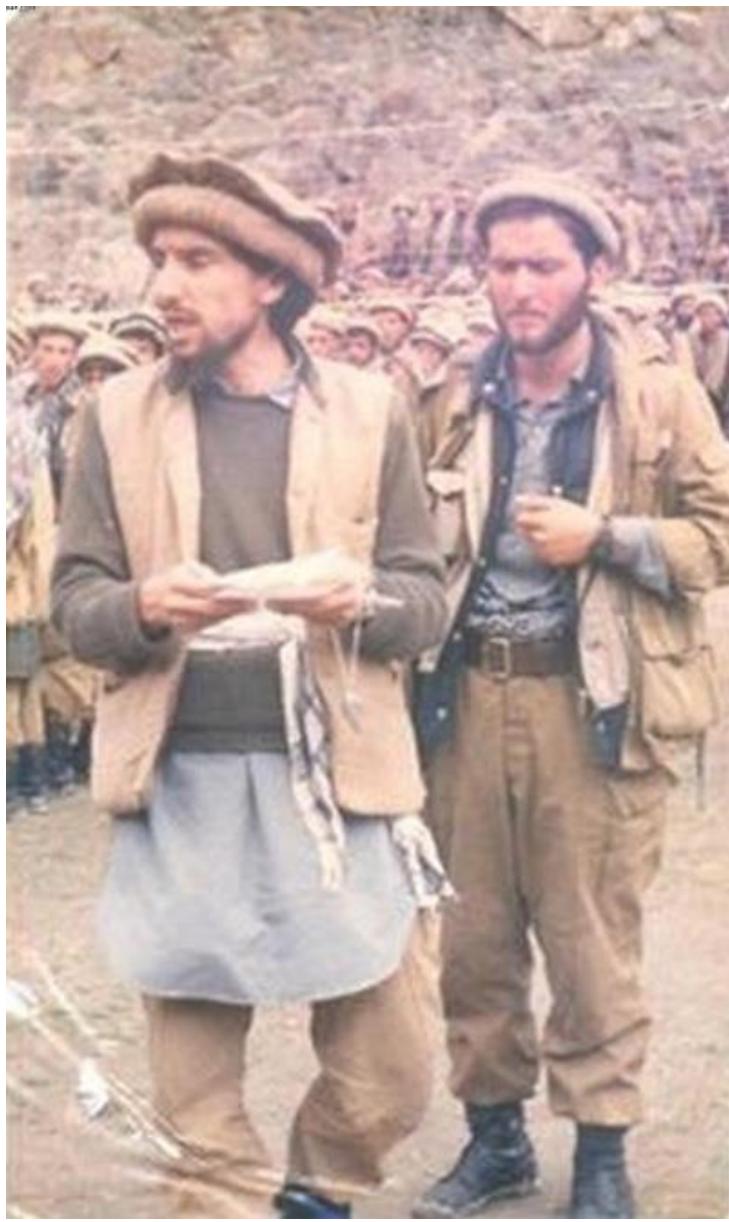
مجریان حاکمیت ننگین ملا ربانی، حامیان سقاوی و رهروان اندیشه‌ی ستمی، بدتر از بدترین کسانی اند که در سلسله‌ی حاکمیت‌های تاریخ افغانستان می‌شناسیم و دال آن را در هزاران سند، برای آن روز «بادایی» گذاشته ایم که قضاوت تاریخ در محکمه‌ی عدل مردمان زیان رسیده، جبران خساره کند.

اگر برای ناگزیری‌های سلامت این کشور، حفظ ظاهر می‌کنیم و کسانی قهرمان ملی دارند که کسب مشروعیت سیاسی شان در این گرو است، به این معنی نیست که دیگر در برابر دهن گنده‌گی‌ها خاموش بمانیم و نگویم آن چه به خاطر رعایت احتیاط مضر، هنوز نمی‌گوییم.

در چهل سال اخیر، موضوعاتی که ملت بر آن‌ها اتفاق نظر دارند، عبارت اند از: نبود محور ملی، قهرمان ملی و زعیم ملی.



مصطفی عمرزی



- کارشناسان تنظیمی

قبول استعفای عطا محمد نور، نه فقط سوژه‌ی نو خبری بود، بل تبصره‌ها، واکنش‌ها و تعابیری را در پی داشت که یکی هم ویژه‌ی طیف خودشان است. استفاده از ادبیات هراس در کشوری که مرگ سایه افگنده، اگر عادی نباشد، احساس معمولیست که زود فراموش می‌کنند؛ اما ترسیم این هول، برای راحت‌طلبانی که به نام مجریان بی‌طرف از هجرت غرب آمدند، می‌توانست تهدید بالقوه‌ای باشد که هنوز هم تحت تاثیر آن، باج و امتیاز می‌دهند. اسماعیل خان، معروف به تورن اسماعیل، در مصاحبه‌ای ضمن حمایت از عطا محمد نور، از آخرین چربی ادبیات هراس استفاده کرد. او از تجزیه و هرج و مرج صحبت کرده بود.

در این شکی وجود ندارد که جریان‌های تنظیمی با تجربید از مردم، به جزایری می‌مانند که با حصارهایی از کانکریت و صد‌ها نگهبان مسلح، مردم را به یاد سنگرهای مواضعی بیاندازند که از همانجاها معرفی شده بودند. طیف استفاده جو در راحت‌طلبی‌های قدرت، عملاً به ظرفیت‌های غیر کارآمدی مبدل شده‌اند که استفاده از آن‌ها در سیستم، فقط آلودن دولت و حکومت بود.

با شنیدن مصاحبه‌ی تورن اسماعیل، فکر کردم حتی روی تقسیم خوراکه‌ی پیزا نیز چنین تصمیمی نمی‌گیرند. این خوردنی، پس از آماده‌شدن، مراحلی دارد که با استفاده از کارد و پنجه، بالآخره تجزیه و خورده می‌شود.

واقعیت‌های جامعه‌ی افغانی، بافت پیچیده‌ی قومی و هراس از تجربید، فقط کسانی را بیدار نمی‌کنند که در حلقات گروهک‌های افراطی یا زیر نام خودی پنهان می‌شوند یا به نام بیگانه بازی

می کنند. در واقع فرط ادبیات کاربردی تهدید که از واژه گان تجزیه یا گستاخ است، رنگین شده باشد، بیشتر به تاثیر میکروبی می ماند که با مزاحمت بسیار، بالاخره خود باعث وقایه می شود. در این سرزمین، بهترین نسخه های مالکیت، نه تاریخ است، نه کتبیه ها، نه زبان و نه ادعا، بل بهترین اسناد مالکیت، گورستان های آبایی و اجدادی اند.

پذیرش این حقیقت که زمینه‌ی مدنی ۱۶ سال اخیر، خود در ایجاد تفکر ضد ارجاع، کمک کرده، ضرورت نفی گروه هایی را اهم می سازد که حداقل توجه نمی کنند عمر نوح ندارند.

بقایای جنگ سرد در جنگ گرم کنونی آب می شوند و نسل نو در تنابع فرهنگی و فکری، به مجموعه ای نظر می کنند که در تمام تفاسیر افغانی، خر-آسانی و غیره اش، این جا مجموعه ای غیر قابل تجزیه‌ی همین مردمان می شود.

در ک نسل کنونی که در سهولت های تکنیکی در صفحات اجتماعی روسای جمهور جهان کامنت می گذارند و جواب می گیرند، اگر در مشغله‌ی جنگ تحملی، ناراض نشوند، بلندتر از آن بی شوری است که فکر می کند تغییر نام یا توهمند گستاخ است.

فکر کنم تبصره بر خز عبالت عوامل رو سیاه، کمک به جاهلانی است که ادعای پوچ می کنند، اما در این فرصت ها، بیان و نگارش استحاله‌ی حقیقت رونما می شود. در واقع پذیرش این که «اگر آسیاب بابه هم باشد، به نوبت است»، به تغییر صفحاتی رسیده که فرزندان آن آسیاب بان منتظر اند خواسته ها و آرمان

های آنان در زمینه ای حل شود که بسیار با روزگار جهاد و به اصطلاح مقاومت، فاصله دارد.

در یکی از کتاب های استاد یون، قصه ای از اوصاف قوماندانان جهادی را خوانده بودم. شرح دری افغانی آن، بار دیگر به بیان مزاح و خنده می رسد.

استاد آورده بود که در زمان جهاد، روی عوامل مختلف، هر کس و هر آدرس پس از شهرت، از همان انتساب، سود می بُرده است. پیشہ وری با شغل پنچرمن، کارگر، دهقان، ملا یا معلم، به جهه می رود و اگر به شهرت می رسد، در واقع شغل قبلی اش، تخلصی بود که با چهره‌ی سیاسی زاده می شد.

یکی از قوماندانان مشهور انجنیر حکمتیار، حاجی سرکاتب بود. این شخص پس از انحصار کامل گروهک های جهادی، از لقب اعزازی سترجنرالی بهره مند می شود. بنا بر این، سابقه‌ی قبلی+ شهرت فعلی، او را در زمان حال و ماضی معرفی می کردند: سترجنرال سرکاتب. وظیفه‌ی قبلی او به نام سرکاتب، در مراتب اداری افغانستان معلوم است. شهرت سترجنرال سرکاتب، اگر در شهرت جهادی غیر عادی نباشد، با تعریف وظیفه‌ی یک سرکاتب با وظیفه‌ی یک سترجنرال، به این معنی نیز می باشد که گویا یک سترجنرال، سرکاتب شده باشد. این طنز ها، تصادف روزگار نبودند، بل واقعیت های تلخی بودند که مردم را اسیر می کردند.

اسماعیل خان نیز با لقب تورن اسماعیل به تجارت جهاد، داخل می شود. این شخص با وابسته گی های منطقه‌یی، امارتی به نام حوزه‌ی جنوب غرب بهم زده بود که با لطف الهی (تحریک طالبان) نیست می شود.

شهرت تورن اسماعیل که افسری با این درجه در اردوی قبل از هفت ثور بود، با شهرت جهادی، او را نیز به کمیدی سترجنرالی سرکاتب می‌رساند.

لقب اعزای سترجنرال به تورن اسماعیل، اهداء می‌شود. به قول استاد یون، جالب است که در تمام حکومت ربانی و حتی سال‌ها پس از آن، او را به نام «سترجنرال تورن اسماعیل» می‌خوانندند. درجه‌ی تورن و سترجنرال در سلسله مراتب اردوی افغانستان، کاملاً معلوم‌اند. حالا اگر جناب تورن اسماعیل، تورن(متهم) می‌شود که از قافله عقب مانده، به ما ربطی ندارد. او اگر بسیار هوشیار نیز باشد، در روز گارما، عمر عوامل بحران، تازه اگر زنده بماند، به کمر خمیده و چشمان ضعیف هم نمی‌رسد. مکروب‌های جنگ سرد، آن قدر مواد کیمیاوی دارند که سرپا بروند(به معنی قربانی گرفتن).

استفاده از ادبیات سنتی برای کارشناسان تنظیمی، تضاد و تناقضی است که کمتر از شهرت تورن و سترجنرال نمی‌شود. بحث دفاع از افغانستان، نوامیس ملی و مردم، هیچ فایده‌ای ندارد، اگر با قبول تمامیت ارضی، وحدت ملی، مصالح اجتماعی و تحمل زیان به نفع مردم نباشد.

کارشناسان تنظیمی، اگر ناراحت‌اند، فرهنگ لغت ارجاع و فساد، مشکل ندارد. حداقل از دست آویزی استفاده کنید که باعث شرم نشود. سال‌ها به نام مردم و مملکت خوردند و مشهور شدند، اما حالا همان مردم و مملکت، فدای بازی‌های کودکانه‌ی کسانی می‌شوند که از درک شرایط و شعور جمعی عاجز‌اند.

خلاصه در محدوده‌ی حاکمیت کنونی که مسئله‌ی جنگ را ارگان‌های امنیتی، حل می‌کنند، دولت در چهارچوب قوای مقننه، اجرائیه و قضائیه تعریف می‌شود و نسل نو در زمینه‌ی مدنی رشد می‌کند، با وجود جنگ و تحمل بحران، ذهنیت توده‌های نو که در مدیریت استحاله‌ی شوند، نوع برداشت از پیرامون را متفاوت می‌سازد.

شاید گروه‌های سیزه‌جو، ادبیات کاربردی تندرست دارند، اما این نوع برداشت، با افاده‌ی عوامل پیشین بحران از تنازع، فرق می‌کند؛ زیرا تاکید آنان با یافته‌های نو و پیشینه، با منشای جهادی و قرائت دینی از تضاد، به محدوده‌های خورد و بزرگ می‌رسد. طرح ادبیات سخیف گسست از دهان مدعیان دفاع از تمامیت ارضی و مردم، بیش از همه ریشخندی به انبوه موهای ریش‌های بلند بود(جهادی) که تحت تاثیر ۱۶ سال اخیر، حتی این‌ها نیز اجازه نیافتند جهادی بمانند. به تصاویر قبلی(جهادی) ستر جنral های «تورن» توجه کنید!



- لاش تنظیمی

انحراف مشهود سیاسی که از آغاز سالیان جهاد در جبهات جمعیت و شورای نظار، رونما شد، بسیاری از ناظران داخلی را متوجه کرده بود که مسئله‌ی ملی، تحریف می‌شود، اما داغ بودن سنگرهای الله و اکبر و تعمیم بنیادگرایی دینی، مانع می‌شدند چهره‌هایی شناخته شوند که بعد ها بروز شدند.

توجیه حضور بیگانه، جهادی را زیر سوال می‌بُرد که در زمان پیمان با شوروی نیز کسی بسیار باور نداشت. انحصار قدرت، مدعای عدالت اجتماعی را مسخره می‌کند، زیرا مردم ما حکومت قومی ربانی و مسعود را فراموش نکرده اند، اما مشارکت ملی به معنی خورد و خوراک، بی معنی تراست.

انفجار اطلاع رسانی کتاب «سنگ‌های آسمانی»، این قلم را واداشت جهت حقانیت مدعای خویش، سند بیاورد. درز های خلوت‌های ضد اسلامی و ضد ملی گروهکی که از جهاد و مقاومت تغذیه می‌کند، زود افراد و اشخاصی را رسوا ساختند که در جغرافیای غیر متمرکز قومی، در ولایت عطا، شعار‌های شعویه را بیرون کردند (تشتت قومی) و در محور کابل با تفسیر‌های نو، می‌کوشند اجتماع تباری آنان زیر پوست ده ها قوم و واقعیت افغانی، اما به نام متكلّم زبان، مسلمان و وطندار استفاده کنند.

اراجیف ساخته و پرداخته‌ی «جمعیت فکر نو»، حتی علمای جل زده‌ای را خشمگین کردند که به جمع او باش تنظیمی، پیوسته بودند. طرد ارزش‌های اسلامی به نام روشنگری، مار آستینی بود که به نام جهاد و مقاومت، ذخیره می‌کردند.

در واقع حضور خارجی و تحمیل عناصر ناباب در نظام، به منظور حفظ منافع استراتیژیک، دلگرمی جناح هایی شده است که در چهل سال اخیر، همواره در فرصت هجوم بیگانه، سوء استفاده می کنند. طرز برداشت این گروه ها از مشارکت ملی، به هیچ سنخت شایسته سalarی پابند نیست.

توضیحات جاهلانه‌ی حفیظ منصور در تلویزیون طلوع که «حق و حقت»، ما را متعجب ساختند که برداشت آن‌ها از حکومتداری به چه حدی سقوط کرده است. چنین برداشتی از حکومت، شبیه خوراکی می‌ماند که به نسبت افراد، توزیع و خورده می‌شود. این انگل‌ها که فقط به زور بیگانه تحمیل شده‌اند و حیات و ممات شان وابسته به حضور خارجی‌اند، با ساخت ادبیات گستالت و تهدید، اما نمی‌دانند که حصار‌های سمتی اطراف خانه‌های شان و تردد موش‌وار به مناطق قوم و قبیله، کسی را غافل نمی‌سازند. در حالی که با اجحاف گسترده در برابر تنوع قومی افغانستان، ۵۰ درصد حکومت را با بی کفایتی انحصار کرده‌اند، در مجتمع رسانه‌یی، فرهنگ‌می‌سازند که شبیه فلم‌های سینمایی، سرایا وهم و تخیل را منتقل می‌کند.

در جریان انتخابات پارلمانی نیز شعار‌های نفرت انگیز که محتوای غیر اسلامی آن‌ها با گرایش‌های قومی، مشهود بودند، جناح طرفدار جهاد و مقاومت را بی‌حیثیت می‌ساختند. در چنین جوی، استفاده از ارزش‌هایی که اسلامی و ملی وانمود می‌شوند، دشوار می‌شود.

جمعیت فکر نو(جمعیتی، شورای نظاری و ستمی) با تحریف اسلام، وارد فاز شعویه شده است. حامیان این گروه، بدون درک نزاکت‌های اجتماعی، قدرت در کشور را خوراکه می‌پندارند.

این تفکر که بدون شک به انزوای اجتماعی منجر می‌شود، تا سالیانی که با حاکمیت مرکزی نفی شوند، ما را در گرو معضلاتی قرار می‌دهد که از رهگذر تقسیم قدرت، کارکرد دولتی پایین بماند.

فکر کنید بر اساس طرح «حق و حقت» (از شعار های عبدالحفيظ منصور) توقع ما از کار دولت، به چه حد، سقوط می کند؟ این که برداشت حقوقی با چنین حد تنزل، چه معنی می دهد، نیازمند تحلیل پیچیده نیست؛ زیرا در یک جامعه‌ی کثیر القومی، توزیع قدرت دولت از رهگذر انحصار گروهی، چنانی که حالا یک اقلیت قومی را در راس آورده، نه فقط مشکل زاست، بل برداشت توزیعی از قدرت که «حق و حقت»، دولت یا مجموعه‌ی در بر گیرنده‌ی میکانیسم مدیریت را ضعیف می کند.

نمی دانم طرح هایی که سهمیه‌ی قومی را به حد مصرف خصوصی می رسانند، نام جدید سیستم فدرالی اند یا این که با چنین مدعای، پی ساخت و سازی می باشند که با دست بالای خود شان، استفاده از منابع دولتی را منحصر می سازد.

مشارکت سیاسی اگر به مفاهیم واحد قایل نباشد، امکان ندارد با طرح هایی که در همه جای آن ها، هویت های قومی درج شوند، به جایی برسد. با وجود آزادی ها و رسمیت هویت ها در جنب هویت ملی، سوژه سازی از مدرک نفرت قومی، دلیل دیگر است که مخالفان داخلی در آستانه‌ی سقوط کامل، قرار دارند.

پوشیده نیست که حساسیت طرح موضوعات قومی، باعث جلب مخاطب می شوند، اما برای طرح آن ها منطق لازم است. اوضاع گروه شرپسند به جایی رسیده که تعییر دولت را نیز اشتباه گرفته

اند. شعار «حق و حقت»، حتی در کاسه‌ی شوربای نزار(شورای نزار) باعث اختلاف می‌شود.

مشارکت سیاسی در کشوری که نظام متمرکز دارد و تعییر دولت، دستگاهی است که باید با حضور همه گانی، به مفهوم اجرای نقش شایسته سalarی، موظف به ارائه‌ی خدمات باشد، هرگونه طرح استفاده‌ی خاص را به سُخره می‌گیرد. در نظام‌های فدرالی نیز تشكل دولت با اجزای متنوع، صورت استفاده‌ی انحصاری را نفی می‌کند؛ زیرا دولت به مفهوم گلی، مدیریت خدمات و امکانات است.

با طرح‌های نفرت انگیز که عقب آن‌ها، سوء استفاده‌ی سیاسی موج می‌زند، موج سواری در جامعه‌ی متنوع و متکثر افغانستان، کسی را به ساحل مقصود نمی‌رساند. بهتر است با طرح‌های تافته‌ی جدا باfte که در تمام آن‌ها، انحصار یک گروهک و یک جناح منظور اند، مردم خودشان را منزوی نکنند! همین اکنون نیز بار اضافی و تحمیلی ناشی از یک اقلیت قومی، روی دوش گل ملت، سنگینی می‌کند. فزون خواهی بیش از حد برای یک جناح و یک بخش که فقط با حضور خارجی، بزرگ نمایی می‌شود با غیاب خارجی، افت هولناک دارد. در زمینه‌ی این افت، مردم به کسانی مجال نمی‌دهند که سهم آنان را خورده بودند.

در ویدیوی زیر، تعییر مشارکت دولتی را از یک تنظیمی بشنوید و تماشا کنید! عبدالحفيظ منصور، تهدید می‌کند. برای من که شاهد حیات طفیلی و وابسته‌ی اینان به خارجی استم، فرقی نمی‌کند. هموطنانی شاهد باشند که شماری چه گونه با ساخت ادبیات سخیف، متساقنه تعدادی از تکنوقراتان را فریفته اند تا در سایه‌ی توهمندان فکر کنند هر چه می‌باشد، راست است. همین فشار‌ها و

فرهنگ سازی ها بودند که دولت های قبلی را در گرو تنظیم های فاسد، بی کفایت، ضعیف و ناتوان قرار می دادند؛ زیرا مسوولان آن ها هر گز فکر نکرده اند و نمی کنند اگر نیرو های بین المللی بودند، اینان کجا بودند؟
ویدیوی «حتم - حق»:

<https://www.facebook.com/Educatefirstafg/videos/2150873371891191/>



- مجریان فرهنگ فساد

از بدشانسی مردم ما، در طول حاکمیت حامد کرزی، ارتعاب به وسیله‌ی تبلیغات و ادبیات هشدار، آن دسته از مسؤولان حکومت را هراسان می‌کرد که تنظیمی نبودند.

جبهه‌ی مخالف طالبان که با پایگاه مرکزی در تاجکستان، عمر ارجاع دوم را پایان بخشیده بود، دوباره در مرکز افغانستان تحمیل می‌شود. باید اعتراف کنیم که حجم ادبیات گفتاری و نوشتاری مورد استفاده‌ی حامیان ارجاع دوم، افزون بر منشی هفتاد من کاغذ توهین، آن قدر کارساز بوده که در گُل حاکمیت کرزی، کمتر کسی به خودش زحمت داده بود عواملی را دست بالا تلقی نکند که عمر و بقای شان وابسته به حضور نیروهای نظامی جامعه‌ی جهانی است.

نیروهای به اصطلاح جبهه‌ی مقاومت، فقط تا چهار آسیاب رفند، اما این هبوط را باشد تبلیغاتی که بیشتر حامد کرزی و نزدیکان تکنونکرات او را در بر می‌گرفت، به معنی تسخیر گُل کشور وانمود می‌کردند.

خوشبختانه پایه‌های لرزان واقعیت تلخ یک گروهک کوچک منسوب به یک اقلیت قومی، هرگز نتوانستند حقایقی را نگه دارند که با گذشت سالیان اخیر، هر روز روی سر شان خراب می‌شوند. تمام تهدید‌های تجزیه، فدرال، جنگ داخلی و ایجاد هرج و مرج در خموشی هایی استحاله می‌شدند که حالا با درک جمعی از آنان، به این یقین کمک می‌کند که بی ثباتی اجتماعی، بیش از همه، مردمانی را تهدید خواهد کرد که در سطح دولت، بیش از ۵۰ درصد قدرت را انحصار کرده‌اند؛ دوسيه‌های غصب زمین،

حیف و میل میلیارد ها دالر و زنده گی شاهانه با صد ها واحد مسکونی، اما در حصاری گیر می مانند که در قربت آن ها، هزاران ناراض مسلح، روزشماری می کنند تا پس از خروج خارجی، تسویه ی حساب کنند.

افزون بر فساد مدیریتی، همگونی کُل حامیان ارجاع، با این تعجب ضم می شود که این گروه برای آن چه هرگز در شان شان نیست، به گونه ای عمل می کنند که به اصطلاح «خداء، به گدا روز ندهد!» این که طفیل سر چند طفیلی، چه گونه باعث زیان ها و خسارات مالی و جانی شد، در کارنامه ی حکومت حامد کرزی و مولتفان تنظیمی او، داستان دراز دارد، اما حمایت های فرهنگی افراد و اشخاصی که به اصطلاح چیز فهم اند، با طرد کُل اخلاقیات، دامنه ی ارعاب را به ارگ نیز می کشانندند.

نوشته های سخیف، مبتذل، دروغین، جعل تاریخ و یک جانبه، کُل فرآورده های حامیان ارجاع را محرز می کنند. در این میان، نمایاندن چهره ی هولناک تجزیه یا فدرال، از عناصر اثرگذار روی تم کرزی محسوب می شود.

استاد یون در صحبتی یادآوری کرده بود که کرزی با ارعاب تبلیغات تنظیمی ها، از تجزیه و فدرال به تشویش است، اما به قول او، اگر آنان واقعاً توان چنین کاری را داشته باشند، منتظر کسی نمی مانند.

تفاوت آشکار میان برداشت های رییس جمهور قبلی و کنونی، وجود دارد. خوشبختانه دکتور غنی می داند که مدعیان تنظیمی، کمتر از آن اند که وقتی احمد ضیاء مسعود را ترخیص داد، بیشتر

از همه خود او را متعجب ساختند که ناچیزتر از آن است که با پنجمین رای، دولت را سبوتاژ می کرد.

دستگاه تبلیغات، دروغ و جعل حامیان ارجاع، شبانه روز کوشیده است از کاه، کوه بسازد. میراث این فرهنگ شعوبی که از نمونه‌ی سامانی آنان نشات می گیرد، تا کنون نیز با یاوه‌های بزرگ، در جغرافیایی سیر می کند که عقب ظواهر زبانی، جای ده ها قوم دیگر، محدوده‌ی فارسی زبان را به کمترین درصد، تقلیل می دهد.

تاریخ سیاه ارجاع با گل قهرمانان و مجریان آن، افزون بر اسناد نوشتاری، واقعیت‌های صوتی و تصویری فراوانی دارد که در میزان عدالت، نیاز به تعابیر را منتفی می کند، اما روشنگری روی اغراض فرهنگی، اهمیت کنشی را بیشتر می سازد که وقتی تعمیم یافت، شکستن سدهای توهمند، دولت مردان را قادر خواهد ساخت با راحتی از کنار عوامل مغرض که مُخل ثبات سیاسی و اجتماعی استند، بگذرند. نویسنده‌ی نوشته‌ی سخیف زیر را می شناسید؟

«با توجه به این واقعیت و خیلی واقعیت‌های دیگر که شرح آنها در این مقاله نمی گنجد، افغانستان با ترکیب فعلی اش ظرفیت یک کشور واحد و با ثبات را ندارد و ادعایی که برای یک پارچه بودن افغانستان و اتحاد اقوام آن صورت می گیرد، یک فریب شیرین بیش نیست.»

«تحولات سیاسی در دنیای معاصر نشان میدهد، که هر گاه کشور هایی با این مشکل مواجه گردیده اند، تجزیه، تنها گزینه‌ء ممکن بوده است که منجر به تامین امنیت و ایجاد ثبات در آن کشورها گردیده است. در تاریخ معاصر از چکوسلواکیا، یوگوسلاویای قدیم و همین گونه از سودان می توان نام برد که به دلیل بحران

داخلی، استعداد و ظرفیت لازم برای یک کشور واحد و با ثبات را نداشتند و سرانجام تجزیه را به عنوان بهترین گزینه انتخاب کردند و به امنیت و ثبات دست یافتند».

سطور بالا، اقتباساتی از یک مقاله‌ی سخيف به نام «تجزیه، بهترین گزینه‌ی صلح و ثبات» اند که در وب سایت های افغان ستيز، آرشيف شده است. نويسنده‌ی آن، فرشته حضرتی، خواهر زن احمد ولی مسعود می باشد. همان زنی که کلپ صوتی اش افشاء شد که چه گونه از آلت تناسلی پدرام، تعریف می کرد.

اگر بخواهیم روی سخافت نوشته‌ی بالا تبصره کنیم، ناگزیر در مکراتی گیر می مانیم که حالا با شرح ماقع حکومت های ارجاعی و نقش منفی اقلیت ها در آن ها، به گستره‌ی گی صورت می گیرند و تقریباً دوسيه‌ی افتخارات کذابی مرتعان را مختومه کرده اند.

یک پهلوی دیگر اقتباساتی که از فرشته حضرتی آوردم، ترند ارعب تبلیغاتی است. با چنین فساد سیاسی، عوامل تنظیمی را کمک کرده اند در زمان اعمال قانون و منطق اصلاحات، عقب یاوه هایی پنهان شوند که به جای واقعیت های اجتماعی، دنبال فریتن اند تا از طریق حساسیت های بالای آن، اغماض بر خیانت ها را تداوم بخشند.

شاید یک سال از حبس صاحب نظر مرادی، گذشته باشد. این نمونه که در تخلیقات یک جانبه، کمتر از آن سیاه سر نیست، با فساد مالی، زندانی است. نمونه‌ی شجاع الدین خر-آسانی با فساد جنسی، هنوز که هنوز است از اخبار شرم آور به شمار می رود. بالاخره خانمی نیز رسوا شد که برای فساد سیاسی، اوقات زیادی

را ضایع کرده است تا همتباران تنظیمی شان را جسارت ببخشد
تکنوکراتان را بترسانند.

اخبار فساد اجتماعی با اخذ هزاران دالر و دعوت نامه برای افرادی در سویدن، منوط به چند مثالی نیست که وضاحت می بخشند گل حامیان ارجاع در هر طیف و سطحی که استند، با سیاسی شدن های هار، بهتر است در برآزندگی ها و شایسته گی هایی تحلیل بروند که در لابلای فقر تاریخی و فرهنگی، در توهم کتب جعلی، اما بدون درک اوضاع زار کنونی خود که خیلی تاریخ عمیق دارد، خیال کرده اند «از عالم و آدم برتر اند!»(شعار معروف شوونیستان و فاشیستان تاجک)

بلی، عبارت فوق، عین آن چه می باشد که از عقب مانده ترین هویت های قومی منطقه(دهقان / دهگان) ساطع می شود. بنا بر این بهتر است در میزان عمل، محک زده شوند. آنان، چه سیاسی و چه فرهنگی، «یکی بدتر از دیگر اند».

شرح تصویر:

فرشته حضرتی، از حامیان ارجاع تنظیمی که با دین تظاهر می کنند.



مصطفی عمرزی

- معنی این صیغه را نیز فهمیدیم!

به هزار نام و عنوان کوشیدند خط تجربید، طولانی شود. بنا بر این، تنوع سوژه های تشتت، گستالت و انحصار، توجیهات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یافته است.

در نوشتار «که این طور؟»، روی اصلیت و کیله ای روشی انداخته بودم که با رویت «هات»(hot) بیشتر جلوه می کند. استفاده از این عنصر، نمونه ای دیگری را نیز به موفقیت رسانده بود که در نخستین شورای ملی زمان کرزی، بعداً که به روشی رسانه بی شد، جوانان مجرد را نومید ساخته بود که از مهارت های فتوشاپ، استفاده کرده است.

در یک پیامک سخیف ویدیویی، و کیله ای هات(ناهید فرید) با قرائت از روی یک متن نوشته شده، بالاخره به نتیجه می رسد که خاک ولایت شان «کیمیاست»!!! قبل از این که حس ناراحتی جلو بیافتد، ناگهان خنده ام گرفت. فکر کردم در طول تاریخ، چه سطحی از زمین، با آلوهه گی های انسانی، پوشیده شده باشد؟ میزان رسوب تاریخی آن، چه مقدار از زمین های را شامل می شود؟ آیا کود انسانی، اثرات طولانی مدت دارد؟ به «خاک کیمیا»ی و کیله اندیشیدم و کمی نگران شدم. اگر بپذیریم که گذشته ای مدنی، ساحات فراوان کود انسانی را در بر گرفته، بنا بر این، خاک کیمیا، خطرات کود انسانی را نیز باید نگه داشته باشد؟ اگر روی عصیت های پوچ قومی، منطقه بی و زبانی توجیه کنیم، یقیناً که از اثرات کود انسانی، خاک کیمیا، خاک فنا نیز می شود.

مجموعه‌ای از طرفداران تورن اسماعیل با پرچم‌های حزبی در جاده‌های شهر هرات، راه افتیده بودند. با طی طریق آنان در شهر، رمز روزی رونمایی شد که نمی‌دانستیم.

این صیغه (روز هرات) را با همان حربه‌ی معمولی و از کار رفته‌ی قبلی، تهیه کرده بودند. ۲۵ حمل، روز فتح هرات از سوی امیر اسماعیل! این شخص، قبل از آن که از نزد طالبان، فرار کند، وظیفه گرفته بود با موقعه در مساجد، مردم را از نحوست حاکمیت تنظیمی آگاه بسازد.

روایت‌های زیادی وجود دارند که طالبان، او را به مساجد می‌برند و تورن اسماعیل، با کمال رضایت، وعظ می‌کرد. آخرین ساز او که بعداً ثابت شد از توان یک آدمک معمولی تنظیمی، بیرون است، تداعی کرد که چرا طالبان، با وجود این که با عداوت تنظیمی‌ها، سنگینی فزون تقابل با جامعه‌ی جهانی را تحمل کرده‌اند، از پیشنهاد تورن اسماعیل، استقبال کردند.

افرادی سوار بر اسبان با شعار‌های میان‌تهی و کلیشه‌ی در برابر مردمی رژه می‌رفتند که می‌دانند بهتر بود، برای ادای شکران، به قرارگاه‌های سربازان امریکایی یا سفارت امریکا در کابل، مراجعه می‌کردند.

من، تمام جریان سقوط، فرار و بازگشت تنظیمیان را به یاد دارم. وقتی نیرو‌های خشن طالبان، همه جا را مفت و مجانی رها کردند، شمايل تنظیمیانی که جای خالی آنان را به نام مناطق مفتوحه می‌گرفتند، خیلی با افرادی تفاوت داشت که پس از سقوط ریاست جمهوری شهید داکتر نجیب الله، وحشیانه داخل کابل شدند و با ذهنیت‌های مدرسه‌ی، طوری با مردم برخورد می‌کردند که گویی لشکریان مسلمان، یک شهر کافر را اشغال کرده باشند.

باور های تاریک و قرون وسطایی که از طریق مدارس دینی به جریان ملی - اسلامی جهاد افغانان، تزریق می شدند، در فاجعه‌ی ایجاد جنبش هایی کمک کردند تا مردم را هزاران مایل از تنظیم‌های مذهبی، دور و متفر بسازند.

بقایای تجربه‌ی پاکستانی احزاب و جناح‌هایی که حالا به نام مجاهدین معروف شده‌اند، تسلسل منطقی با مردم و جهاد افغانان ندارند. بقای آنان در دامن بیگانه، همسایه و از طریق وابسته‌گی، نشان می‌دهد که نیاز‌های تطهیر اجتماعی و سیاسی، از اولویت‌های کلان افغانان به شمار می‌رود.

حامیان تورن اسماعیل، بیشتر در هاله‌ی تبلیغاتی و رسانه‌ی در فضایی بروز می‌کنند که از یک سو، عمر مجموعه‌ی تنظیمی، مشرف به موت است و از سوی دیگر، این مفهوم (مجاهد و تنظیمی) با ساختار‌های کنونی فکری و ذهنی اکثريت افغانان فعال در امور مدنی، سیاسی و اجتماعی در تضاد واقع می‌شود.

اگر جنگ تحمیلی، تداوم نیابد و تداخل عناصر شناخته شده‌ی پاکستانی، بقایای کارخانه‌ی استخبارات پاکستان (تنظیم‌های جهادی) را بهانه ندهند، احساس می‌کنیم از همان روزی که حکومت شهید داکتر نجیب الله، سقوط کرد، باید نماز جنازه‌ی حرکات جهادی و تنظیمی را می‌خواندیم.

بقایای تنظیمی، اما با کارکرد‌های فرهنگی، پی توجیه و نهادینه‌گی تجربه‌ای استند که نه در عرصه‌ی نظامی و نه در عرصه‌ی سیاسی، سازنده بود. مجموعه‌ی پراگنده با استفاده از عظمت و ابهت جهاد افغانی - اسلامی مردم ما، بقای حضور یافتند

و بدتر از همه، انحصارات مدنی شان، چیزی بیش از تحمیل فرهنگ روستا به شهر نبودند.

این که تلاش های مذبوحانه، اکثراً زیر پوست تداوم امتیازاتی صورت می گیرند که حق مسلم مردم افغانستان است، از درک این افاده غافل نمی کند که آنان چه می خواهند؟ اما اگر بايسته‌ی های حیات نو سیاسی و اجتماعی ما، ولو زیر بار جنگ تحمیلی، هنوز از نوک سلاح، مخاطب دارد، ناگزیریم طرز پذیرش عوامل تنابع را از گذشته و حال، تفکیک و مجزا کنیم. شعار های ضد شوروی، مال همان دوران اند!

فکر می کنم صورت های نمادین حرکاتی که به نام «روز»، صیغه می شوند، باید افغانان فعل را اغفال کنند. بیشتر چنین صیغه هایی (روز چنین و چنان) که در آخرین نمونه، کاملاً نو و ناشناخته بود، گونه ای از مرکزگریزی به معنی تجرید است. ساخت سimpl هایی ولایتی در حالی که منطق کثرت گرایی و تمرکز به مفهوم منافع ملی، از اولویت های ما به شمار می رود، با تجلیل از تجرید، شک و گمان ایجاد می کند.

در مفاهیم خاص که منوط به یک منطقه یا جغرافیه، وضع می شوند، آن مشخصاتی که اصل «کجایی» را افضل می سازند، می توانند به گونه ای در مشی جدایی و برداشت های مرکزگریز که کاملاً عمدی، اما زیر چتر فدرال نیز عنوان می شوند، فرهنگ سازی های ماهرانه ای می توانند باشند که با صیغه‌ی چنین و چنان روز، مردم را حول فرع ها در برابر هویت ملی، به حصارکشی های تعصّب، معتقد به «خاک کیمیا» می کنند.

امیدوارم باستان شناسی، راز خاک های آلوده را نیز به سند و مدرک برساند. اختصاص بخش هایی به نام باستان شناسی عناصر

آلاينده‌ی انسانی، ما را در استفاده از خاک‌ها، آگاه تر و مواطن‌تر می‌سازد.

شرح تصاویر:

تورن اسماعیل و حامیانش در شهر هرات.



- ناقصان اتحاد و همدلی آزرده اند؟!

با گسترش نوع چند بعدی وسایل ارتباط جمعی(نت) شاهد موج تازه‌ی هتاکی‌ها، افترا، توهین، ترویج فرهنگ ابتدال و اتهاماتی شدیم که اگر از سویی نمایانگر ستیز خصم‌مانه‌ی دشمنان این ملت بود، از سوی دیگر متن و محتويات فرهنگ‌هایی را معرفی می‌کرد که از تقدس احترام کور‌کورانه، هرگز پی نقد و اصلاح آن‌ها بیرون نشدیم. بگذریم از این که آرشیف‌های ۱۶ سال عدالت با افغانستان و ملت افغان، آن قدر اسناد و مدرک دارند که هرازگاهی در هر محاکمه‌ای که باشد، از وجودان تا حضور خدا(ج) کسانی را شرمنده خواهند ساخت که برای هر نوع کردار زشت، توجیه می‌ساختند.

هتاکی‌ها و بی‌شرمی‌ها در برابر پشتون‌ها، بخش بزرگ همان رویکرد نو بودند که در هرج و مرچ داخلی، در سیاست زده گی فضای کنونی، آن طرف‌هایی را خورد و دون ساختند که در ۴۰ سال اخیر افغانستان، هیچ دست آویزی ندارند ثابت کنند ارزش آن‌ها، چیزی بیش از آن است که با خیانت، تاراج، جنایت و ویرانی مملکت، ارمغان چند دهه یی حضور غیرپشتونی احزاب اقوام دیگر می‌شود.

سنگینی فشار ناشی از قضاوت مردم بر این که حاضل تبارز اجتماعی-حزبی اقلیت‌ها، یک تاوان محض بود، فرزندان بحران را که از این طریق به جا و مکان رسیده‌اند، در موضعی قرار داده تا با تعمیم هتاکی، فرهنگ ابتدال و مدعای برای آن چه هرگز نبوده است(ستم ملی) اذهان ملت را مصروف نگه دارند چنان چه از گذشته‌ی تاریخی، تمدنی و فرهنگی معاصر چیزی نیابند، با انبوه

آن چه به ویژه به آدرس پشتوون های افغانستان، صادر می کنند، مشغله‌ی دایمی مردم ما این باشد که به جای نقد عوامل بحران چهار دهه‌ی اخیر، دزدان، شپشیان، قاتلان و ویران کننده گان مزدور، سرشان به کارنامه‌های کسانی گرم شود که اگر وجودان خویش را به تمامی نیز عاری کنیم، در نوبت های سلطنت و امارت خود، آن قدر دوسیه‌های عمرانی، فرهنگی، مدنی و آزادی دارند که «عاقلان، پی نکته نروند!»

توجه غیر عادی بر وترت نقد که در ظاهر چنین است، اما انواع بدترین هتاكی هایی را به نمایش گذاشت که اگر گوهر به اصطلاح پارسی را در نظر آوریم، سخنان آن اسلام ستیز متعصب (صادق هدایت) در وصف آن، مشهور می شود: «... زبان فارسی، اگر هیچ نداشته باشد، فحش آبدار زیاد دارد. ما که سر این ثروت عظیم نشسته ایم، چرا ولخرچی نکنیم.»

این ثروت عظیم، در کارنامه‌ی ۱۶ سال اخیر ناقصان اتحاد و همدلی مردم ما، آن قدر پُر رنگ و متنوع است که در حد یک شاهنامه‌ی دیگر، وصف حال ابتدال خواهد کرد.

نیاز های اقتصادی، وضعیت شکننده، آسیب های ناشی از دوسیه های نتگین احزاب سیاسی چند دهه‌ی گذشته و این که باید شیرازه‌ی مملکت از نو باید، صبر و حوصله‌ی مردم و تبار ما را بیشتر می ساختند تا در بر ابر آن چه مخالفان از دون بودن و حقارت خویش به نمایش می گذارند بیینند، اما دم نزنند.

با صرف تایپ کلمه‌ی «پشتوون» در نت، به آسانی به هزاران نوع نمایش آن فراریان از وجودان و اخلاقی می رسید که از سردمداران

فرهنگ اصیل و انواع آن فوقیتی استند که پس از تعمیم نقد نو، از کارکرد سیاسی چهل ساله‌ی شان نیز به خوبی هویدا می‌شود. در طول چهارده سال تعمیم فرهنگ ابتدال از سوی مخالفان افغانستان و افغانان، کس و کسانی از به اصطلاح آن پروفیسوران و کله گنده‌های آریایی، خراسانی و پارسی نمانده که متوجه و هشدار نداده باشیم: اگر در این جغرافیای اقتدار پشتون‌ها، کسی را یارای اغماض حتی بر یک غیرپشتون نیست، شما با گرایش به فرهنگ سخیف هتك حرمت، چیزی از پشتون‌ها کاسته نمی‌توانید.

مردمی که تاکنون نیز بار مصایب پس از هفت ثور را تحمل می‌کنند، از آن آسیب‌هایی سر به در کرده‌اند که در تداعی تاریخ، ملت‌ها و کشور‌ها را نیست می‌کنند. این پیکر، بی سر است، اما جسد نیست.

وحدت قومی بزرگ‌ترین واقعیت افغانستان(پشتون‌ها) در حالی که بر هراس رسته‌ها، اصناف و طبقات احزاب اقلیت‌های مطرح می‌افزاید، سوژه‌ی معمول مخالفان است که از اتحاد این قوم، خواب ندارند. اگر این پیکر بی سر، این کشور را در این حال، رهبری می‌کند، به آنان حق می‌دهیم در فردایی که «با سر» شد، بدون شک هیچ کسی مجوز نخواهد یافت آرامش هستی و تاریخی این ملت را فدای تکدری کند که از خاک و گردن، چشمان مردم برای یافت حقیقت خاینان و کسانی که دوسيه‌های ننگین ترین تاریخ بدبختی دارند(حاکمیت چهارساله‌ی ملا ربانی) در تشخیص خوب و بد، دچار ضیاع وقت باشند.

مختصر این که عرض ما به کله گنده‌های مخالف جهت منع ترویج فرهنگ ابتدال، به جایی نرسید و گویی پنداشته بودند در

جائی حساس زده اند. بنا بر این از هیچ تشویق، تحریص و ترغیب طیف جوان «در کار نت»، ابا نکردن.

و اما ۱۶ سال پس از شناخت آن فرهنگ‌های اصیل؟؟؟ اکنون که رویکرد نقد، مدعای را در کرسی محاکمه نشانده، وارثان فرهنگ‌های ادعایی، دم از تطهیر و طهارت می‌زنند و در نوع دیگر ادعا، آن رُخ فرهنگ‌شان تداعی می‌شود که گویا چیز‌های خوب دارند و بایسته است در حساسیت روزگار، مشمول حال ملت شوند.

ژست‌های پاکیزه‌گی با ادعای دیگری توام شده که آن چه در انواع ادبیات هتاکی، ارائه کرده اند، فراموش شود و از این مدرک، گویا شاهد مقال نو خواهیم شد که عبارت است: در فرهنگ ادعایی شان، فرار از اخلاق وجود ندارد. این که آن زمستان گذشت و رو سیاهی اش به «آرشیف‌ها» و نشرات آنان می‌ماند می‌دانیم، اما جریانی که در واکنش به آن، روش‌نگری می‌کند، به زودی به جایی می‌رسد که باید برای تعریف خوب و بد آن مدعای فوکانی، بایسته بود خیلی پیش از این، آغاز می‌کردیم. رهروان فرهنگ‌هتاکی و میان‌تهی، هرگز نخواستند توجه کنند زمانی که واکنش طرف تعهدی، رویکرد نقد می‌شود، در منگنه‌ای خواهند ماند که تا رفع سالیان و افراد شوم، هرگز اجازه نمی‌دهد تبارز دست اندکاران تجربه‌ی تlux، نیاز ما برای حضور اجتماعی و سیاسی آنان شود.

در واقع کسانی که از تعمیم فرهنگ‌ابتدا، شعوری حمایت کردند، تقاض آن را زمانی می‌پردازند که امواج خانمان برانداز ضد خاینان، نقد شده است تا نه تنها دمار از روزگار اهل خیانت

برآورد، بل پی آن واکاوی است که چه گونه گی هژمونی فرهنگی ادعایی ستمی گری را رسوا می سازد.

برای تامین نیاز های ایمنی و اقتصادی ملت، تحمل کردیم و سفارش می کردیم که بر مامولی مشغله نسازند که اگر در فردای آن، معامله‌ی به مثل شد، کسانی بازنده اند که ادعای «بالایی» آنان، چند ورق پاره، ضمیمه‌ی مشوی هفتاد من کاغذ جعلیات تاریخی است و حضور اجتماعی - سیاسی شان از آن ۹ ماه مشهور، در چهار سال ننگین و این ۱۶ سالی که گذشت، هزاران سند مصور، ویدیو و صوتی دارد که تفهیم می کنند کسانی از نقد، متضرر خواهند شد که سر دیگران را با توهین و اتهام به غیر قوم، گرم- نگه داشته بودند.

کسانی که از شروح جعلیات و افسانه، پشتونه ساخته اند و الگوی های شخصیتی و سیاسی شان، چند پهلوان پنبه‌ی خیالی و مجموعه‌ای از چند قوماندان کمینچی نیست تا ثابت کنند خشتش را نیز برای استواری عمران این سرزمین گذاشته باشند و آن رهبران ماسکدار آنان که از ادعای جهادی تا تیکه داری قومی، یکی پی دیگر به جهنم وصل می شوند، بهتر است ترک اعتیاد نقد کنند.

خوب است در مسیری می رویم که با وضاحت بر کارنامه‌ی ننگین فرهنگی، سیاسی و اجتماعی مخالفان این سرزمین، به جایی خواهیم رسید که زمینه‌ای پاک از جانیان و خاینان خواهد بود.

ناقضان اتحاد و همدلی، آزرده نباشند! واکنش ما از اخلاق، فرار نمی کند، اما هرگز گربیان کسانی را رها نخواهیم کرد که توهین کردن؛ تهمت بستند، دزدیدند، سرزمین را ویران کردند و با آن بهای ارزان وجود خویش، می خورند، انحصار می کنند،

افتخارات نوین آنان وابسته گی است، اما با این صورت کریه، نمی پذیرند که آن چه در آن شان یافته اند، گذشته دارد؛ حال است و آینده می شود.



- نماینده گان فساد تاریخی

داکتر عبدالله به مصدق گل مرجان و فرزند حقیر ملا ربانی مشهور به چترالی، از درون تھی نقاره ای صدا می کنند که از مبدا تا انتهای، اصل تضاد و تناقض است.

تنظيم بدنام جمعیت به اصطلاح اسلامی از دامان آی.اس.آی تا ظهور در زمینه افغانستان، حالا به تابلویی می ماند که با زدایش گرمای آفتاب از سیاهی، نوبت به رنگ ریزی دیگر شد. در این تابلوی مسخره، از همان آغاز، دروغ هایی نوشته بودند که در عمر ننگین آن، به هیچ کجای واقعیت نمی رسید.

تنظيمک جهادی دست پروردہ پاکستانی ها، از مبارزات سوراخ نشینی تا ائتلاف با روس ها، روی پیمان بدنام جبل السراج، رو سیاه می شود و در آن کمیاب شوم حکومت، با پشتاره ای خیانتی به نام «شر و فساد»، رنگ نحس خویش را گم می کنند.

ما در شگفتی های روزگار از زمانه شکوه می کنیم که در این جفا، مردمان سرزمین های دور، چه نیازی داشتند تا گروهک خایینی را از میانه ای کوه ها بیرون کنند و اما به نام شرکای دولتمردی و مردمسالاری، جزو ستون های نظام بسازند.

افراد یک تنظیم میان تھی پاکستانی که به نام جهاد فی سیل الله و دفاع از افغانان و افغانستان در تمام جریان های مكتب سوزی، تخریب تاسیسات عمرانی، قتل عام و بالاخره تراژیدی حکومت ننگین سقوی دوم، نقش بارز و مقام اول داشتند، حالا در مقام اول گرایش های مذموم قومی، با هیچ مداری، همانند مرغانی که بی جا اذان می دهند، به نماینده گی از جمعیت به اصطلاح اسلامی که با تحریف تاریخ، به نام دفاع از مردم و کشور، عضو نحس

حکومت است، یکی با منطق گل مرجان و دیگری از وزارت مفتضح و غیر قانونی تا مجھوله‌ی هویت پدری، بانگ مخالفت سرمی دهند.

داکتر عبدالله، هرچند بی اصل و نسب نیست، اما زنده‌گی در حیات گل و لای فساد، ریشه‌ی او را در خاستگاهی وصل می‌کند که سیاهی لشکر‌های آن، پشتوانه‌ی این ارز ناچل اند.

پسر ملا ربانی در رقابت با برادر ناخلف تراز آبایش که با پا گذاشتن روی پاسپورت افغانستان، شبکه‌ی تویتر رانجس کرده بود، در برابر انجمن صدها عالم و دانشمند وطن که عمری را برای اثبات اصالت افغانیت روسفید کرده اند و از این روشنگری، منابع ما برای درک تاریخی افغان بودن، هزاران برگ نوشته دارد، از «هویت کاذب»، بحث می‌کند.

بار دیگر با نفرین بر تواریخ سراسر مبتذل نصاب درسی تا مجامع فرهنگی که در نقش مبتذل تر آریایی، خراسانی و فارسی، کراحت دارند، توجه مردم را به این حقیقت جلب می‌کنیم که بهتر است روزشمار فاتحه‌ی تجربیات ننگین تنظیمی، به ویژه از قماش جمعیتی را کوتاه تر بسازیم.

گروهک میان تهی، روی اصلیت دروغین داعیه‌ی دفاع از وطن و مردم، با هر گام و هر کلام بقایای شوم تاریخ، عطف توجه بر آن جنبه‌های تاریخ را بیشتر می‌کنند که در چهل سال اخیر، مارهای دم آستین، چه گونه به نام برادران اخوانی، مجاهد و هموطنان، حتی در کسوت اسلامی نیز اصلیت نداشتند.

بازیگری‌های گروهک جمعیتی در نقش ستمی گری، ریشخندتر از آن اند که مهم شمرده شوند، اما حقیقت تلخ این روسياهی‌ها

نشان می دهد که بربایی ستون های بیگانه به وسیله‌ی بیگانه، چه گونه سقف سرمردم را باز می کند.

بدترین دشمنان این ملت در سیمای موتلفان دولت در تمام تار و پود مملکت، تحمیل شده اند، آنگاه در ۱۷ سال اخیر، با بانگ وحدت، اتحاد و منافع ملی، قدقد مرغانی می سازند که به قول مردم، دانه را در این جا می خورند و تخم را در جای دیگر می گذارند.

موقع اخیر اعضای باند شر و فساد از گل مرجان تابقیه‌ی ذلالت پیشه گان، آخرین رمق های بدترین تجربیات سیاسی افغانستان را نشان می دهد. اینان با تمام وجود خالی، با خنیاگری، پیشه‌ی اغیار را پسندیده اند. دیری نشاید که در تشکیلات تحمیلی موتلفان حکومت، پرده‌ی اول ساز محلی را جزو اصالت های فرهنگ های هاریایی / عاریایی، خر- آسانی یا پارسی (وعو) پیشنهاد کنند.

از زمان رقابت های انتخاباتی تا طفره در برابر انفعال ناشی از نبود تجربه، بخشی از بدنی ای نظام را با عبدالله ها و ربانی ها، به نمونه هایی مبدل می سازند که فقط جای رفقای خلقی و پرچمی را پُر کرده اند. اینان روزگاری در حسرت درون خراب ارگ، در کوه ها با پاکستانی ها و روس ها قمار می زدند تا حاکمیت مسخره‌ی سقوی دوم، مشهورترین سجل بدنامی شود. حالا در سایه‌ی حیثیت، اعتبار، نام و نشان تکنوکراتان، جامعه‌ی بین المللی، افغان و افغانستان، از تار های جهالت، ساز می زندند. پُرسشی درمانده می کند که اگر عقب تشت رسوایی قوم گرایی نلغزند، چیزی برای گفتن دارند؟ تمام مجموعه‌ی دور و نزدیک عبدالله و کُل

مجموعه‌ی افغان ستیز، کمترین شان کاری برای ثبوت موثریت عمرانی، انکشافی، اقتصادی و تسکین روانی مردم ندارند.

پنهان شدن عقب خواسته‌های مذموم قومی، در حالی که وضع زار ظرفیت بشری از استحاله‌ی اهل زبان بیرون می‌شود(به اصطلاح فارسی زبان) درک ما از گروه‌ها، افراد و جریان‌های افغان ستیز را فقط با مجموعه‌ای از نقاله‌های تف‌دار و گندیده‌هایی آشنا می‌سازد که از ستمیان ناقل تا ناقلان تنظیمی، یکسره هتاکی می‌کنند و در توهمندی این جهالت، تحریک عقلی می‌شوند.

جسارت‌های بدون شعور، شبیه حرکات حیواناتی است که در سرکس‌ها، به خاطر چند لقمه، حتی در جلد شیر، برای مردم بازی می‌کنند و اسباب تمسخر و ضیاع وقت را فراهم می‌آورند.

آن چه ما می‌دانیم، این است که توزیع تذکره‌ی الکترونیک با نام مقدس افغان، آرای جمیع ملت افغان برای اختیار این هویت است. مجوز رسمی این پروژه‌ی خیر از سوی جناب رئیس جمهور، در واقع مهر تایید بر خواست اکثریت مطلق این مملکت است. در این اکثریت مطلق، تاجک، پشتون، اوزبیک، هزاره و... پله‌ی سنگین وزن هویت ملی شمرده می‌شوند. این که تصمیم رئیس جمهور، صدور جواز است، روی منطق حمایت مردم، رسمیت می‌یابد.

جلالتماب دکتور محمد اشرف غنی احمدزی، به آرای اکثریت ملت، احترام گذاشته است. بنا بر این منطق، ستیز با اصل افغانیت، رُخ جسارت، تهدید یا هتاکی در برابر رئیس جمهور نمی‌ماند.

هر نوع تقابل و خصومت با اصل افغان بودن را دشمنی مستقیم با خود، محاسبه می‌کنیم. کافی است تا حضور خارجی، مسئله‌ی خارجی شود، آنگاه تسویه‌ی حساب با جیره خواران ییگانه که

تاریخ پیدایش آنان، لابراتوار های زاد و ولد آی.اس.آی اند، فرصت مناسب تسلیخ برای جدا کردن سره از ناسره می شود. به نماینده گان فساد تاریخی، هشدار می دهیم: صبر ما را آزمایش نکنند!

شرح تصویر:

دکتر عبدالله و مجتبی الرحمن رحیمی، پُست های پسران ملا ربانی در فیس بوک و توییتر که در یکی در نقش جاهلی ظاهر شده اند که با شورور زیر صفر، از تنوع می گویند، اما اصل اتحاد را تقیه می کنند. این که چه عناصری اصل وحدت مایند، اگر افغانیت و اسلامیت را منفی کنیم، تنوع قومی را با چه نام موجه ای توحید خواهند کرد؟ پس دیگر ملا چترالی در پُستی که قبلًا رسانه یی شده بود، لنگ خر-آسانی خویش را روی پاسپورت افغانستان، گذاشته است.

The image shows a photograph of two men in formal attire shaking hands. The man on the right is highlighted with a red circle. Below this is a screenshot of a tweet from Shuja Rabbani (@ShujaRabbani). The tweet reads: "Afghanistan's Parliament only wants Afghan citizenship for Ministerial positions? Here's what I have to say..." It includes a small image of a hand holding a blue passport or card over a red patterned rug. The tweet was posted on 23/01/2015 at 09:33. Below the tweet is a reply from Salahuddin Rabbani (@SalahuddinRabbani) which reads: "هر چند ما با تهدیدات گروهیستی روزرو هستند و به امنیت بیش از هر چیز دیگری این دارند. در چنین شرطاطی، باید به جای سیاست های قومی منتشر شد، به کفر اقام قاطع در برابر گروهیستم باشیم. آیا وحدت ما در تنوع ما است و یا در تحییل هویت کاتب؟ وحدت و یکوارچگی افغانستان به عنوان یقه کثیر کشور قومی و ایسته به تنوع آن است و باید این کثیر مکتد بقای بماند."

- نماینده گی دفاع از دزدان

زمان ورود تنظیم های جهادی به کابل را فراموش نمی کنیم. طاعون گسترده در شهر، خلاف تعبیر خواب هایی بود که مردم ما از جبهات جهادی می دیدند.

او باش ژولیده، بی نظم، بدقواره، وحشی و بی سواد، نخست وارد تاسیسات دولتی شدند. رفت و آمد در شهر، پای آنان را وارد حریم زنده گی مردم نیز می کند.

از همان روز های آغازین هشت ثور شوم، عرصه‌ی سیاسی افغانستان با افراد اثرگذار تنظیمی، این مقوله‌ی سیاه را در مقدارت مردم ما دخیل می سازد. ۲۶ سال پس از آن روز، تفاهم روی اصول تنظیمی، تمام عرصه‌های حیات افغانان را آسیب زده است. تغییر تعابیر دینی- وطنی به گرایش های قومی، منطقه‌یی و لسانی، جبهه گیری های گروه های تنظیمی را در مخالفت ها و اتحاد ها، به ماجراهی طولانی پریشانی سیاسی می کشاند.

با حذف اولویت های ملی، از ۸ ثور تاکنون، گروه های تنظیمی برای حفظ بقا، بیش از هر جریان فاسد حزبی، مخالفت و موافقت کرده اند. بقایای این شومیت، تنها در جناح موتلفان کرزی، شاید بیش از هزار بار برای خواسته های شخصی، اغراض قومی، حزبی و منطقه‌یی، ملاقات های شخصی و گروهی داشته باشند. کسانی که داخل ارگ را در کمتر از دو دهه‌ی پسین دیده اند، کرونولوژی معامله گران را بار ها تبیین کرده اند. سقوط اخلاقی گروه های فاسد، به جایی رسیده که برای دوام، حفظ و حراست

انحصارات، بی هیچ خجالت و حیا، در هر مقطعی که دولت برای پاکسازی نظام تلاش می ورزد، موضع می گیرند.

عوامل پست و دون تنظیمی را هم به خاطر دارم که با افتخارآفرینی های تیم ملی کرکت افغانستان، اعضای این تیم را که اکثراً پشتون استند، در ارتباط با استخبارات پاکستان، وصله کرده بودند(به آرشیف نشریه‌ی مبتدل ماندگار، مراجعته شود) و به جای این که در جایگاه مفتری، محاکمه شوند، تشویق می شدند. طفیلی های تنظیمی، برای کاروان صلح هلمزند نیز تعییر نوشته اند. افراد بی وجودان، بی شرم و دون، در حالی که با دستگیری هر دزد و راهزن تنظیمی، احساساتی می شوند، کاروان صلح هلمزندی ها را پاکستانی وانمود کرده بودند.

آدم به حیرت می شود این تخم هایی که از شناخت «بابه» و «مُمه»‌ای خویش عاجز اند، از چه سرشتی تنبید شده اند که برای بقای زنده گی شرم آور، مثلاً از زیر خیمه های گدايان جنبش به اصطلاح رستاخیز تعییر، به سفارت ایران می رسند و در مدارج قبول نوکری، اگر در ایران نشد، در موسسات وابسته به آن(مانند دانشگاه آزاد اسلامی در کابل) بورسیه دریافت می کنند.

جهت رفع بی سوادی ها و فقر فرهنگی، ترجیح می دهیم در نظام تحصیل، حداقل دشمنان باسواد بهتر است، اما خباثت ذاتی به حدی که وقتی یک دزد معلوم الحال تنظیمی با تمام قواره‌ی کریه دستگیر می شود و دم و دستگاه تنظیمی، بیشتر از نوع باند شر و فساد به کار می افتد که گویا یکی از مخالفان طالبان، قربانی می شود، آدم را به سرحد دادن دشنام، ناراحت می سازند.

در چند روز اخیر که از دستگیری نظام الدین قیصاری می گذرد، کسی به حامیان دزدان تفهیم نکرد که اگر وارد یک جامعه‌ی

سالم شویم، نسخه های تنظیمی، از هر نوعی که باشند، تضاد آشکار در برابر آرایش قانون اند. این درست است که مخالفت های مسلحانه، نیاز به تسلیح، تجهیز و بسیج نیرو های امنیتی را بیشتر می کنند، اما شکل تنازع، همانند سگ جنگی های زمان حاکمیت ملا چترالی (ربانی) نیست که هر دزد و رهزن را صرف به خاطر استفاده ای بشری توجیه می کردن. آسیب های داخلی نظام با تداخل افراد فاسد تنظیمی، دست دولت را به گونه ای بسته اند که هماهنگی مساوی به همصدایی نیز تقریباً از محالات شمرده می شود.

با کشتن سوراخی که در چهار گوشه اش سُرین های تنظیمیان را نصب کرده اند تا جلو نفوذ آب گرفته شود، می خواهند به کدام ساحل مقصود برسند؟ از مجرای همین عوامل دخولی، چهل سال است که به حریم مردم ما تجاوز می کنند.

وفرت ادبیات سقوی، خر-آسانی، شر و فساد و تنظیمی به حدی می رسد که دیدیم ریس خدای داد و حیب استالف را نیز برایت دادند. منطق آنان در آن دفاعیه ها، فقط روی هویت قومی می چرخید. یعنی هر کی از خودشان، ولو دزد با پشتاره، قاتل شناخته شده، خاین با دوسیه و خلاصه معلوم الحالی باشد که به شهادت مردم، مستوجب شدیدترین مجازات اند، اما محرومانی می شمارند که در دایره ای تعصب قومی، باید محترم باشند.

با هزینه های کلان، تبلیغات و تحمیلات، زیاد تعجب نمی کنیم که فرهنگ دزدپروری، قاتل پروری و خاین پروری، احاطه ای بلند تنظیم هاست، اما در کنار بقای افراد و گروه هایی که از دزدی به میلیونی رسیدند، حیات و ممات طفیلی خوران آنان به

شرايطي وابسته است که به فرهنگ دزدگرایي و قاتل پروری، نه بگويند.

به فضل الهی، به فهرست هاي افزوده می شود(مرده و کشته) که با سقوط طالبان، افراد و گروه هاي غارنشين، نتوانستند از مزاياي كامل پول ها و انحصاراتي مستفيد شوند که همانند سقوى دوم، از مردم و دولت، چور کرده بودند. آنان با انحصار و تشدید تنازعات، مخالفان مسلح را مصمم ساخته اند که در کنار نبرد با نiero هاي خارجي، موتلفان تنظيمي آنان را افراد دون و پستي بدانند که به نام جهاد ضد روس، سود می گيرند، اما مزدوری برای ديگران را فرض عين می دانند.

هراس و خوف عظيم بر زنده گي تنظيميان، مستولي شده است. حصار هاي سمتی اطراف خانه ها و فamil هاي که حداقل در ده سال اخير، اصلاً در افغانستان نیستند، بسيار هشدار دهنده اند.

متاسفانه از بدیختی هاي بزرگ مردم ماست که می بینند تجربه ی نو زنده گي شان در تمدن يك بار مصرف چند سال اخير، با بدترین خاينان، قاتلان و دزدانی شکل گرفت که در حاكميت ملا ربانی، کابل را بیست تقسیم کرده بودند و در سنگر هايی که اکثراً در تاسيسات دولتی و خانه هاي مردم بودند، از داعيه ی قومی، زبانی، سمتی و تنظيمي دفاع می کردند. دوزخ سوزان آن ساليان، هنوز دل و درون مردم را می سوزاند. ضياع دارايی ها به جايش، از دست دادن يك صد هزار قرباني تنها در کابل، جراحت هزاران ديگر و بي جاشده گانی که سر به ميليون ها می رسانند، دل هاي ما را از هرچه تنظيمي و تنظيم گراست، بي زار می سازند.

تخم های نسل کوه و دشت که حالا به چند جوانک احساساتی فعال در شبکه های اجتماعی می رساند، نمی دانند که با حمایت از دزدان با پشتاره، چه نمکی روی زخم های مردم می پاشند.

یک چوچه زاده‌ی سقوی که پس از طالبان یا در هفده سال اخیر، به بلوغ رسیده، اگر به دزدان و قاتلانی افتخار نکند که از میل تفنجک آنان حالا با سرمایه های حرام، تغذی می کنند، چه گونه می توانند بی وجودان باشد؟

اهل فساد در سراشیب سقوط، به هر خس و خاشاکی متول می شوند. ساخت توجیه برای حمایت از انواع خاین، دزد و قاتل، صرف به این خاطر که در شراکت قومی یا اتحاد اقلیتی، اوضاع را به نفع خویش رقم بزنند، در تجربه ای که از گذشته داریم، به همان تاریخی بر می گردد که در چهار اطراف کابل نشسته بودند و اما دهل و سرنای رادیو و تلویزیون ربانی به موتلفانی فحش می داد و انتقاد می کرد که در گروه جنبش، وحدت، پرچمی و سایر اعضا می ملحد، بی دین و مزدور شوروی، آنان را بر تخت کابل، نشانده بودند.

ائتلاف دزدان با پشتاره که از پشتوانه‌ی مفاهیم ملی و میهنه عاری بود، هرازگاهی که روی مال دزدی، بی اتفاق می شدند، آتش حریق شان مملکت و مردم را می سوزاند. تنها سلسله‌ی زد و بند ها با حکومات کرزی و دکتور غنی، در وضاحت و شفافیت های رسانه‌ی بی، آن قدر باعث سرافنگنده گیست که وقتی چند ناراض تنظیمی بار دیگر دور هم گرد می آیند، مردم ما با اشتراک گذاری گذشته‌ی آنان، به این تغییر عمومی کمک می کنند که آزموده را آزمودن خطاست.

نماینده گی دفاع از دزدان از یک خاطری، به بهانه‌ی هویت قومی، دفاع می‌کند، اما نمی‌اندیشند اگر در هرج و مرچ کنونی، بار دیگر تحمیل شوند، همان دزدی که روی مال دزدی به توافق رسیده‌اند، کام آنان را در حالی تلح می‌کند که می‌بینند با جوشاندن دیگر قوم سنتیزی، اما هیچ قومگرایی یار وفادار نیست.

از دزدانی که با شعور و در کرک دزدی بزرگ شده‌اند و بقای خویش را در حیات این چنینی می‌دانند، توقع دارند که اگر پشتوزبان، دری زبان یا اوزبیک زبان باشد، به خاطر آن چه می‌گوید(زبان) کنار بیایند. بار دیگر می‌گوییم مرغان زیادی وجود دارند که با مهارت زبانی صاحبان شان، انگلیسی زبان، فرانسوی زبان یا افریقایی زبان‌اند، اما هیچ وقت آدم نشده‌اند.

حامیان ارجاع، سقوی گری، تنظیم‌ها و گُل مجموعه‌ی نحس و دون، از دزد با پشتاره نیز دفاع می‌کنند. بهتر است قضاوت را به مردم بسپاریم. حمایت از دزد با پشتاره که برای دزدی، مراعات و ملاحظه‌ی هیچ چیزی را ندارد، کدام سطح شعور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و قومی را نشان می‌دهد؟



- نیرنگ نو نباشد؟

یادآوری:

این تحلیل را زمانی منتشر کرده بودم که گمان می‌رفت عطا محمد نور با رئیس جمهور غنی، یکجا می‌شود. منطق من در این نوشته، روی تبیین ترفندها و ریاکاری‌های باند شر و فساد می‌چرخد.

در واقع جریان فاسد تنظیمی جمعیت و شورای نظار که تجربیات خوبی برای وارونه نمایی دارند، از هر طریق ممکن کوشیده‌اند در کنار حفظ و انحصار قدرت، به گسترشده‌ی آن بیافزایند. بر این اساس، تحریید، دعوا، گسست و مخالفت‌هایی که ظاهراً تا حد پرخاش عطا به عبدالله رسیدند، نوعی از بازیگری‌های آنان برای بقای نامشروع و غیر قانونی در قدرت است.

اخیراً خبر‌هایی مبنی برای آشتی دوباره‌ی عطا و عبدالله به میانجی گردی فرزند ملا چترالی (صلاح الدین) و تصویری که در خانه‌ی مسعود خلیلی، گرفته شده، اصالت افراد و اشخاصی را بر ملا می‌سازند که در نمونه‌ی عطا دیدیم از خطاب دزد به دوستم تا آستان بوسی در میدان هوایی و مجلس گل و گلزار آنان در خانه‌ی مسعود خلیلی که گفته شده برای فاتحه‌ی پسر او بود، مراقبت‌های بیشتر را ایجاب می‌کنند.

گروه‌ک شر و فساد (جمعیت و شورای نظار) هر چند دوسيه‌های کلان صوتی، تصویری و نوشتاری دارند که با کار روی جزیيات آن‌ها به راحتی می‌توان از جغرافیای نفوذ و نفووس شان کاست، اما تداخل در نظام، استفاده از اقتصاد سیاه وابسته‌گی و اوپاش

کوچه و بازار، آنان را به وسیله‌ی فشار مداوم، مبدل کرده‌اند که حتی پس از فحاشی‌هایی که عطا به عبدالله کرد، گردهم می‌آیند و در آستانه‌ی انتخابات ریاست جمهوری، قواره‌ی ناخوش شان همچنان بخشی از ائتلاف یا ناکامی‌های دولت خواهد شد.

تحلیل «نیرنگ نو نباشد؟»، تبیین رفتار سیاسی گروه‌های افغان ستیز است که با تحمیل در بحران افغانستان و حفظ انحصار، شرم و شرافت را نیز نمی‌شناسند.

عکس العمل تیم عبدالله در برابر موضع جدید عطا محمد نور، والی بلخ، ظاهر بسیار آرام داشت. سخنگوی عبدالله، موقفيت عطا را می‌خواهد و خلاف آن چه از سنت ستیز اینان برای تقابل می‌دانستیم، رفتار والی بلخ، شبیه حرکات مدنی - اخلاقی ای می‌شود که مجریان فاسد جمعیت و شورای نظار در بازیگری‌های فلمی آن ثابت کرده‌اند خیلی راحت تکنوکراتان با تربیه و بی‌جرات را فریب می‌دهند.

چنان چه قبل‌اً در تحلیل ورود انجینیر حکمتیار، تحلیل‌های داخلی و خارجی را مبنی بر حذف سهم پنجاه درصدی گروه‌ک شر و فساد، خوانده بودیم، رویکرد جدید بخش مهمی از تیم عبدالله که تجربید را تاکنون به خوبی تمثیل کرده‌اند، به این اندیشه کمک می‌کند که این جریان آلوده‌ی تاریخی برای حفظ آن چه با مصیبت حکومت وحدت ملی، در مغز استخوان دولت آمد، به راحتی از آن چه به دست آورده‌اند، دست نمی‌کشند.

در وجود بحران متداوم، پذیرش این نکته، بسیار مهم است که افغانستان، هرچند در منگنه‌ی گروه‌ک‌ها و افراد «دوسيه دار» می‌ماند، اما سایه‌ی سر حاکمیت (جامعه‌ی بین‌المللی) اندیشه دارد

که اگر ساختار نظام قانونمند و ساحه‌ی عمل آن از اهل کار، بی بهره بماند، تامین هزینه‌های بیشتر در نمایی که آینده ندارد، زیان‌های جدی ایجاد می‌کند که بدون شک در بازتاب داخلی کشورهای کمک دهنده، مردم را به رای عدم اعتماد می‌کشانند.

با ملاحظه‌ی جامعه‌ی جهانی، عیار شدن گروهک‌های فاجعه‌ی حاکمیت ملا ربانی در ظاهر اعضای جامعه‌ی مدنی و فعالان ضد دهشت و افراطیت، بازی جناح‌های مختلف تنظیم‌های درگیر با استفاده از مزایای گوناگونی که منظر بزرگ نمایی تقلی آن‌ها به آسانی کرزی و تیم غنی را آشفته می‌کند، فشار می‌آورد تا نه فقط آن چه زیاده به دست آورده اند حفظ شود، بل با دامن زدن به درگیری‌های حزبی، قومی و داعیه‌ی دفاع از خواسته‌های مردم، در جایی بایستد که حالا تغییر متفاوت از کسانی می‌دهد که فقط بخشی از بازیگران جنگ‌های داخلی بودند.

متاسفانه تصادم جامعه‌ی جهانی و طالبان برای آنان (تنظیم‌ها) فرصت ساخت ممثلانی شوند که اگر «انسان به لباس شناخته نمی‌شود» باید به آنان تبریک گفت که تکنوکراتان تحصیلکرده را فریفتند، اما در منظر مردم، اجناس تقلی جنگ سرد، نیازمند تفسیر بیشتر نیستند.

جنبش روشنایی را به یاد داریم. اعتراضات مدنی شماری از جوانان تحصیلکرده، به زودی طمعه‌ی اعضای حزب وحدت می‌شود و با تغییر مسیر آن در سیاست‌های آلوده، می‌خواستند با بُرش دیگر، سهمیه‌های زیادتر قومی را در قدرت به دست آورند. تغییر مسیر آن جریان در منجلاب گروهک، فاسد حزب وحدت، جنبش

روشنایی را در مواجهه با دشمنان منافع ایران قرار می دهد و از تصادم این تضاد، حادثه ای رونما شد که غم انگیز بود. موضع جدید عطا محمد نور، شباهت های عجیبی به بُرشی دارد که هر چند همانند جنبش روشنایی، وصله ای از یک جریان مدنی به حزبی نیست، اما تغییر قیافه ها، یکی در جلد خوش پوش و شیک پوش و دیگری در جلد به اصطلاح پاچاه بلخ، به نیرنگ نوی می ماند که در آرامی های ژست مدنی عبدالله خیل ها، والی بلخ را جلو انداخته اند تا با حفظ آن چه به عبدالله با سهم ۵۰ درصد رسیده، عطا محمد با سرسیری لقمه‌ی پنج سیری دیگر به نام واحد مستقل، بر حاکمیت نازل شود.

اگر ناراحتی های سایر موتلفان غنی، مانند جنرال دوستم را محاسبه نکنیم، آزرده گی های شدید جامعه‌ی پشتون های افغانستان که همچنان شاهد ضیاع سهم خویش از کیسه‌ی خلیفه اند و هنوز به واقعیت آنان پی نبرده، منظر سیاهی لشکر های می یابند که باید در بحران ها، انتخابات و بی عزتی های راس حکومت، به کار آیند و اما زمانی که دفتر حقوق شان باز می شود، بی هیچ بازخواست، نان دسترخوان شان در جای دیگر، تقسیم می شود. گویا وحدت ملی، شراکت قومی و سهمیه بندی های اقلیتی ایجاد می کند تا زمانی که چند خارج رفته‌ی بی خیال بفهمد، هزینه های ترک اعتیاد و فقر دیگران از کیسه‌ی خالی قوم ما، منظور شده اند.

در حالی که سنگینی تیم بی کفایت و مفتخار عبدالله بر دوش مردم و سرمایه های دولتی، سایه انداخته، حضور عطا محمد نور برای برپایی دیوان عدالتی که ظاهراً برای چند تن شر و فساد، تعهد داده بودند، به معنی وقاریه‌ی آن موتلفان داخلی است که با انحصار حاکمیت، مملکت را در پرتوگاه سقوط کشانده و نمی خواهند

بفهمند چور و چپاول سرمایه های ملی با غصب کرسی های دولتی در حد مردمان چند منطقه، گروه و چند اقلیت، به نفرت عمومی مردم دامن زده است. از این حیث، اگر بی انصافی محض با گُل ملت است، سودجویان را در مواجهه با کسانی قرار می دهنند که به نام های طالب، پشتون، حزبی اسلامی و یا فعالان غیر خودی تعریف کرده اند و در کشوری که هفتھه ای بدون کمک های خارجی، طول عمر حاکمیتش زیاد نمی شود، پس از ۱۳ سال امتیازات میلیون دالری، اجازه نمی دهنند جای پای کسانی باز شود که بی طرف و اهل کار اند.

من فکر می کنم موضع جدید عطا محمد نور، ترفندهای سنت که با ورود انجینیر حکمتیار، تیم شر و فساد را به فکر اندادته با اختیار واحد های چند گانه، اما متعهد به سقاوی گری، دولت غنی را محاصره کنند و در این هاله، با تشدید بحران افغانستان از لحاظ حفظ منافع ستمی و گروهی، کشور را در وضعی نگه دارند تا در مقال ستیز داخلی، سهم مردمانی طویل شود که او ضایع افغانستان را در کارنامه های ننگین حزبی و قومی خویش تحلیل می کنند.

رویداد حمله‌ی انتشاری به ریاست محافظت رجال بر جسته‌ی امنیت ملی را به یاد دارید؟ اکثریت کشته گان آن رویداد، جوانان تاجک پنجشیری بودند. در حالی که آن قربانی‌ها را در هر دو سوی نظامیان دولت و مخالفان دولتی، ضیاع منابع بشری خویش می‌دانم، این حقیقت نمی‌تواند کتمان شود در اداره‌ای که انتساب ملی دارد و باید نمایانگر حضور تمام اقوام باشد، وقتی حادثه‌ای منجر به تلفات می‌شود، چرا فقط مردمان یک قوم و یک منطقه، کشته می‌شوند؟

تحلیل جریان های مخالف طالبان، در تفسیر های بی شرمانه، ظاهراً بعد قومی یافت که چون تاجک پنجشیری بودند، اهداف حمله مشخص است، اما بعد دیگر قضیه نشان می دهد انحصارات بی شرمانه، می توانند میزان زیان ها را به همان اندازه ای بلند ببرند که از سود انحصارات بی حد و اندازه، هنوز هم رهروان ستی - سقاوی را به عقل نیاورده که نیرنگ و چل برای حفظ منافع شخصی بقاندارد و از تصادم واقعیت های متضاد، انحصار گروهک ها در واقعیت های افغانستان، پی آمد های دیگر می یابد که برای جبران مافات، حتی وابسته به لحظه ها و ثانیه هاست.

هر چند پیش داوری در جامعه ای که ثبات سیاسی ندارد، شاید دقیق نباشد، اما پذیرش واقعیت هایی که از کردار غلط، زاده می شوند، ثابت می کند نیرنگ های سیاسی متمایل به انحرافات فکری، به زودی به رسوایی می کشانند.

خلاصه، ترفندها و نیرنگ های سیاسی برای انحصار و سهامداری بیشتر، چنان چه مثال زدم، زیان های ناشی از مواجهه را سنگین می کنند. ما تجربه کرده ایم تا زمان قانونمندی، هیچ گشايشی که طولانی و با آینده وصل شود، حاصل نخواهد شد.

گروهک های امتیاز طلب و انحصار گرا باید بدانند بحرانی ساختن جامعه از منظر حضور بی رویه و غیر عادلانه در نظامی که بیش از ده سال، مشروط به حضور نظامی خارجی شده، در زمان پایان فعالیت های نظامی جامعه‌ی جهانی، مبدل به فاجعه ای می شود که هنوز لقمه های گیرمانده در حلقوم ها پایین نرفته، از دهن و دماغ انحصار طالبان، بیرون خواهند شد.

از میلیارد ها دالری که ضایع شده اند، کسانی به نان و نوا می رسند که هر گز حق شان نبود، اما اگر خوردند، حداقل از راه دوران

سرمایه های بی اندازه، جریان تجاری و اقتصادی را رونق دهند تا روزی از اجتماع مردم این کشور، مدافعی یافت شود که خیر، اگر فربه شدند، چیزی به مردم نیز رسیده است!

سیستم دولتی با تداوم حضور گروهک ها و افرادی که بزرگ ترین ضعف حیات شان، بی سوادی و کم دانشی ست، ظاهر مسخره‌ی حاکمیتی را که شبیه سرکس شده، در چنین حالی حفظ می‌کند.

شرح تصویر:

عبدالله، عطا، تورن اسماعیل، قانونی، احمد ضیاء و صلاح الدین، چنان‌چه اخبار شده، حین مراسم فاتحه در خانه‌ی مسعود خلیلی.



- هذیان گویان و روان پریشان

چند روز پس از حادثه‌ی غم انگیز و خونین «چهار راه زنبق»، برای رفع کسالت‌های ناشی از کارهای گسترده‌ی فرهنگی و این که تا زمان افطار، فراغتی حاصل می‌شد، به سوی محل رویداد رفتم. عبور از میان جاده‌های متروک شهر نو، ڈکان‌های آسیب دیده، انبوه شیشه‌های شکسته و اما در انسداد جاده‌ها، بار دیگر، نمایشی از دو سوی تضادی در جریان بود که در خوانش ادعای شکم پرستان سیاسی، همیشه وجود دارد.

با طی طریق از جاده‌ی گل فروشی در اخیر جاده‌ی مرغ فروشی، درست در برابر شفاخانه‌ی ایمروجنسی یا کودکستان و کلینیک پیشین شیرپور که نزدیک محل زنده‌گی ما، عقب سینمای زینب (خانه‌ی پدرم ام) صد‌ها خاطره‌ی کودکی ام را دارد، افراد مسلح در گروه‌های یونیفورم پوش و ملکی، اما با یک زبان، یک لهجه و تقریباً خیلی وابسته که از خصوصیات مردمان یک ولايت و یک محل می‌شوند، رشته‌های فکرمن از دوران کودکی را قطع کردند. در برابر سربازی که پیاده رو را به سوی چهار راه شیرپور، مسدود کرده بود (نزدیک سفارت ایران) رسیدم. او می‌پرسد «کجا می‌روی!» گفتم به سوی وزیر اکبر خان! گفت «از سرک پهلوی وزارت زنان برو!» در همان زمان، شماری اجازه داشتند در محلی، زیر خیمه‌ای که مرکز دیگر برای عقده‌های احمد ضیاء مسعود شده بود، پس از بیان رای برونده و این، نمایان می‌کرد انسداد جاده در این مسیر، در حالی که راه‌های متنهی به منطقه‌ی رویداد باز بودند، هیچ توجیه عقلانی نداشت. ظاهراً برای خلوت‌های شرپسندان، همتباران و همولايتی های شان که قوماندان شناخته

شده‌ی شورای نظار، گل حیدر نیز مدیریت می‌کرد، با انبوه سربازان مسلح ریاست امنیت، لحظه‌ای مرا در اندیشه بُردنده که روز قبل در آن محل، عبداللطیف پدارم در کلپی که در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد، با نعره‌های تغییر، تغییر و بالاخره «تغییر نظام ۳۰۰ ساله را می‌خواهیم»، ما را به این معنی نزدیک می‌کنند که هرچند ظهور سیاسی جناح‌های غیرپشتون در افغانستان، کمتر از مصایب تجاوز شوروی نبود، اما در عمق تداخل و اجحاف در حاکمیتی که در هیچ کجایش جایی برای انحصار نگذاشته‌اند، اگر اعتراضی به شکل قومی مطرح می‌شود، پیش از همه در هشدار‌هایی با واقعیت تصادم می‌کنند که در انحصارات اقلیتی، طرح مسایلی که با عدم تاییدات عمومی، اکثراً منشه از خارج دارند، به ایجاد ذهنیت‌هایی کمک کرده‌اند که گویا غاصبان، اما خس و خاشاکی نیستند که با یک عالم مستندات خیانت از عدوی خویش تماشا کنند تا سوا از ابزار توجیه در نمایشات سیاسی، یک گروه‌هک منفور، مطروح و زشت با کارنامه‌ی ۴۰ سال خیانت، بخواهند حاکمیتی را «دربریست» بگیرند که حالا با سهم ۷۰ درصد غیرپشتون‌ها، در واقع خود باعث و بانی مشکلاتی است که به این جا می‌رسد.

نمایش دو سوی تضاد با انبوه افراد مسلح که اکثراً دولتی بودند در کنار مجموعه‌ای که دم از تبعیض، ستم و ظلم می‌زنند، صورت مسخره‌ای از مدعیات سیاسی در افغانستان است که چه گونه در خالیگاه اصلاحات و نقد سالم، درز‌های ناشی از تالمات بحران، در خونین ترین مواقع، تعدادی را در بی فکری محض در تمسخر به خودشان، دون می‌سازد.

مجموعه‌ی کاملاً مسلح و مجهر هموژنتی‌های ناراضیان، در حالی که خود مبین تلخکامی‌های نظامی بود که چه گونه در انحصارات جناح‌ها و گروهک‌ها، بی کفايت شده، ذهنیت‌ها برای پاسخگویی در عمق مسایل را مطرح می‌سازند.

بدون شک راهگشاپی به بنیان حاکمیتی که در بُن، به نادرستی بنیان نهادند، در طول آن که در توزیع غیر عادلانه، بدون رعایت پس منظر تاریخی در سطح ستیز حزبی، قومی و جناحی صورت گرفت، اگر ما را قناعت داده که در برابر شراکت‌های قومی و سیاسی بیشتر، هرگز تسليم نشویم، باید کسانی را متوجه کند که در حد اعلی تقصیر ورزی، راه گم کرده تراز پیش، هذیان می‌گویند و در جمع روان پریشان، مضطرب و مشوش، حداقل از این اندیشه غفلت می‌روزند که اگر طعمه‌ی اول استشهادیان می‌شوند، این حقیقت، بیش از همه بر ستیز، کینه جویی و برخورد های منافقانه و ضدی ملی ای بر می‌گردد که در فرصت‌های حضور بیگانه، از هیچ آسیبی به طرف مقابل، دریغ نکردند. کسانی که سیمای آنان در مدعیات جهادی دروغین، در کنار خارجیان کنونی، داستان مسخره‌ای می‌شود که روزی پسرکی از کم خردان آنان در کمال بی فکری به من گفت: آری، حضور خارجی به معنی کسب قدرت ماست. حضور اتحاد شوروی سوسیالیستی در ایجاد نظام ربانی نیز سندي است از این حقیقت که ادعای جهادی آنان را هیچ بگیریم.

در اعتراض به نبود هویت ملی در تذکره‌ها، در ماجراپی که داکتر صاحب زلمی زابلی با جسارت و زبان تن، به ایزدیار حمله کرد، زیرا گمان می‌رفت در مجموعه‌ای از چند تن، خیانت ملی (نبود کلمه‌ی افغان) را قانونی کرده بودند، در فردای آن، در

ویدیویی منتشره ای که گمان می رود در محلی در کارتنه ی پروان، ثبت کرده بودند، تعداد اندکی از «برادران شوربای نزار/ شورای نظار» با سخنرانی مهیج، اما کودکانه و وقیح کسی که با تخلص «تاجک تبار» افشا می شود، بار دیگر «ثابت» کردند شباهت های آن رویداد در تداعی ای که سلسله ای از وقایع را مرتبط می سازند، در انواع حقایقی به نتیجه می رسد که آن «مرد ک» با سرخ و سفید شدن می نالید: «ده سال پیش در کجا بودیم و حالا در کجا استیم؟ اگر ما نباشیم، امنیت زنت را نیز گرفته نمی توانی!» خطاب آخر او، مستقیماً متوجه پشتون ها بود؛ اما واقعیت هایی که خبری می شوند، نشان می دهند یک گروهک کوچک، در حالی که در عقب، کوله باری از خاطرات بزرگ نمایی و دروغ های جهادی دارد، با منطقه ای متrocکه، در حالی که در اجتماعات شهری و سیاسی گم شده اند، در این استحاله، در خامی ای که با هزار سال ناپدایی تاریخی، اگر در دو «خجلت» رونما می شوند، ثابت می سازند امروزه واقعاً چه کسانی از تامین امنیت زنان خویش، ناتوانند.

در واقع بیرون شدن از تجمع کوچک یک منطقه ای کوچک، در پراگنده گی قدرت و جذب اجتماعی، نومیدی عظیمی ایجاد کرده که گروهک شرپسند با هراس از این تحلیل، نتواند هسته ای شود که به هر صورت، فقط در سرمایه گذاری های کلان قطب ها (بلاک شرق و غرب) کوچک ترین عناصر جامعه ای افغانستان را تابو و توتم کرده بودند. بلی، از خواص منفی جنگ ها، تغییر مکان نقطه هاست که در هر جا به جایی، «فیل با یک نقطه، قیل می شود.»

درس های تلخی در متن اجتماع و زنده گی ما وجود دارند که هر کی نخواهد بفهمد، زیان های آن، در هر لحظه و هر لمحه از گریبانش می گیرند.

می بینیم که گروهک های انحصار طلب، مشوش و پریشان، اما با لب های لیسیده، همچنان به قدرتی چشم دوخته اند که انحصارات آنان، دیگر هیچ جایی برای پذیرش مردمان یک منطقه‌ی کوچک و غیر مسکونی ندارد.

دل خوشی ها بر انحصار اردو، امنیت و پولیس، در اداره‌ای که با کمبود نخبه و اهل کار، عملاً به سرکس بی سودانی می‌ماند که فقط با نقش پردازی ریش، اخذ لباس و تغییر ظاهری، در همه جا ضایعات کمک‌ها را ریکارדי کرده اند، در حالی که استراتیژی جدیدی بود برای تداوم و نهادینه گی قدرت یک گروهک و این توهم که اوضاع را از هسته (مرکزیت قدرت) کنترول کنند، اما در این بی عدالتی های محض مدیریت و مسؤولیت، اوضاع بحرانی و شدت جنگ ها، در حالی که به وابسته گی بی حد دولت به کمک‌های خارجی گره می‌خورند، قطار های کشته گان، مجروحان و معلولان را برای مدعیانی به ارمغان آورده اند که در اوح آن‌ها در بیش از یک دهه، حالا با فرار از میدان‌های جنگ (مانند فرار امان الله گذر) در حصار های سمنتی، اما نمی‌دانند که اگر سنت سنتیز، توجیه منطقی نیابد، قطار مُردِه گان و ردیف معلولان و مجروحان به اندازه‌ای خواهد شد که جبران آن از نفوس بشری اقلیت‌ها، به معنی صدور آنان به محل اعدام است.

انحصار قدرت در اردو، امنیت و پولیس، از رهگذر شدت جنگ ها، دیگر آدرس هایی نیستند که یک جمعیتی و شورای نظاری به راحتی به کار در آن جا ها دلخوش کنند. تجمع ملکیان در دوایر

ملکی، با فساد و عدم مدیریت، اما ریخت شوم دیگری از این نمایش است که در دو سوی نظامی و ملکی، نشان می دهد با تمرکز در کار اداری، توافق کرده اند فقط برای اباحت سرمایه هایی کار کنند که در هر پرتوگاه اجتماعی، هیچ تضمینی وجود ندارد که وقتی کودکانه تهدید می کنند، طوفان مصایب، مناطقی را نیز درمی نوردد که در هر گوشه‌ی شهرها، به ویژه در کابل، تعمیرات، مراکز تجاری و ساحاتی اند که در خصوصیت پیدایی، بدون شک در انحصار یک گروه ک فاسد سیاسی گره می خورند.

معروف است که آن چه کشت کردی، درو می کنی! کسانی که در مصایب یک دهه‌ی پسین، اصالت‌های انسانی، اسلامی و افغانی را فراموش کردند، پیش از آن که به بہتان رو آورند، در فرصت‌هایی که معلوم نیست مانده اند، کمی به تحلیل خود پردازند و از حاصل آن بیاندیشند انسان جایز الخطای نوع خودشان، چه قدر اشتباه کرده است که حالا در انحصار قدرت، در هاله‌ی دشواری‌ها گیر کرده اند و حتی یک گام به جلو شان، به معنی مرگ است.

شرح تصویر:

جسد سالم ایزدیار، فرزند معاون اول مشرانو جرگه که در شبکه های اجتماعی، پخش شد. این جوان با سابقه‌ی پرخاش و ایجاد آشوب، باری تصاویر حامد کری در خیمه‌ی لویه جرگه را پس از هتک حرمت، پاره می کند. او ریس سازمان «جمعیت فکر نو» یا تشکل جدید بخش ظاهرآ جهادی-اخوانی با قومگرایان تاجک (ستمی) بود. هدف این سازمان، جمع بستن عناصر فعال تاجک،

بدون درنظر گیری معاضداتی که در گذشته، ظاهراً در جناح های کمونیستی، شعله یی یا اسلامی داشتند، است. در کُل، آرایش جدید قومی برای تداوم بحران و فقط تضمین آن چه در یک دهه ای اخیر، بسیار زیاد، غیر منصفانه و به زور خارجی، به دست آورده بودند. تذکر این نکته بی جا نیست که از استحاله ای این دو جناح، تعین هدف برای دنبال کردن استراتیژی حذف افغانستان، یا در مسیر تغییر نام ها یا در مسیر گسست و پارچه پارچه کردن است. تهدید تمامیت ارضی، ولو با هزاران مشکل آن، حربه ای برای وارد کردن هراس نیز می باشد که متاسفانه حاکمیت کرزی را با اخذ امتیازات به ستوه آوردند و از حیث این فرهنگ، تقالا می کنند وضعیت ناگوار کنونی (سیستم انحصارات اقلیتی - حزبی) حفظ شود. روزی احمد ولی مسعود، به صراحت بیان داشته بود آن چه با حضور خارجی در بیش از ده سال اخیر، ابقاء شده، خوب ترین معنی وحدت، اتحاد و گرایش های ملی است. آنان هیچ زمانی منظور خویش از حفظ چنین سیستمی را که در حد افتضاح، ناکارآمد شده، پنهان نکرده اند.



مصطفی عمرزی

- هیاهوی بی جا

ریس جمهور غنی در یکی از سخنرانی های اخیرش پیرامون آزادی های بیان و رسانه، با کنایه‌ی مثل معروف دری (چاه کن در چاه است) روی سخن را متوجه کسانی کرد که با کمال بی خردی از مسائل مهم ملی، سوژه‌ی می سازند و می کوشند از این طریق، روال انحصارات دولتی را نگه دارند. نمونه های جمعیتی و ستمی چنین فرمایه گی هایی را دیدیم. در اینجا با عطف به مثلی که ریس جمهور بیان کرد، به این حقیقت برمی گردم که طرح تفرقه انداز قومی، گریبان کسانی را گرفته که به مسائل منفی، دامن می زدند.

هیاهوی کوچک‌تر شدن در واقع کوچک‌ترها، بیشتر به این واقعیت برمی گردد که با طرح ناصواب سیز قومی و قبیله‌یی، سعی می شد کلیت پشتون‌ها را وارنه بسازند. طرح هویت قبیله‌یی به جای قومی، از کم شعوری های دیگری بود که در این اوآخر به ظهور می‌رسد.

رادیوی تفرقه افگن بی بی سی فارسی را گوش می‌دهم؛ زیرا احاطه به مجموعه، وصله‌ها و پیوند هایی که از درون و بیرون، عوامل ناقل را حمایت می‌کنند، به روشنگری‌ها و سوژه‌های ناب می‌رسند.

مجری فارس رادیوی بی بی سی، ضمن پرسش های یک جانبه و مغرضانه از خبرنگار افغان که در تمام آن‌ها، بزرگ‌نمایی پدرام ملعون منظور بود، بالاخره تحت تاثیر تبلیغات ناقلين بخارايی، نتيجه می‌گيرد که با قيد ۱۴ قوم در قانون اساسی افغانستان، توزيع

تذکره به نام اقوام دیگر، هویت تباری پدرام ها را کوچک تر می سازد.

با شناختی که از جریان نحس افغان سنتیز دارم، یقین نکردم که ضمن پاسخ های به جا و گسترده‌ی افغانان فعال به مدعیات پوچ بیگانه گان، در این مورد نیز به درستی توجه کرده باشیم.

جلدی از قانون اساسی مصوب سال ۱۳۸۲ شمسی را در خانه دارم. در صفحه‌ی ۵ این نسخه‌ی جبی، در فصل اول (دولت) ماده‌ی چهارم، چنین تصریح می‌کند:

«حاکمیت ملی در افغانستان، به ملت تعلق دارد که به طور مستقیم یا توسط نماینده گان خود، آن را اعمال می‌کند.

ملت افغانستان، عبارت است از تمام افرادی که تابعیت افغانستان را دارا باشند.

ملت افغانستان، متشکل از اقوام پشتون، تاجک، هزاره، ازبک، ترکمن، بلوج، پشه‌یی، نورستانی، ايماق، عرب، قرغیز، قزلباش، گوجر، براهوی و سایر اقوام می‌باشند.

بر هر فردی از افراد ملت افغانستان، کلمه‌ی افغان، اطلاق می‌شود و «...»

وقتی به جملات ماده‌ی چهارم قانون اساسی، دقت کردم، قید «سایر اقوام» که در کنار ۱۴ قوم نامبرده، آورده شده، نشان می‌دهد که مخالفان بی منطق از اختصار این جمله، چه گونه سوء استفاده کرده‌اند.

هرچند صراحةً «سایر اقوام»، ثابت می‌کند که تنوع قومی افغانستان، بسیار بیشتر از ۱۴ قوم است، اما فکر می‌کنم عوامل جهال سقوی و ستمی در زمان تصویب قانون اساسی که بسیار کوشیدند مواردی چون کلمه‌ی افغان، تحریف یا حذف شود،

ظاهراً از توضیح بیشتر، جلوگیری کرده اند. شاید دلیل دیگری نیز در قصر جمله‌ی ماده‌ی چهارم، دخیل باشد، اما بهتر بود با اهمیتی که قانون اساسی دارد و واقعیت‌هایی که تنوع قومی افغانستان در کنار بیش از ۶۰ درصد پشتون‌ها، در حدود ۳۰ زبان و ۵۰ قوم خورد و خوردن‌تر دیگر زنده‌گی می‌کنند، بی‌نیاز از تفاسیر زمان اعاده‌ی حقوق، تشریح می‌شدند. ظاهراً همین کوتاهی جمله، عوامل ستمی را تحریک کرده بود در کم شعوری‌های مستمر، همچنان‌گیر دهند. آنان توزیع تذکره به بیشتر از ۱۴ قوم را بُرش هایی قبیله‌ی از اقلیت قومی تاجک، وانمود می‌کنند.

در ماجراجویی‌های ۱۷ سال اخیر، بر کسی پوشیده نیست که در واقع گرایش‌های مذموم امثال پدرامی‌ها، ذهنیت‌های گسترده‌ی حقوق قومی را ایجاد کرده اند. مردمان مختلفی را می‌شناسیم که حتی در کلیت جامعه‌ی عرب‌ها، خواهان درج سادات، به نام قوم مجزا اند. این مثال، شامل اقوام دیگر نیز می‌شود که شماری به نام فارسی زبان، ظاهراً تاجک شناخته می‌شدند. جدا از ولایت کثیر القومی بدخشان که در کنار ۲۰ درصد تاجکان، حدود ۲۰ قوم دیگر از پشتون‌ها تا ترکان و پامیری‌ها وجود دارند، منگنه‌ی کنونی ستمیان، بیشتر با بازی‌های ناشی است که بدون محاسبات دقیق اجتماعی و علمی، گاه جزو بحث‌هایی قرار می‌گیرد که شاید در میان پشتون‌ها، هزاره‌گان و ترکان، کم نباشند کسانی که بدون توجه به تنوع قومی گسترده‌ی ما، همه چیز را برای خودشان مصادره می‌کنند. این برداشت که بیشتر پس از هفت ثور، دامن گیر ما شده، اگر تصحیح نشود، آلوده‌گی‌های سیاسی را عقب خانه‌هایی ما می‌آورد.

بازیگری های کنونی جمعیت و شورای نظار در نقش مدافعان قومی و سعی پدرامی ها برای درگیری های اجتماعی، اگر به گمان می رسد که آنان بدون فهم و باور بسیار بر آن چه ادعا می کنند، می کوشند از نسخه ی کهنه ی باج گیری، استفاده کننده (مرعوب کردن تکنوکراتان) به این شک نیز یقین می دهد که با حمایت های بیگانه، عملأً پی تجربه ی تجرید افتاده اند؛ زیرا از این طریق، به فکرشن خودشان هرچه بخواهند، انجام خواهند داد.

خوانش و مدعای گروه های افغان ستیز که متسافانه شمار کوچکی از فعالان به اصطلاح رسانه یی و فرهنگی اقوام دیگر را به فراخوان تغییر نام و تغییر هویت کشانده اند تا از این طریق در سایت های مبتذل، بار دیگر سوژه گیر بیاورند، اعمال فشار روانی نیز می تواند باشد؛ چه دولت افغانستان در تنابع مسلحانه، ناگزیر است از خنجر هایی نیز حذر کند که متسافانه شماری در گروه قومی خود ما با گرایش های شدید مذهبی، ما را به حسرت گذاشته اند که آن تیغ های بُرنده، یک نمونه ی پدرامی ها را حلال نکرده است. تقابل دو سوی دشمن و خودی که هر دو مخرب اند، دشواری پرداختن به حذف امثال لاوارث ها را بیشتر می سازد.

دولت افغانستان با تعهدات بی جا که بسیاری میراث حکومت قبلی اند، در این تنگنا قرار دارد که وضع محدودیت معقول و منطقی روی تریبون های افغان ستیز، دل آن دوستان خارجی را نشکند که دولت را کمک می کنند و بدون توجه به ضعف ها و مشکلات ما، همچنان خواهان تطبیق نسخه های کشور های خودشان در افغانستان استند. این امر، حتی با سوء استفاده های گسترده ی علیه آنان به همراه شده است.

می دانیم که عوامل همسایه گان مغرض، چون پاکستان، ایران و تاجکستان که آخری به گونه ای دُم روسی نیز شمرده می شود، در فضای باز کنونی، اگر در جانبی سرمایه گذاری می کنند تا سربازان غربی کشته شوند، در جانب دیگر از فضای باز کنونی، به شدت اذهان عامه را مشوش می سازند.

فکر کنید اگر مهارگسیخته گی های رسانه یی نبود، موضع جناح های حقیری چون جمعیت، شورای نظار و پدرام که تمام تشکیلات شورای تاجکانش در افغانستان، چند صد نفر نمی شود، در حالی است که جناح جمعیت و شورای نظار در تیم عبدالله، می دانند شوونیسم پدرامی، نه فقط آنان را خورد می سازد، بل اعتباری را که ظاهراً به نام اسلامی و افغانی داشته اند، زیر سوال می برد.

افراد نزدیک به جمعیت و شورای نظار، حداقل در نمونه های خوبی که بیشتر به نفع خودشان است، در زمان تاسیس شورای تاجکان پدرام، برنامه ای او را مختل کردند. آنان می دانستند که تاجک زده گی های نوع پدرامی، این اقلیت قومی را که خود قربانی تنظیم گرایی سرت، به انزوا و تجرید اجتماعی می کشاند.

بسیاری از اعضای افغان ستیز تنظیمی و ستمی، بدون کمترین توجه به واقعیت ساختاری و اجتماعی اقلیت قومی تاجک، شعار تجزیه، تغییر و فدرال می دهند. نگرانی اکرام اندیشمند با مقاله ای «تاجیکان و زبان فارسی دری، بازنه دی اصلی نظام فدرالی»، یک رُخ دیگر هراس از تجزیه نیز می تواند باشد. طیف این روشنفکران تاجک، هر چند تنظیمی اند، خوب می دانند که عوارض جدایی برای اقلیت تاجک، آنان را در مجموعه ای حصار می کند که با

داعیه‌ی مذموم پدرامی‌ها، حالا بخش قابل ملاحظه را با تفکیک متکلم زبان و هویت قومی، از دست می‌دهند.

هیاهوی بی‌جا برای مصادره‌ی هویت‌های قومی، به جایی نمی‌رسد. میکانیسم توزیع تذکره‌های الکترونیک، روی درج ارادی و شعوری افراد استوار است. هر کس هر نام یا هویتی را درج تذکره کند، همان را برایش به رسمیت می‌شناسند. به این دلیل، خوداختیاری مردم برای اختیار هویت نیز می‌تواند پاسخی برای کسانی باشد که با پشتونی ساختن مسئله، می‌کوشند غرض کنند.

هیچ پشتون ناظر در کار توزیع تذکره‌ی الکترونیک، نمی‌تواند خواسته اش را ب瑞ک غیرپشتون، اعمال کند، اما اگر با فضای جدید، متاسفانه یا خوشبختانه، اقوامی که به نام فارسی زبان، حذف هویت شده بودند، اصلیت قومی خویش را جدا از مسئله‌ی متکلم، ثبت می‌کنند، به هیچ پدرامی، سقوی و جهال تنظیمی، مربوط نیست! هزاره گان ما، هر چند به اصطلاح فارسی زبان‌اند، اما به کسی اجازه نمی‌دهند در تذکره‌ی آنان به نام فارسی زبان، تاجگ بنویسنند.

ضمون حمایت از وضاحت اصالت ده‌ها قوم و زبان مردم ما که در ماده‌ی ۴ قانون اساسی، مشمول قید «سایر اقوام»‌اند، پیشنهاد می‌کنم در فرصت‌هایی که میسر می‌شوند با تعديل ماده‌ی ۴، نام تمام اقوام صراحة داده شود و سرود زیبای ملی، تکلیف دیگری بر استاد عبدالباری جهانی بیاورد تا از قلم و خامه‌ی توانای خویش، ابیات و مصraig بیشتر، صفت برپایی ما به احترام سرود ملی را فزون‌تر کنند.

شرح تصویر:

عبدالحفيظ منصور(شورای نظاری و مجوس شناخته شده) در حال بیانیه. این شخص در این برنامه از عبدالله عبدالله، خواسته بود به نام تاجک خراسانی، تذکرہ بگیرد. مردم در واکنش به آن، به شوخی نوشتند، عبدالله، کی تاجک است! اما ظاهراً متوجه نشده اند که منظور آقای منصور، توهمند برداشت از اصطلاح فارسی زبان است. بر اساس این فورمول، هر کی فارسی زبان باشد یا این زبان را بداند و تکلم کند، تاجک می شود.



- یکی بدتر از دیگر -

بلای تجاوز بیگانه، بلایای بی شماری شد که بیش از همه، طبیعت افغانستان را در ساحه‌ی زیست مردم، تقسیم می‌کنند. چند قرن پسین، سهم سیاسی مردمانی شد (پشتون‌ها) که از سر اقتدار به سر سیاست رسیدند. در این آگاهی، هرچند در فشار مضاعف استعمار، اما قسمت آنان به جغرافیایی رسیده که اینک مانده است. آرامش‌های حاکمیت‌های مقتدر از امارت امیر آهنین پنجه تا پایان ریاست جمهوری محمد داود، اگر سلسله‌ی تباری ابقاء می‌کرد، اما به معنی انحصار نبود. سنت تایید فرهنگ‌ها و استعمال زبان، در جامعه‌ای که دشواری‌ها را عقب می‌زد، در زیست مدنی، به نمایی می‌رساند که تقریباً از میانه‌های سلطنت شاه محمد (رح) تا پایان ریاست جمهوری محمد داود، صحبت از کُل نمای همتباران ما نیست. خلط واقعیت‌های فرهنگی که در مزج اجتماعی نهفته بود، از بالا تا پایین، افغانستان را به آینده‌ای می‌برد که اگر می‌ماند، شاید در منطقه‌ی ما خوب ترین تجربه‌ی زنده‌گی و حاکمیت، نصیب ملت افغان می‌شد.

تصادم جنگ سرد در جغرافیای افغانی، بر اساس خوانش طرف‌هایی که بر اساس شاخصه‌های فرهنگی، قومی و زبانی می‌توانستند پُل شوند، طبیعت افغانستان را بر اساس تنازع جناح‌های وابسته، به فصل‌های بزرگ خیانت، تعدی و ستم می‌کشاند. تجاوز شوروی، مبنای دیگر برداشت سیاسی در افغانستان شد. پیوند‌هایی جمهوریت‌های آسیای میانه، خیزش‌های مشکوک را به اهداف مشخص مبدل می‌کنند. سرمایه‌گذاری‌های کلان، از ۱۳۶۱ش (پیمان مسعود با شوروی) به این اهم می‌پرداختند که

تنظیم های نزدیک به شاخصه های قومی جمهوریت های آسیای میانه‌ی شوروی، استراتیژی روسی برای اعمال فشار اند. تجربه‌ی این سیاست، بهای سنگینی بود که در شکست های مذهب و فشار های مداوم جبهات پشتون ها، تن خمیده‌ی روس را می‌شکست؛ اما سقوط مفتوح حاکمیت کمونیستی، آغاز بازی های دیگر شد که در قواره‌ی حاکمیت نحس ربانی و عقب نشینی های ننگین، حیات باهمی افغانان را در رقابت های سمت و منطقه سیاسی می‌کند.

بازیگران خودفروخته و وابسته که اکنون در داعیه‌ی ستمنی، طلب حیات می‌کنند، در الوان مدعای، همان هایی شناخته می‌شوند که ظاهراً خیرخواه و حامی مصالح علیای کشور وانمود می‌کردند. سلسله‌ی روپیاهی قهرمان به اصطلاح ملی از گنجینه‌ی مستندات صوتی، درس خوبی بود که اصل ملی با مردمی که از مسیر مهاجرت، وارد طبیعت این مملکت شدند و ظهور سیاسی شان در اجنادی اغراض بیگانه، مسجل شده، چه قدر دردآورد و دروغین است.

سخنان ناشنیده‌ی قهرمان به اصطلاح ملی، تشت رسوایی شخصیت های کاذب را به زیر افگند، اما گویی از آن گنجینه، «یکی» درز کرده بود.

حاجی ظاهر قدیر که چیزی نمانده در ورطه‌ی خبط سیاسی هلاک شود، اما روزی از ارث جسارت شهید حاجی عبدالقدیر، به محمد قسمی فهیم گفته بود: تو، چه کرده‌ای و کجا را گرفته‌ای که مارشال شده‌ای؟!

اسناد صوتی یکی دیگر از بازیگران سیاست های ناکام، به شیوه ای درز کرد که شباهت آن با دهن کجی، شک نمی ماند حلقات وابسته که از توهمندی برند، به هیچ نامی، اهل خیر نیستند.

کشف هر خبر و پخش هر صدای بازیگران سیاست های ناکام، اولتر از همه، کسانی را خجل می سازد که به نام امر خیر و مصالح ملی، احترام را فراموش نمی کردن. آنان در این نوبت، زحمت ما را کم کرده اند.

ادبیات یک آدم معمولی، از قسم بازیگران ارجاع اول، نشان می دهد که خصوصیت فقر فرهنگی، میراثی است که در بقایای آنان نیز منتقل می شود. با همان زبان شکسته، تراووش افکار مریض، باز به جان تبار ما می افتد و در موج ادعای آدمی دست و پا می زند که به قول خودش «بایاید از این زمینه استفاده کنید!» (دعوت از خارجی).

بار دیگر حقیقت تلخ به معنی مشارکت اشتباہ، به بدنه ای نظام آسیب می زند که تا زمان تصفیه، آینده ای ملک به سامان نمی رسد. در یک بنای کج، با مجموعه ای کج مدار که در عقده هایش توهمند دارد، هر بار در زمان رونمایی چهره های واقعی، بازنگری عقبه ای را محرز می کند که به نام افتخارات کذایی، اصل واقعیت ها تحریف می شوند، اما اجحاف در حق مستحق، به بیانی می ماند که یکی دیگر از سُست سالاران جهاد و مقاومت، در خلوت هایش در فشانی می کند.

محمد قسیم فهیم:

«... پاکستان که در وضعیت بسیار خراب بود، حمله ای شوروی ها سبب شد که مردم افغانستان مهاجر شوند و اونجه(پاکستان) یک

مرکز شود که دنیا مجاهدین را از اونجه کمک کنند. اونا ای غرور برای شان دست داد که بعد از این که شوروی ها از افغانستان خارج شدند، اونا بیایند افغانستان را بگیرند و در این جا قیادت و سرداری کنند و قطعن برای شان قابل قبول نبود - او بچه! برو او سو بشین. ثبت نکو. هر گپ را آدم ثبت نمی کند - و قطعن برای شان قابل قبول نبود که یک قوم یک مردم به نام پنجشیری بیایند و افتخار آزادی افغانستان را بگیرند. اونا در اولین روز های جهاد و در اولین روزهایی که مجاهدین در کابل رفتند، سنگ اندازی را شروع کردند؛ حکمتیار را تقویه کردند، عرب ها را در گرد حکمتیار جمع کردند. حکمتیار که در جنگ در برابر این دولت ایستاده شد و شکست خورد، بعد طالبان را به وجود آوردند. تا آخرین بار تلاش کردند که ما را نگذارند که ما یک نظام در این جا بسازیم. از یک طرف مداخله‌ی از اونا و از طرف دیگه نآشنایی و نابلدی ما با حکومت کردن و نظام و خدمتگذاری به یک جامعه، به سطح کشوری مثل افغانستان که یک ترکیب ملی عجیب و غریب دارد و اقوام مختلف در این جا زنده گی می کنند، سبب شد که باید ما مجبور شویم که دوباره کابل را ترک کنیم.»

انگاره‌ی افتخارات کذایی در قبول عدم کفایه‌ی سیاسی و اجتماعی که «نابلد و نا آشنا» بودند در طوالت «ترک کابل» در تربیون اهالی شر و فساد، نه همانی است که از بیان عجز، تصور ناکامی بروز می کند. اینان عادت دارند برای هر دو نیت، توجیه‌ی بیافند.

در تنظیم بازاری سالیان دشوار که در سوی مخالفان رژیم کمونیست شناخته می شد، جغرافیای تبانی، ائتلاف و معامله‌ی گروهک، بیش از جایی نبود که حالا نیز کوچک است، اما ادعای «افتخار آزادی افغانستان» را از همین توهم، به همه جا صادر می کنند.

عییدالله بارکزی در واکنش به اغراض افغان ستیزان، چه قدر خوب گفته بود: او (مسعود) در کندهار، ارزگان، پکتیا و... نجنگیده بود. او در پنجشیر جنگیده و قهرمان آنان است.

فهیم:

«... طرف ما هایی که عقب شیشه[نشسته] بودیم، بسیار سخت بود دوره‌ی مقاومت، ولی الحمد الله دوباره در نتیجه، اگر چه ما در دوران مقاومت بسیار تلفات دادیم و بزرگترین شخصیت‌های خود را مانند آمر صاحب شهید، شهید دادیم، اما از راه خود برنگشتم. به خاطر این که راهی که ما انتخاب کرده بودیم، این راه، این یک کاروان است. اگر یکی ما شهید شدیم، دیگه‌ی ما باید علم برداریم. دیگه‌ی ما شهید شدیم، دیگه‌ی ما علم برداریم. به خاطر یک نقطه و این که افغانستان وطن من و شمامت. مه به او خاطر ای برادر کمره والا را گفتم که همی گپا را ثبت نه کنید که باز آدم گپ خوده گفته نمی تواند.

یک نکته را وطندارا متوجه شوید! تمام مشکلات افغانستان سر چیست؟ اساسش که امروز ما با آن مواجه هستیم که بعد من توضیح می دهم در ارتباط به دنیا هم و وضعیت موجود افغانستان هم، او این است که پشتوانی افغانستان که سال‌های سال در این کشور سردار و بادار بودند، اونا میگن که سیادت و سرداری ما را پذیرید. شما مردم غریب بودید، چوب شکن بودید، سقو بودید،

کلینر بودید، شما این را مستحق نیستید و به زور گرفتین و غصب کردید. ما برای شان می‌گوییم برادر! ما قبول داریم که شما سردار و سید بودین، اما روز امتحان، این کشور را شما ترک کردید و گریختید. ما از همی‌غیری که داشتیم و ما قبول داریم که غریب بودیم و ما کی می‌گوییم که مثل شما سردار بودیم؟ ما غریب بودیم و از این وطن دفاع کردیم و حالا ما مستحق هستیم که در این جا سیادت و سرداری کنیم. بناء تمام تزاکت و مشکلات که شما میگین، گاهی در چهره‌ی طالب ظهور می‌کند و گاهی در چهره‌ی به اصطلاح اشرف غنی ظهور می‌کند و گاهی در چهره‌ی داکتر نجیب ظهور می‌کند و گاهی در چهره‌ی حکمتیار ظهور می‌کند. اصل هدف یک هدف است و طرف مقابل که ما و شما خصوصاً قوم تاجیک را می‌گویند، مخصوصاً پنجشیری.»

در جغرافیای جهاد بزرگ افغانان، سهم جمعیت و شورای نظار، اگر در پایه‌های قومی و تباری، بیش از چند پشته، تپه، صخره و سنگلاج نبود، این درست که طول آن به نام اسلامی، حتی به کندهار می‌رسید، اما پذیرفتن این که «پشتون‌های فراری» در عقب خویش، تنازع فی سیل الله را برای کسانی رها کرده باشند که در ۱۷ سال اخیر، حتی با نیروهای خارجی، جرات ندارند پشتو و پشتون را از نزدیک بشناسند، بهتر است به برادرانی ارجاع داد که از مجموعه‌ی هفت تنظیم جهادی مستقر در پشاور، فقط یکی آن از ظرفیت تباری مسعود و ربانی، به نام یک اقلیت قومی نماینده گی می‌کرد.

حافظه‌ی تاریخی امثال مارشال های فرمایشی، ضعیف نبود. آنان لفاظانی اند که می‌دانند در سایه‌ی جامعه‌ی سنتی، عقب نگه

داشته شده و بابند عرف و عننه، روزی یک کمترین (بچه‌ی سقا) به راحتی در جلد خدمای رونمایی شد که «آگاهی دینی اش، صد ها مراتبه، کمتر از شاه امان الله بود». من در تنقید تاریخ معاصر افغانستان، این تعبیر را بسیار می‌پسندم. خوب است دوستان نزدیک مارشال فرمایشی (رهبران تنظیم‌های دیگر) نیز باب روشنگری را باز کنند؛ زیرا در رونمایی سند ناله و شیون دوستان شان، ادعا، اتهام و دورغ، موج می‌زنند.

فهیم:

«... وقتی که آمر شهید شد، فضا طوری آمد که امریکا هم ضربه خورد. روز‌های اول، محاسبه‌ی من این بود که آمر صاحب شهید، مه اوی همچه کمال را به خرج دادیم و شهادت ازو را پُت کردیم و گفتیم که زخمی شده. این همچه هنر را به خرج دادیم، ولی همی هنر الحمد الله نتیجه اش مثبت بود. به خاطری که ۵۲ ساعت بعد از شهادت آمر صاحب، قضیه‌ی امریکا شد. یک بار ذهن دنیا علیه طالب تغییر کرد. دنیا، تصمیم گرفت باید علیه طالب و القاعده جنگ کنند. از ما تقاضا کردند که ما می‌خواهیم جنگ کنیم. ما گفتیم ما عمالاً در جنگ هستیم! بیایید از این زمینه استفاده کنید!»

تلخی حقیقت نهفته در این دعوت (بیایید از این زمینه استفاده کنید!) صراحت تاریخ در باب روابط دسته‌هایی بود که استخبارات پاکستان از فراریان ظاهرآ اخوانی درست کرد و دیری نگذشت که از پیمان با اتحادشوروی سر در آوردند. در میان اینان کم نیستند که مصیبت وارد به ملت افغان را ودیعه‌ای می‌شمارند که در میان آن، عملیه‌ی زایش خاین و مزدور، موقانه صورت گرفت. آنان حضور سیاسی خود را مدیون تجاوز بیگانه می‌دانند.

فهیم:

«ما همه چیز را به خاطر این که نظام بسازیم، امانت مردم را به مردم افغانستان دادیم. جنگ که در درون و دروازه های تنگ شما بود، همو جنگ، با درایتی که به خرج داده شده است، بزرگترین این است که همو جنگ، هشت سال است که همونجه [کندھار] جریان دارد.

یک بچه، شاه آغا نام دارد. مخابرہ چی ما بود اون وقت. او میگه که معاون مخابرہ وزارت دفاع است. میگه وقتی مه رفت، از طرف وزارت دفاع، مخابرہ های قندھار و اوجا ها را هماهنگ می کردم. یک صدا کردم. صدها صدای طالب برآمد. می گفتند او انس مانده نباشی! انس مانده نباشی! گفت کُل همونایی که ما را در تخار و شمالی می شناختند، اونجا بودند.»

طالبان، حق دارند معنی تنفر را به معنی تامین ارتباط مستقل، به طرفی حواله کنند که در حضور شان، داستان سخیف بازیگران ناکام، جزو سال های «تمدن یک بار مصرف» شد.

می توان به حجم مصایبی اشاره کرد که با تقابل عمدی، بزرگترین واقعیت جامعه ای افغانی (پشتون ها) را در اجحاف گسترد، در زمینه ای از نارضایتی های گسترده ای اجتماعی، قربانی کردند.

ما به خوبی به این معنی می رسیم که در تمام حاکمیت کرزی، از بازی های خاینانه ای احمد ضیاء مسعود تا بازی های بقیه ای انجمن شر و فساد، کوشش برای تضعیف پشتون ها، به نام طالب، با این توهمند توام می شد تا با حمایت بیگانه، طبیعت افغانستان، اما به قیمت رویداد های خونین، متحول شود.

گسترده‌گی جبهات مخالفان مسلح، ناگفته‌های زیاد دارد که چه گونه با اغراض یک تجربه‌ی ننگین تاریخی (جمعیت و شورای نظار) دشواری‌های مردم، از منظر ستیز مسلح‌انه، دامن گیر دولتی شود که طیف همتباران ما درمانده‌اند ارتباط فکری و مردمی، روی ثبات را برگرداند.

حامد کرزی در حلقه‌ی حواریونش، تنظیمیان صاحب اثر و رسوخ داشت. در ماجراهای ناگفته‌های نو، بابی در فصل گرسنه‌گی و احتیاج او نیز آورده‌اند. اگر دروغ باشد، بهتر است خود پاسخ دهد. من نمی‌دانم ارزش غذایی گوشت، چه قدر باور‌های خورد و خوراک رئیس جمهور قبلی را می‌ساخت؟
فهیم:

«... حتی آقای کرزی را یک و نیم سال، مه اعشه و نان می‌دادم. یک روز در خانه‌اش گفته بود که گوشت نیست. گفته بود چرا نیست؟ گفته بود به خاطر ازی که حالا دیگه نان مربوط رئیس جمهور شده. تو رئیس جمهور استی! زنش گفته بود. کرزی گفته: رئیس جمهور چه؟ سابق از کجا می‌شد؟ سابق که فهیم می‌داد آب و نان ما را. حالا گفته رئیس جمهور شدی، او امر کرده که از ریاست جمهوری داده شود. حالا استحقاق گوشت تمام شده. گفته: نه، مه ای کار را نمی‌کنم. بروید از خانه‌ی فهیم، پیسه بیاورید.»

منبع کامل سخنان ناشنیده‌ی محمد قسیم فهیم:
<https://www.facebook.com/asif.ashna/videos/1838970/272800109>

شرح تصویر:

محمد قسیم فهیم(دومین مارشال افغانستان) در زمان کسب سواد از کورس های سوادآموزی پنجشیر.



اکسلوئن ایل

معرفی مصطفی «عمرزی» (نویسنده، پژوهشگر و روزنامه نگار)

- متولد ۲ عقرب سال ۱۳۶۲ ش در کابل.
- فارغ از «لیسه‌ی عالی استقلال» در سال ۱۳۷۸ ش.
- فارغ به سویه‌ی دیپلم از بخش «رادیو و تلویزیون» پوهنخی ژورنالیزم پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ ش.
- دارنده‌ی گواهینامه‌ی «گزارشگر انتخابات» از پروژه‌های آموزشی شبکه‌ی جهانی BBC.

تجربیات کاری:

عضو شورای مرکزی، گزارشگر، خبرنگار، روزنامه نگار، مدیر مسؤول نشریه، همکار قلمی، مصحح، نویسنده، تهیه کننده، کارگردان، مسؤول ارزیابی نشرات، مسؤول طرح و ارزیابی، مسؤول واحد فرهنگی و همکار رسانه‌ی ای در نهاد ها و رسانه‌هایی چون «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان افغانستان»، «اتحادیه‌ی ملی ژورنالیستان و خبرنگاران افغانستان»، «انجمن شاعران و نویسنده‌گان افغانستان»، هفتنه‌نامه‌ی «قلم»، تلویزیون^۱، رادیو و تلویزیون «باختر»، فصلنامه‌ی «بنیان اندیشه» (منتشره در جمهوری اسلامی ایران)، روزنامه‌ی «سرخط»، مجله‌ی «اوریند»، گاهنامه‌ی «تحریک»، گاهنامه‌ی «باختر» (منتشره در آسترالیا)، روزنامه‌ی «هیواد»، وب سایت «قول افغان»، وب سایت «قول افغانستان»، وب سایت «دعوت میدیا^{۲۴}»، وب سایت «تاند»، وب سایت «روحی»، وب سایت «حقیقت»، وب سایت «دانشنامه‌ی افغان»، وب سایت «سمسور»، وب سایت «لر او بر»، وب سایت «نن»، وب سایت «خبرپانه»، وب سایت «كتابتون»، واحد تولید «آمو فلم» و تیم انتخاباتی «صلاح و اعتدال» به رهبری محمد حنیف اتمر.

آفرینش‌های کاری-فرهنگی

برنامه‌ها و فلم‌های مستند تلویزیونی:

- ۱- برنامه‌ی مستند تاریخی «یک سده فراز و نشیب» در تلویزیون «باختر»: ۱۴ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.
- ۲- برنامه‌ی مستند تاریخی «آیینه‌ی تاریخ» در تلویزیون «باختر»: ۱۸ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.
- ۳- برنامه‌ی مستند ادبی «نای» در تلویزیون «باختر»: ۲۰ قسمت ۲۴ دقیقه‌ی.

۴- فلم مستند «سرطان» در تلویزیون «باختر»: ۲۴ دقیقه.

۵- فلم مستند «پژواک کوهسار» (پیرامون زنده گی مرحوم فقیر فروزی) در تلویزیون «باختر»: ۴۰ دقیقه.

تخلیقات:

۱- صحبت های مغاره نشینان (طنزی)- منتشر شده است.

۲- افغانستان و بازار آزاد (سیاسی- اجتماعی)- منتشر شده است.

۳- مرز و بوم (تاریخی).

۴- چهار یادواره (معرفی چهار فرهنگی افغان)- منتشر شده است.

۵- سخن در سخن (معرفی کتاب ها).

۶- یک قرن در تاریخ و افسانه (تاریخ تحلیلی و شفاهی افغانستان از ۱۹۰۰ م تا ۲۰۰۰م)- منتشر شده است.

۷- افغاننامه (مشاهیر افغان)- منتشر شده است.

۸- پشتون ها (تحلیلی)- منتشر شده است.

۹- رسانه ها، مدیریت و نوسان ها (رسانه بی).

۱۰- در هرج و مرچ زیستن (سیاسی- اجتماعی).

۱۱- تاریخ عمیق (طنزی).

۱۲- اندیشه در بستر سیاست و اجتماع (مقالات منتشره در روزنامه‌ی سرخط)- منتشر شده است.

۱۳- با زبان دری (تحقیقی- تحلیلی)- منتشر شده است.

۱۴- روزگار (نوستالژی).

۱۵- پاسخ (واکنش ها).

۱۶- تامل و تعامل فرهنگی (فرهنگی).

۱۷- ارجاع و مترجم (انتقادی).

۱۸- سیر فرهنگی (فرهنگی).

۱۹- پی آمد تصویر (فلم و سینما).

۲۰- در منظر بیگانه (تحلیلی).

۲۱- ذهنیت متنازع (ابزار نظر).

۲۲- افغان زمین (مجموعه نوشته های منتشره در مجله‌ی اوربند).

۲۳- در محور بنیان اندیشه (بازنگری و تدقیق تاریخ).

جزوه ها:

- ۱- به رنگ آبی (زنده گی شهید مینا).
- ۲- مردی از سرزمین آزاده گان (زنده گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد شفیق گل آقا شیرزی).
- ۳- محمد نادر «نعم» (زنده گی و برنامه‌ی انتخاباتی محمد نادر نعیم).

تالیفات:

- ۱- هنر در سینمای افغانستان (فلم هنری سینمایی افغانستان از ۱۳۲۷ش تا امروز) - منتشر شده است.
- ۲- دُر دری (پیشنه و مقال زبان دری).

گردآوری‌ها:

- ۱- زمانی که مفاخر ناچیز می‌شوند (تنقید تاریخی) - منتشر شده است.
- ۲- حقیقت خورشید (پیرامون کلمات افغان و افغانستان) - منتشر شده است.
- ۳- در جغرافیای جهان سوم (بررسی ستم ملی و سنتیز قومی در ایران).
- ۴- در متن مدعای اهل سنت در جمهوری اسلامی ایران).
- ۵- نگرش نو بر شاهنامه و فردوسی (تنقید فردوسی و شاهنامه) - منتشر شده است.
- ۶- مُتحنی تاریخ (تنقید کوروش و سلسله‌ی هخامنشی) - منتشر شده است.
- ۷- آریاییسم (تنقید پدیده‌ی آریایی) - منتشر شده است.
- ۸- پور خرد (معرفی زنده یاد استاد ناصر پورپیرار) - منتشر شده است.
- ۹- دری افغانی (پیرامون زبان دری و ویژه‌گی‌های آن) - منتشر شده است.
- ۱۰- آیین‌های سخیف (تنقید ادیان زردشتی، مزدکی و مانوی) - منتشر شده است.
- ۱۱- کتاب من (پیرامون زنده گی و کارنامه‌ی مصطفی عمرزی).
- ۱۲- پندار ستمی (تنقید و بررسی پدیده‌ی معروف به ستمی).
- ۱۳- آرکاییسم (تنقید باستانگرایی) - منتشر شده است.
- ۱۴- معنی (گزیده‌هایی از سخنان اندیشمندان).
- ۱۵- محوطه‌ی سیاه (تبیین و بررسی فارسیسم).
- ۱۶- رسالت ملی (کارنامه‌ی محمد طارق بزرگ).
- ۱۷- افغان‌ها و انگلیس‌ها (مجموعه‌ی تصاویر افغانستان، افغان‌ها و انگلیس‌ها در قرن ۱۹).
- ۱۸- رنسانس افغانستان (عمران افغانستان در سه سده‌ی پسین).

- ۱۹- افغان ها قبل از جنگ (سیمای زنده گی مدنی ملت افغان).
- ۲۰- صلح و اعتدال (مجموعه‌ی نوشه‌ها و ترجمه‌های مصطفی عمرزی در تیم انتخاباتی صلح و اعتدال به رهبری محمد حنف اتمر).
- ۲۱- فاجعه‌ی سقوی دوم (سیمای بدترین تاریخ افغانستان).
- ۲۲- اتحاد شوروی در افغانستان (تجاوز، جنگ، جنایت و فرار).
- ۲۳- قبرستان امپراتوری ها (تاریخ افغانستان در کارتون‌ها).
- ۲۴- چهره‌های سیاسی افغان (از میرویس هوتكی تا محمد اشرف غنی).

ترجمه‌ها:

- ۱- تا حصار پتاگون (سفرنامه‌ی واشنگتن): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۲- رسانه‌های کنونی افغانی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۳- ساختار هندسی شعر پشتون: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۴- انگیزه‌های فرار نخبه گان حرفه بی از افغانستان: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۵- تخت دهلی را فراموش می کنم (سفرنامه‌ی هند): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۶- افغانستان در پیج و خم سیاست: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۷- اگر جهانیان شکست بخورند؟: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۸- درست نویسی پشتون: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۹- فقر فرهنگی: محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۰- در قلب کرمیین (سفرنامه‌ی مسکو): محمد اسماعیل «یون»- منتشر شده است.
- ۱۱- مشی «تحریک ملی افغانستان»- در اختیار «د افغانستان ملی تحریک»، قرار داده شده است.
- ۱۲- اساسنامه‌ی «روند ملی جوانان افغان»- در «اختیار روند ملی جوانان افغان»، قرار داده شده است.
- ۱۳- اساسنامه‌ی «انجمن پیشرفت و رفاه زنان افغان»- در اختیار این نهاد، قرار داده شده است.
- ۱۴- اساسنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۵- مرامنامه‌ی «حزب حرکت مردمی افغانستان»- در اختیار این حزب، قرار داده شده است.

۱۶- ناگفته‌های ارگ: محمد اسماعیل «یون».

همکاری‌های فرهنگی با دیگران در تهیه‌ی کتاب‌ها، فلم‌ها و برنامه‌ها کتاب‌ها و نشریات:

«سایه بان بی سایه» (مجموعه‌ی داستان‌های دری)، «تحقيقی پیرامون سوابق تاریخی و موقف حقوقی قرارداد و خط دیورند»، «پشتوستان»، «پژواک؛ زنده‌ی جاویدان است»، «منار نجات»، «حکمیت انگلیس در سیستان»، «زنده‌گی امیر دوست محمد خان- جلد اول»، «پیروزی» (راجع به احمد یاسین سالک قادری) و «خانقه عشق» (مجموعه‌ی شعر دری).

فلم‌ها و برنامه‌های تلویزیونی:

«مستند باختر» (برنامه‌ی تاریخی)، برنامه‌ی اجتماعی «همتا»، «بازتاب اعتماد مردم» (سلسله‌ی انتخاباتی) و «شهید ملت» (مستند زنده‌گی شهید عبدالحق).

تاییدات فرهنگی- مدنی:

- ستایشنامه‌ی «پوهنخی ژورنالیزم» پوهنتون کابل در سال ۱۳۸۲ش.

- ستایشنامه‌ی «مجمع صلح افغانستان» در سال ۱۳۸۶ش.

- ستایشنامه‌ی «شورای ژورنالیستان افغانستان» در سال ۱۳۹۳ش.

- ستایشنامه‌ی «مشرانو جرگه‌ی افغانستان» در سال ۱۳۹۶ش.



(CRITICAL)

Reactionary And Reactionary

MUSTAFA OMARZAI